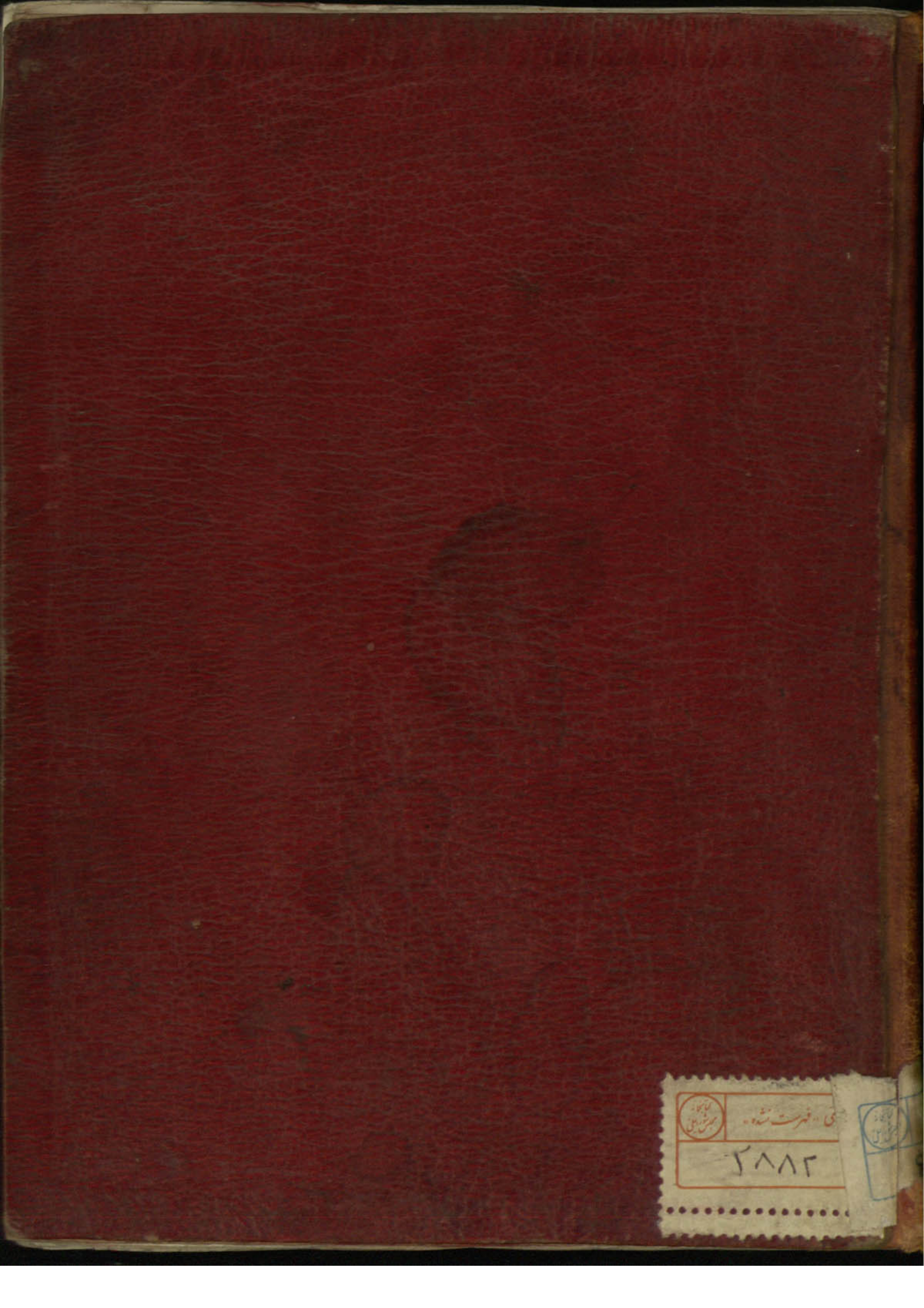
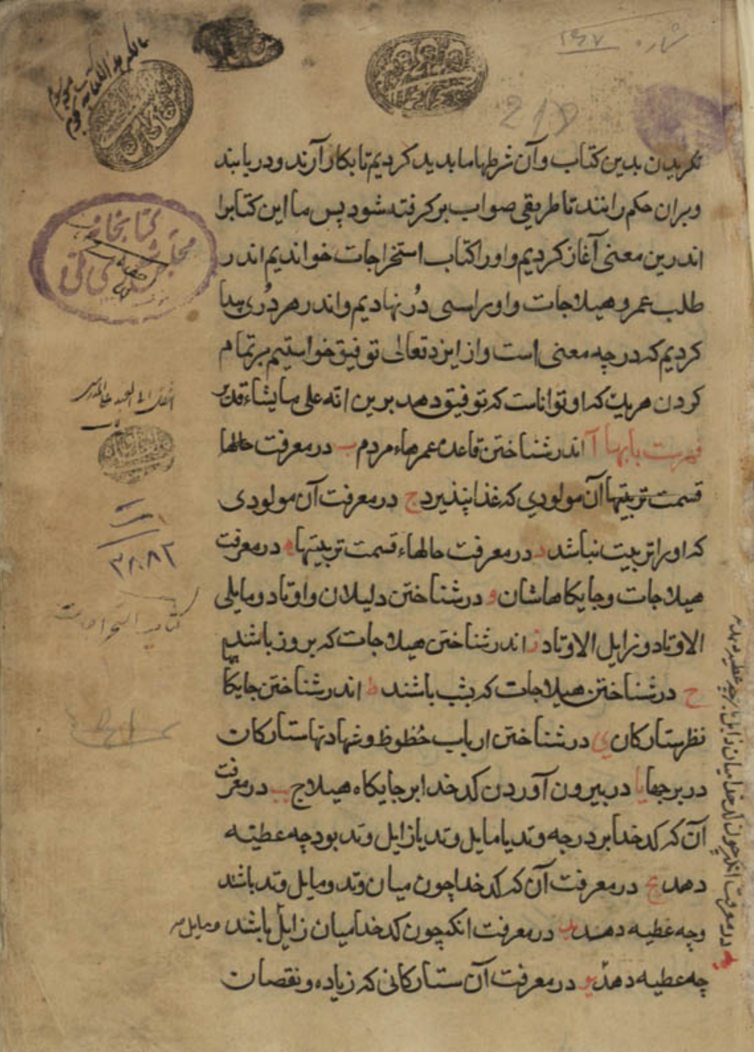


کتابخانه مجلس شورای ملی
«فهرست شده»
۲۸۸۳



بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب کتاب استخراجات
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۲۸۸۴
۶۲۵۵
شماره ثبت کتاب
۲۷۹۹۱
۱۰۶۱۵
۶۲۵۵


نگریدن بدین کتاب و آن شرطها ما بدید کردیم تا بکار آرند و دریابند
و بر آن حکم رانند تا طریقی صواب بر گرفته شود پس ما این کتاب را
اندرین معنی آغاز کردیم و او را کتاب استخراجات خواندیم اندر
طلب عمر و هیلاجات و او را سی در نهادیم و اندر هر دری پیدا
کردیم که در چه معنی است و از ایزد تعالی توفیق خواستیم بر تمام
کردن هر آنچه او تواناست که توفیق دهد برین انه علی ما یشاء قدیر
فهرست بابها آ اندر شناختن قاعدة عمرهاء مردم ب در معرفت حالها
قسمت تربیتها آن مولودی که غذا پذیرد ج در معرفت آن مولودی
که او را تربیت نباشد د در معرفت حالهاء قسمت تربیتها ه در معرفت
هیلاجات و جایگاهاشان و در شناختن دلیلان و اوتاد و مایلی
الاوتاد و زایل الاوتاد ز اندر شناختن هیلاجات که بروز باشند
ح در شناختن هیلاجات که بشب باشند ط اندر شناختن جایگاهها
نظر ستارگان ی در شناختن ارباب حظوظ و نهادها ستارگان
در برجها یا در بیرون آوردن کدخدا بر جایگاه هیلاج یب در معرفت
آن که کدخدا بر درجه وتد یا مایل وتد یا زایل وتد بود چه عطیه
دهد یج در معرفت آن که کدخدا چون میان وتد و مایل وتد باشد
و چه عطیه دهد ید در معرفت انکه چون کدخدا میان زایل باشد و مایل ...
چه عطیه دهد یه در معرفت آن ستارگانی که زیاده و نقصان

در معرفت انکه چون کدخدا میان زایل و مایل باشد چه عطیه دهد

1

کنند بر عطیه کدخدایان یو در معرفت انکه ستاره چون بر درجه
وتد و مایل وتد و زایل وتد بود چه زیاده و چه نقصان کند یز در
معرفت آن ستاره که چون میان وتد و مایل وتد بود چه زیاده و چه
نقصان کند یح در معرفت انکه ستاره چون میان مایل وتد
و زایل وتد باشد چه زیاده و نقصان کند یط در معرفت انکه ستاره
چون میان زایل وتد و تد باشد چه زیاده و نقصان کند ک در معرفت
تیر اولاء عمر و هیلاجات کا در معرفت ساعت بعد اوتادها
کانرج کب در استخراجات تیر درجات معلوم بدرجه نامعلوم که او
درجه هیلاج باشد کج در استخراجات تیر درجات معلوم بدرجه
معلوم که او درجه هیلاج یا طالع بود بدرجه قاطع کد در معرفت در
جاهها قاطع بر هیلاج و کدخدا و درجات قاطع و ادلاء احکام که
در بیرون آوردن اجزاء ساعات بر حسب موضع ستارگان
کو در بیرون آوردن مطرح شعاع ستارگان کز در شناختن
ادلاء موت تحویلی و وقت تحویل بتمامی کح در ترکیب آفرینش
مردم و آن دلیلها که مردم بدو بمیرد کط در تصرف کردن در دلیلها
عمر و بیرون آوردن که کدام مولود برهد و کدام بمیرد چو هیلاج
و ادلاء عمر تباه شده باشد و این تمام است که گفتیم والعلم عند الله
باب اول در شناختن قاعدة عمرهاء مردم ایزد سبحانه و تعالی

که سبب الاسباب است هر چیزی را سببی چیزی کرده و حرکات
افلاک و جنبش کواکب را سبب همه چیزها کرده است و بقاء و عمر مردم
در وی بعضی بتقدیری پرداخته کرده است و بعضی را تقدیر نا پر
داخته و انکه از وی پرداخته است بقاء ذاتی خوانند و انکه نا
پرداخته را بقاء عرضی و شناختن بقاء عرضی آنست که جمله نجمها
بود و تولد او از قرانها و دورانها و ممرات ستارگانست و این
از نابودن مکان یا هوا یا غذا باشد و این یا غرق شدن کشتیها
یا خرابی بقعها و شهرها باشد از زمین کندرها یا از نابودن هوا و تباه
شد او ... بماند یا از نایافتن غذا است
از جهة قحطها و تنگیها که پدید آید و این را تاثیر کلی خوانند و هر تاثیری
کلی که پیش از تاثیر جزوی بمردم رسد آن مردم را تباه کند و بکشد
اما بقاء ذاتی هر شخصی را بود و او را تاثیر جزوی گویند و دانستن
او از طالع مولودهای ان شخص باشد و آن بر چهار روی باشد
مردم یا حال ترتیب بود یا عطیه کدخدایان باشد یا تیر درجات
دلیلان باشد بدین چهار قاطعان یا فساد ادلاء تحویلی بود اما
انکه ترتیب است سه روی است یا حال نایافتن غذا یا نابودن
هیلاجاتست یا نافتن ترتیب است و انکه عطیه کدخدایانست
بر سه روی است یا عطیه کدخدای است یا نقصان و زیادت

یا زوایلات
آن عطیه است از حسب مواضع آن زواید یا نقصان نواقص است
وانکه تسییر درجات دلیل دون است بر سه روی است یا تسییر درجه
طالع است بجایگاه قاطعان یا تسییر درجه هیلاج است یا تسییر درجه
کدخدا است وانکه فساد تحویلی است هم بر سه روی است یا فساد
دلیل اصل است بگاه تحویل یا فساد دلیل تحویلی است گاه اصل
یا فساد دلیلی با اصلی و تحویلی است گاه تحویل وما اصول و حال
هر یک پیدا کنیم یاد کردیم

باب دوم در معرفت آن مولود که غذا نه پذیرد اما آن مولود
که غذا نه پذیرد آن بود که پیش از سه روز بزید آن بود که اندر
طالع او افتاب یا ماه اندر وتدی باشند از این وتدهای چهارگانه
و نحسی از جمله نحسان با وی بود یا نیز تربیع یا بمقابله او بود پس چون
چنین بود آن مولود غذا نه پذیرد و پیش از سه روز نزید و همچنین
درجه طالع منحوس بود و یا در میان دو نحس یا شعاعشان بود یا هر دو
نحس کرد آن طالع در آمده باشند یکی در دوازدهم وی و یکی
در دوم و هیچ سعدی بد و ننکرد آن مولود غذا نه پذیرد و چون متولی
بر جایگاه نوبت یعنی بروز آفتاب و بشب ماه نحس بود و با کواکب
منحوس با وی بود یا نحسی بد و نکرد آن مولود غذا نه پذیرد و پیش از
سه روز نزید و همچنین اگر موضع قمر در رنوم آن مولود منحوس بود

و خداوند طالع راجع بود نه با خداوند هشتم طالع پیوند دیا خداوند
هشتم در طالع بود یا خداوند هشتم طالع بخداوند طالع پیوند د آن مولود
غذا نه پذیرد و پیش از سه روز نزید اینست حال غذا نا پذیرفتن
که یاد کردیم والله اعلم **باب سیوم** که او را تربیت نباشد دلیل
تربیت ده است درجه طالع است و متولی بر طالع و ارباب
مثلثات طالع است یا موضع آفتاب است یا ارباب مثلثات
موضع وی و موضع قمر است و ارباب مثلثات موضع وی
و سهم سعادت است و ارباب مثلثات وی و موضع قمر است
در رنوم و خداوند مولود پس اگر درجه طالع را سعود
یابیم و متولی بر درجه طالع مستقیم سیر باشد و اتصال وی
بخداوند هشتم باشد یا خداوند هشتم را بد و اتصال نباشد
و ارباب مثلثات طالع اندر وتد باشد یا در مایل وتد باشد
و آفتاب در وتد باشد یا در مایل وتد و منحوس شده نباشد
و خداوند آن مثلثات موضع وی در وتد یا مایل وتد باشد
و قمر در وتد یا مایل وتد باشد سعود و اتصال وی بکوکبی
باشد که بالاء زمین باشد و خداوند آن موضع سهم سعادت
در وتد باشد یا مایل وتد باشد و سهم سعادت در وتد و مایل
وتد باشد یا موضع قمر در رنوم از گاه ولادت مسعود بود این همه

دلیل بود بر انکه خداوند مولود را تربیت تمام شود و اگر طالع منحوس
بود و متولی بر جز و طالع راجع و در برج زایل و اتصال بخداوند
هشتم باشد یا خداوند هشتم را اتصال بخداوند طالع باشد و
خداوندان مثلثات طالع در وتد زایل باشند و آفتاب در
برج زایل باشد منحوس و ارباب مثلثات موضع افتاب هم به
در برج زایل باشند و ماه منحوس باشد و در برج زایل بود و اتصال
وی بستاره بود که زیر زمین بود و ارباب مثلثات و موضع وی
در برج زایل باشد و سهم سعادت در برج زایل باشد و موضع
قمر بروز رنوم منحوس باشد خداوند آن مولود را تربیت نباشد و
چهار سال بیش نزید و انچه زید در دشواری و روز اسبوزی و
بیماری و برد ایکان داشتن وی دشوار بود و گریه بسیار کند
و بیماریها بسیار صعب و آفتها بسیار بود و اگر بعضی از بنحال
باشد و بعضی از آن که اول گفتیم شهادتها را برابر کنیم اگر بیشتر
دلیل چنان افتاده باشد که تربیت نباشد حکم کنیم بر انکه این تربیت
تمام شود و اگر شهادتها و بعضی چنان
باشد که تربیت تمام شود ما بر آن حکم نتوانیم کردن که دشوار بود
گوییم که ممکن بود که تربیت تمام شود و نیز گوییم ممکن بود که تربیت
تمام نشود و اینست حال تربیت که یاد کردیم والله اعلم ه

باب چهارم در معرفت حالها قسمتها تربیت اما حال تربیت
سه قسم است هر قسمی از وی یکسال و چهار ماه و حال قسمت نخستین
از خداوندان مثلثات نخستین طالع و موضع افتاب و ماه و سهم
السعاده بگیریم اگر جمله را مسعود و نیکو حال یابیم حکم کنیم بر آن که اندر
تربیت آن قسمت سلیم و آسان و نیکو رود و بیماریها و علتها از مولود
دور بود و آنچه بود اندر گذرد و سلیم باشد و اگر منحوس و ضعیف
حال یابیم حکم کنیم بر ضعیفی و نحوست آن قسمت و بیماریها صعب
و اگر راجع باشد قی کند بسیار و در خواب بسیار جهد و اگر در کرد
شعاع آفتاب باشد یا در مقارنه زحل یا در مقابله و تربیع زحل
و مریخ از جاء افتادن بیم بود و از بر آمدن چشمها و بیم جراحت
و سوختن باشد و داشتن بر دایگان اولا دشوار بود قوم و موضع آفتاب و ماه قسمت دوم را همچنان از خداوند مثلثه دوم طالع
و سهم سعادت و طالع بگیریم اگر همچنان مسعود و قوی حال یابیم
حکم کنیم بر قوت و نیکویی و اگر ضعیف و منحوس یابیم حکم کنیم بر ضعیفی
و بد حالی آن مولود و قسمت سوم را همچنان از خداوندان
مثلثه سوم طالع و موضع آفتاب و ماه و سهم سعادت بگیریم
و همچنان حکم کنیم که در آن قسمتها ذکر کرده باشیم مسعودی قمر در رنوم
مولود دلیل باشد بر بسیاری شیر و تمامی غذای آن مولود
و منحوسی وی دلیل باشد بر تنگی شیر و نا یافتن غذاها و بد حال

او و این تمام است **باب پنجم** در معرفت هیلاجات و جایگاههای هیلاج
پنج است آفتاب و ماه و سهم سعادت و درجه طالع و جزو اجتماع
و یا استقبال انکه پیش از مولود باشد و همچنین جایگاههای هیلاجات
ده است طالع است و یازدهم و نهم و هشتم و هفتم و پنجم و چهارم و سیوم
و دوم و هران هیلاجی را که کدخدا نباشد ان هیلاج نباشد و هران
مولودی را که برو هیلاج نبود عمر و بقاء آن مولود نباشد **باب ششم**
در معرفت جایگاه دلیلان اوتاد و زایل اوتاد و طالع و دهم طالع و هفتم
و چهارم اوتاد است یازدهم و هشتم و پنجم و دوم مایلی الاوتاد است
دوازدهم و نهم و ششم و سیم زایل زایل الاوتاد باشد و درجات
هر یکی از ایشان درجات وتدوان مایلی وتدوان زایل وتد است
و هران دلیلی و ستاره و سهمی و انواری که بود هر ستارگان درجه
زایل و درجه وتد باشد که دوری وی از درجه وتد بیشتر از پنج درجه
باشد دلیل آن کوکب و آن سهم در برج زایل باشد و اگر کمتر بوند اندر
وتد باشند و هران دلیلی که میان درجه وتد و مایلی وتد باشد و
دوری وی از درجه مایل بیشتر از پنج درجه بود آن دلیل در وتد باشد
و اگر کمتر بود در مایل وتد بود و هران دلیلی که میان درجه مایل و زایل
بود که دوری وی از درجه زایل بیشتر از پنج درجه باشد آن در مایل
وتد بود و اگر کمتر بود در برج زایل بود برین کردار که اندر صورت

طالع مولود خواهیم نمودن مثال خواستیم که برین طالع عمل بشناسیم که
چون فت و ستاره در کدام برجها اند نصر میان برج زایل هشت درجه بود
بیشتر از پنج بود معلوم شد که وی اندر میان وتد است و آفتاب اندر
برج زایل و عطارد و قمر در وتد طالع و مریخ در مایل وتد و مشتری
در زایل و زحل یاد درجه کمتر از پنج بود در مایل وتد بود جمله برین کردار
باشد حکم هیلاجات و کدخدای و ادلاء دلیلان که یاد کردیم اندرین باب
تمام است و صورت طالع اینست

الجوزا و / الثور یط / قمر / المریخ ه	الطالع الحمل ک / والشمس عطارد یط	الحوت و / الزهره ح / الدلو کج
السرطان ا / المشتری و		الجدی ا
الاسد کج / زحل ح / السنبله یو	المیزان ک	القوس و / العقرب یط

باب هفتم در شناختن هیلاجات در طالعهای نهاری و چون
مولود بروز باشد و آفتاب را یابیم در دهم طالع یا در یازدهم یا در نهم
یا در طالع یا در هفتم هیلاج باشد و اگر در هشتم یابیم و آن برجی نر
بود هیلاج باشد و اگر نیابیم بعد از ان بقمر نگاه کنیم اگر در طالع یا در
یازدهم یا در هفتم یا در سیوم یا در نهم قمر بران طالع هیلاج باشد و اگر

در نهم یا در هشتم یا در پنجم یا در چهارم یا در دوم و این برجها بود و اگر نیابیم — برج ماده بود قمر هیلاج باشد
ما او را چنین که گفتیم بدرجه طالع نگاه کنیم تا نود که خداست چنانکه
گفتیم بدرجه طالع نگاه کنیم اندر باب کدخدا شناختن اگر باشد درجه
طالع هیلاج بود اگر نباشد بسهم سعادت نگاه کنیم اگر او را طالع یا در
دهم طالع یا در یازدهم یا هفتم یابیم هیلاج بود و اگر نیابیم بجزو اجتماع
و یا استقبال که پیش از مولود باشد نگاه کنیم اگر در طالع یا در دهم یا در
یازدهم یا هفتم یابیم هیلاج باشد و اگر نیابیم چنین ان مولود را هیلاج
نباشد و هران هیلاجی که اندرین جایگاه کدخدا ندارد دیگر هیلاج را
طلب کنیم بران ترتیب که گفتیم یعنی که نخست اگر آفتاب را یابیم در
طالع یا در دهم یا در یازدهم و هفتم و نهم و هیلاج اگر کدخدا ندارد
هیلاج نبود بماه نگاه کنیم پس بطالع پس بسهم سعادت پس بجزو اجتماع
و استقبال چون هیچ هیلاجی نباشد آن مولود را هیچ بقا نباشد
و انچه بود در محنت و سختی بود و اگر
بس جزو اجتماع و استقبال را و بسیاری هیلاجان دلیل باشد بر بسیاری
زندگانی و درازی عمر خداوند مولود و دیر کشیدن و بماندن بقا و
نیکوئی زندگانی وی و قوی ترکیبی وی و دانائی و زیرکی وی و ما جدولی
پدا کردیم و صورت طالع مولودی بنمودیم و اندرو بنوشتیم که در هر جای
که هیلاج باشد مولود نهاری را تا اندر نگریدن او نود در یابند و این

صورت طالع

شرطها بجا آرند که یاد کردیم تا آن مولود هیلاج باشد و کدخدا برین کردار و اینست

قمر هیلاج اگر برج ماده بود / قمر هیلاج	الطالع / الشمس هیلاج / القمر هیلاج / درجه الطالع هیلاج / سهم سعادة هیلاج / جزء اجتماع با استقبال هیلاج	شمس هیلاج / قمر هیلاج / جزو اجتماع و استقبال هیلاج / سهم سعاده
قمر هیلاج اگر برج ماده بود		شمس هیلاج / قمر هیلاج / سهم سعاده هیلاج / جزء اجتماع با استقبال هیلاج
قمر هیلاج اگر برج ماده بود	جزء و اجتماع و استقبال هیلاج / الشمس هیلاج / القمر هیلاج / سهم سعادة هیلاج	شمس هیلاج / قمر هیلاج اگر برج ماده بود / قمر هیلاج اگر برج ماده بود / شمس هیلاج اگر برج ماده بود

باب هشتم در شناختن هیلاجات بر طالعهای لیلی اگر مولود بشب
باشد و خواهیم که هیلاج بشناسیم اول بقمر نگاه کنیم اگر در دهم طالع باشد
یا در طالع یا در یازدهم یا در هفتم یا در سیم یابیم هیلاج باشد و اگر در نهم یا
و یا در هشتم و پنجم و چهارم و دوم طالع که آن برج برج ماده بود هیلاج بود
و اگر نیابیم ماه را بعد از ان بافتاب نگاه کنیم اگر در طالع باشد یا هفتم طالع
بود و اگر در پنجم طالع بود یا در چهارم یا در دوم که برج برجی نر باشد آفتاب هیلاج بود
هیلاج بود و اگر نیابیم بعد از ان بسهم سعادت نگاه کنیم اگر در دهم طالع بود
یا در طالع یا در یازدهم و نهم و هفتم هیلاج بود و اگر نیابیم درجه طالع هیلاج
بود و اگر او را کدخدا باشد هیلاج بود و اگر نبود هیلاج نباشد پس بجزو
اجتماع و استقبال نظر کنیم اگر در دهم طالع بود یا در طالع یا در یازدهم

یا مفتم هیلاج بوده واگر نیابیم آنچ آن باشد که آن مولود را هیلاج نباشد واگر دو سه را یابیم مولود را هیلاج بسیار باشد واگر یکی را پیش داریم بران ترتیب که گفتیم بروز آفتاب پس ماه پس طالع پس سهم سعادت پس جزء اجتماع واستقبال وبشب ماه پس آفتاب پس سهم سعادت پس طالع پس جزء اجتماع واستقبال واینست صورت طالع وجایگاه هیلاجات بشب که بنمودیم تا از وی بدانیم واین کفایت که یاد کردم والله اعلم ودر برجها که یکدیگر نظر دارند وستارگان ودلیلان چون بدان جا رسند که یکدیگر نظر دارند واتصال کنند وان ده جایگاه است مقارنه ومقابله وتسدیس وتربیع وتثلیث است وبرجهایی که

ماه هیلاج اگر برج ماده بود آفتاب هیلاج اگر برج نر بود ماه هیلاج	الطالع ماه هیلاج آفتاب هیلاج جزء اجتماع یا استقبال هیلاج سهم سعادت هیلاج درجه طالع هیلاج	ماه هیلاج سهم سعادت هیلاج جزء اجتماع یا استقبال هیلاج
ماه هیلاج اگر برج ماده بود آفتاب هیلاج اگر برج نر بود		ماه هیلاج سهم سعادت هیلاج جزء اجتماع یا استقبال هیلاج
ماه هیلاج اگر برج ماده بود آفتاب هیلاج اگر برج نر بود	ماه هیلاج آفتاب هیلاج سهم سعادت هیلاج جزء اجتماع یا استقبال هیلاج	ماه هیلاج اگر برج ماده بود سهم السعاده هیلاج هیلاج اگر برج ماده بود

بطالع یکدیگر راست باشند اما مقارنه آن بود که هر دو در یک برج باشند وتسدیس آن بود که در سیوم ویازدهم یکدیگر باشند ودرجات وی مقدار شصت درجه بود وتربیع چهارم ودهم باشد ودوری ایشان نود درجه بود که در سیوم ویازدهم یکدیگر باشند الی وخانه شان مانند یکدیگر بود ومقابله در هفتم یکدیگر بود ودوری ایشان از هم صد وهشتاد درجه بود ودرجاتشان مانند یکدیگر بود اما آنکه نظر مطلعی باشد حمل را بود بالحوت وثور را باشد بادلو وجوزا را باشد باجدی وسرطان را بود باقوس واسد را بود باعقرب ومیزان را بود باسنبله ودرجاتشان از اول حمل اندر باشد بود وی وحوت در باشند در بیست وپنج درجه حوت ویکی در ده درجه سنبله بود وان دیگر در بیستم میزان اما از ما آن که سرطان را بود باجوزا واسد را بود باثور وحمل را بود باسنبله وقوس را باجدی وعقرب را بادلو وحوت را با میزان ودرجاتشان همچنان بود یکی در پنجم حوت وان دیگر در بیست وپنجم میزان این از جایگاهها یکدیگر نظر کنند واتصال واما این یک معلوم کنیم که بکار آید در باب کدخدا شناختنی واین کفایتست باب دهم در معرفت ارباب حظوظ شهادتها ستارگان در برجها هر برجی را از این برجها دوازده کانه هفت ارباب حظوظ است وآن خداوند برج است وخداوند شرف وخداوند حد ومثلثه ونخستین وآن دوم وآن سیوم وخداوند

وجه پس هر یک را دران خانها چون شهادتها بیشتر بود واو بران خانه مستولی وتدبیر کن وخداوندان خانه باشد وحکم جمله بر وی بود وانچه بد ونزدیک باشد که کمتر از وی بود

خداوند خانه هفت شهادت نهیم وخداوند شرف را شش وآن حد را پنج ومثلثه نخستین را چهار ودوم را سه وسوم را دو وخداوند وجه را یکی وهر چه حظ خویش یابیم آن شهادت را دو چندان دهیم پس چون خواهیم که بشناسیم که دران برج کدامستان است که شهادت را بیشتر دارد ذکر کنیم شهادتشان را چنان که گفتیم وهر یک را دران حظ یابیم آن شهادت دو چندان دهیم که گفتیم پس گرد آریم بیان حظ هر یکی ازیشان بو کز بینیم که آن مستولی باشد بران برج مثال این چنان باشد که طالع حمل بود بحد مشتری وصورت مریخ وخداوند خانه مریخ وخداوند شرف آفتاب وخداوند مثلثه نخستین آفتاب دوم مشتری وسوم زحل پس مریخ را هفت شهادت دادیم بر خداوندی خانه ویکی دیگر بخداوندی وجه تا هشت شد وآفتاب که خداوند شرف است شش شهادت نهیم وخداوند مثلثه نخستین چهار شهادت دهیم تا ده شود وخداوند حد مشتری پنج شهادت دهیم وخداوند مثلثه خویش دو چندان کردیم شانزده پس خداوند طالع برین برج مشتری واو را مستولی خوانیم بسیار حظ ترین اوست وآفتاب مشارک اوست

وجمله چنین کرد ار بدانیم واین کفایت بود باب یازدهم در بیرون آوردن کدخدا هیلاج چون معلوم کرده شد خواهیم که کدخدا بشناسیم بنگریم تا ارباب حظوظ موضوع آن هیلاج کیست وگفته شد که خداوند آن خانه وآن شرف وآن حد وان مثلثه اول ودوم وسیم وآن وجهست ازین هفتگانه هر چه را بهیلاج نظر باشد وآن کدخدا بود واگر هیچ ناظر نباشد آن هیلاج را کدخدا نباشد دیگر هیلاج طلب کنیم واگر بیش از یکی ناظر باشد شهادتشان کرداریم چنانکه گفتیم وبنگریم تا کدام را شهادت بیشتر است از ناظران از ایشان داریم که آن کدخدا بود واگر دو وسه را شهادت بهم راست بود وهر دو یا هر سه بهم ناظر باشند خداوندان آن خانه بر همه پیش داریم که او کدخدا بود واگر شرف را خداوند باشد او را بر خداوند مثلثه اول ودوم وسوم ووجه پیش داریم واگر اول را بر دوم وسوم ووجه پیش داریم بدین سبب که گفتیم که آن کدخدا بود وجمله چنین کرداد باشد که بنمودیم واین کفایتست باب دوازدهم در معرفت اینکه چون کدخدا بود درجه وتد یا مایلی وتد یا زایل وتد بود چه عطیه دهد هر انکه که کدخدا بر دقیقه اوتاد باشد بد هد عطیه کبری خویش وآن آفتاب را صد وبیست سال است وقمر را صد وهشت سال وزحل را اینجاه وهفت سال وزهره را هشتاد ودو سال

ومریخ را شصت وشش سال وعطارد را هفتاد وشش سال ومشتری را
هفتاد ونه سال چون بود دقیقه وتد زایل باشد یعنی دوازدهم وسیم
ونهم وششم عطیه صغری خویش بدهد وآن افتاب نوزده سال است
وماه را بیست وپنج سال وزحل را سی سال ومشتری را دوازده سال
ومریخ را پانزده سال وزهره را هشت سال وعطارد را بیست سال
وابنهمه سالها شمسی باشد واکر کدخدا بر دقیقه مایل وتد باشد عطیتی
دهد که میان نیز کبری وصغری باشد
باشد که چون عطیه کبری هر کوکبی با صغری کرد آریم وآن مبلغ را
دونیم کنیم آنچه بماند عطیه وسطی آن ستاره بود مثال این چنین
که عطیه کبری زهره هشتاد ودو سال است وصغری هشت سال
چون بهم کرد آریم نود سال باشد دونیم کردیم بماند چهل وپنج سال
این عطیه وسطی زهره است برین حساب آن افتاب بیرون
آوردیم شصت ونه سال ونیم وآن ماه شصت وشش سال و
نیم وآن زحل چهل وسه سال وشش ماه وآن مشتری چهل وپنج
سال ونیم وآن مریخ چهل سال ونیم وآن عطارد چهل وهشت سال
وجمله برین کردار وجدولی بنهادیم تا آسان باشد حساب آن کردن
اما الفردارية کواکب هر کواکب را فرداریه است وما شرح هر یک
پیدا کنیم تا بر مبتدی آسان کردد حکم آن کردن واما فرداریه زحل

یازده سال است ومشتری را دوازده سال است ومریخ را هفت سال
وآفتاب را ده سال وزهره را هشت سال وعطارد را سیزده سال است

اسماء	العظمى		الکبری		الوسطى		الصغری	
الکواکب	سنین	شهور	سنین	شهور	سنین	شهور	سنین	شهور
زحل	سه	ع	نز	ع	مح	و	ل	ع
مشتری	دکط	ع	عط	ع	مه	و	یب	ع
مریخ	دفر	ع	سو	ع	م	و	یه	ع
آفتاب	شنا	ع	قک	ع	سط	و	یط	ع
زهره	قن	ع	ف	ع	مه	ع	ح	ع
عطارد	قف	ع	عو	ع	مح	ع	ک	ع
قمر	قک	ع	قح	ع	سو	و	که	ع

باب سیزدهم در معرفت آن که کدخدایان وتد ومایل وتد
بود چه دهد چون کدخدایان در جه وتد وآن مایل وتد بود
عطیه که دهد بر حسب موضع دهد وآن عطیتی باشد که بر خیزد از
میان کبری ووسطی آن کدخدا وبیرون آوردنش بعمل ضرب چنان باشد

که ضرب کنیم مابین درجه وتد وآن کدخدا اند ر مابین عطیه کبری
ووسطی آن کدخدا وان
بود سالها بود وانچه بماند در شصت ضرب کنیم وبر همان مابین
بخشیم آنچه برود دقیقه آن سالها بود هر پنج دقیقه را ماهی شمریم
وهر دقیقه را شش روز جمله را کرد آریم که آن تعدیل بود از عطیه
کبری آن کدخدا بکاهانیم آنچه عطیه ان کدخدا باشد بر حسب موضع
مثال این چنان بود که طالع مولودی بود برین کردار که بنمودیم طالع
جدی بیست ودرجه ودهم طالع که درجه وتد است بیست وسه درجه از
میزان ودرجه یازدهم طالع که درجه مایل وتد است هفده درجه از
برج عقرب ومریخ اند ر عقرب یک درجه اکر بدرجه دهم بودی کبری
دادی واکر بهفده درجه عقرب بودی وسطی دادی وچون میان
هر دو بود شناخته شد که عطیه میان کبری ووسطی دهد پس مابین
او درجه وتد فراز کرفتیم هشت آمد ومابین کبری ووسطی فراز کرفتیم
بیست وپنج سال ونیم آمد
در هم ضرب کردیم دویست و
چهار بود پنج سهم کرد بچند بن
کد یعنی بیست وچهار بود آمد
هشت ونیم این تعدیل است

عقرب	قوس	جدی ب	دلو و
مریخ			
میزان			
سنبله			
اسد و	سرطان ب	جوزا	

بکاهانیم از عطیه کبری مریخ که بیست وشش بماند پنجاه وهفت
سال ونیم واین باشد عطیه کدخدا بر حسب موضع او **وجهی دیکر**
واکر این عمل بنت خواهیم که پیدا کنیم وبدانیم فراز کیریم مابین درجه
وتد وکدخدا وازا نسبت کنیم بمابین درجه وتد وکدخدای فراز کیریم
که آن تعدیل بود بکاهانیم از تعدیل را از عطیه کبری ان کدخدا آنچه
بماند عطیه آن کدخدا بود بر حسب موضع او وچنانکه همین صورت
طالع را که بنمودیم مابین درجه وتد وکدخدا بود هشت ومابین درجه
وتد بود بیست وچهار هشت را از وی نسبت کردیم ثلث بود ثلث
مابین وسطی وکبری کدخدا او فراز کرفتیم بیست وپنج ونیم را هشت سال
ونیم این تعدیل است بکاهانیم از عطیه کبری مریخ بماند پنجاه وهفت
سال ونیم **باب چهاردهم** در معرفت آنکه کدخداه میان مایل وتد
وزایل وتد
وزایل بود ضرب کنیم مابین درجه مایل وتد وآن کدخداه اند ر مابین
عطیه وسطی وصغری وآنچه برآید بر مابین درجه مایل وزایل
بخشیم آنچه برد وسال بود وآنچه بماند در شصت ضرب کنیم وپنج سهم
آنچه برآید دقیقه بود هر پنج دقیقه را ماهی شماریم ودقیقه را شش
روز آن تعدیل را از عطیه واسطی بکاهانیم آنچه بماند عطیه کدخدا
بود بر حسب موضع او **مثال** این چنان که طالع جدی بود بد ودرجه

ودهم طالع میزان ط ع و یازدهم بچندین لاغ از برج عقرب ودوازدهم
برج قوس بچندین کوع ومریخ اندر عقرب بچندین لحع پس مابین
درجه مایل وتد ودرجه مریخ بود چندین ط ع از برج عقرب پس
ضرب کردیم مابین درجه مایل وتد وازمریخ که بد چندین
ط ع در مابین وسطی
وصغری که بد چندین
کرک بیست وپنج سال
ونیم برآمد چندین ۴۵۵
این را بر مابین درجه مایل
وزایل که بد چندین لح ع بخشیدیم برفت چندین
دقیقه تعدیل است بکاستیم از عطیه وسط
بماند چندین کط د ب یعنی بیست ونه سال وچهار ماه ودوازده
روز جمله بین کردار بود واگر بنبت خواهیم نبت کنیم مابین درجه
مایل وتد ودرجه کدخداه بمابین درجه مایل وزایل وتد انقداد
مابین وسطی وصغری فراز کرهیم واز عطیه وسطی بکاهانیم آنچه
بماند عطیه آن کدخداه بود بر حسب آن جایگاه این تمامست در معنی
وجمله بین باب پانزدهم در معرفت انکه چون کدخداه میان درجه
زایل وتد باشد چه عطیه دهد چون ستاره میان زایل ودرجه وتد

دلو و / حوت	جدی ب	قوس ط / عقرب، مریخ ا
حمل		میزان
ثور / جوزا ط	سرطان ب	اسد و / سنبله

ضرب کنیم مابین درجه زایل وکدخداه اندر مابین صغری وکبری
وآنچه برآید بر مابین درجه زایل ودرجه وتد بر بخشیم آنچه برود تعدیل
بود وآنچه بماند در شصت ضرب کنیم وبر بخشیم تا دقیقه شود هر
پنج دقیقه را ماهی شماریم وهر دقیقه را شش روز پس بر عطیه صغری
آن کدخداه فزاییم آنچه برآید عطیه کدخداه بود بر حسب موضع او مثال
مثلث بیفزایند بر عطیه کدخداه وتربیع ومقابله نقصان شود وگر
منحوس بود بتربیع ومقابله نقصان وتسدیس وتثلیث بیفزایند
ونه کاهد وگر نه منحوس ونه مسعود بود بمقابله وتربیع نقصان کند
ومقارنه فزاید ونه نقصان کند وتثلیث وتسدیس بیفزاید اما
مسعودی عطارد آن باشد که در خانه سعدی باشد یا در شرف یا در
حد سعدی یا از سعدی برگردیده بود وبسعدی متصل خواهد
شدن ویا حد سعدی متصل بود وانکه منحوس باشد آن بود که در
خانه نحسی بود ویا در حد نحسی یا از نحسی برگردیده بود وبنحسی
خواهد پیوستن یا حد نحسی متصل باشد وانکه نه مسعود ونه منحوس
باشد آن باشد که در خانه خویش بود یا در حد خویش ساقط از اتصال
سعد ونحس واین تمامست اندرین معنی که یاد کردیم باب
هفتدهم در آن ستاره که بر وتد ومایل وزایل وتد بود چه فزاید
وچه نقصان کند چون ستارگان که زیاده ونقصان کنند بر عطیه

کدخدایان وچون بر دقیقه اوتاد باشند هر یک عطیه صغری خویشتن زیاده
ونقصان کنند وچون بر دقیقه زایل وتد باشند ثلث صغری عطیه خویش
زیاده ونقصان کند وچون بر دقیقه مایل وتد باشد آن زیاده کند که بین
صغری وثلث آن صغری بود وآن دو ثلث صغری نشان باشد وبنهادیم
جدولی وپیدا کردیم ودقیقه وتد ومایل وتد وزایل وتد تا از وی فراز کردم
وصفا جدوله والله اعلم واحکم

الکواکب		الجوزهر	الزحل	المشتری	المریخ	الشمس	الزهره	العطارد	القمر
الصغری	سنین	العقود	ل	یب	یه	یط	ح	ک	له
	شهور	العقود	عه	عه	عه	عه	عه	عه	عه
الوسطی	سنین	العقود	ک	ح	ی	یب	ه	یح	یو
	شهور	العقود	عه	عه	عه	ح	د	د	ح
الکبری	سنین	العقود	ی	د	ه	و	ب	و	ح
	شهور	العقود	عه	عه	عه	عه	عه	عه	عه

باب هشتدهم در شناختن آن ستاره که میان وتد ومایل وتد بود
وچه زیاده وچه نقصان کند میان وتد ومایل وتد بود خواهیم که بشناسیم
که چه نقصان کند وچه بیفزاید ضرب کنیم مابین درجه او وآن وتد
در ثلث عطیه صغری او وآنچه برآید بر مابین درجه وتد ومایل وتد

بخشیم آنچه برود تعدیل بود باقی را در شصت ضرب کنیم وبخشیم
آنچه برود دقایق بود هر پنج دقیقه را ماهی شماریم وهر دقیقه شش روز
پس آن تعدیل از عطیه صغری آن ستاره که زیادت همی کند یا نقصان
خواهد کردن مثالش چنان که طالع حمل بود بیست درجه وزحل اندر
هفتم طالع بود وبر درجه میزان بود بدرجه وتد عطیه کبری همی
داد وآن پنجاه وهفت سال شمس بود ومریخ در جدی بود در دهم
طالع بتربیع نقصان همی کرد پس فراز گرفتیم مابین درجه وی
وآن وتد شانزده بود ضرب کردیم در پنج که ثلث صغری عطیه
مریخ بود برآمد هشتاد وسی ویک بخشیدیم که مابین درجه وتد ومایل
وتد بود برفت چندین سد واین دو سال وهفت ماهست از
عطیه مریخ که پانزده سال است بکاهیم بماند دوازده سال وپنجماه
واین عطیت است که بخواهد کاستن از عطیه زحل که کدخداه است
وآن پنجاه وهفت سال است تا بماند چهل وچهار سال وهفت ماه
وجمله بین کردار باشد که پیدا کردیم
باب نوزدهم در آن ستاره که
میان مایل وزایل بود چه فزاید
وچه نقصان کند چون ستاره که
زیاده ونقصان خواهد کرد میان

ثور نط / جوزا	حمل ک	حوت / دلو
سرطان ب		جدی ب، مریخ
اسد / سنبله	زحل ک / میزان ک	عقرب نط / قوس

درجه مایل وتد وزایل بود ضرب کنیم مابین درجه ستاره ومایل وحاصل
اندر ثلث صغری ان ستاره وآنچه بر آید بر مابین درجه مایل وزایل
بخشیم وآنچه برود از دو ثلث صغری آن ستاره بکاهانیم آنچه بماند
مقدار آن عطیه بود که زیاده یا نقصان خواهد کردن **مثال** چنانکه
طالع حمل بود بیست درجه وزحل کدخداه بود اندر حمل بوهم درجه
وتد طالع وعطیه کبری همی دهد بیست درجه وزحل وآن پنجاه
وهفت سال باشد ومشتری اندر دلو میان مایل وتد وزایل بران
کردار که بنمایم پس ضرب کردیم مابین درجه مشتری ومایل وتد که ح
ح در ثلث صغری عطیت مشتری وآن چهار سال است بر آمد چهل
بر سی ودو بخشیدیم که مابین درجه مایل وزایل است برفت
یکی و پانزده دقیقه سالی وسه ماه باشد این از هشت سال کم

ثور ط جوزا یو	حمل ک زحل ک	حوت یه دلو مشتری ح
سرطان ب		جدی ب
اسد ح سنبله یه	میزان ک	عقرب ط قوس یو

که ثلث عطیه همی زیاده
کند تا شود شصت وسه سال
ونه ماه وجمله برین کردار
که بنمودیم والله اعلم

باب بیستم در معرفت
آن ستاره که میان زایل
وتد بود چه فزاید وچه نقصان

کند چون ستاره که زیاده ونقصان کند میان درجه وتد وزایل
وتد بود ضرب کنیم مابین درجه زایل وآن ستاره در ثلث صغری
از ستاره وآنچه بر آید بر مابین درجه زایل ووتد بخشیم آنچه برود
بر ثلث صغری آن ستاره فزاییم آنچه بر آید آن عطیه بود که ستاره
زیاده خواهد کردن **مثال** چنانکه طالع حمل بود بیست درجه
وزحل دران درجه بود وکدخداه بود ومشتری اندر دهم طالع بود
زیادت همیکرد ومیان درجه زایل وتد بود برین کردار که بنمودیم
پس ضرب کردیم مابین درجه مشتری وآن زایل که بد چندین **سح**
اندر ثلث عطیه صغری مشتری واین چهار سالست بر آید چندین

ثور ط جوزا یو	حمل ک زحل ک	حوت م دلو ح
سرطان ب		جدی ب
اسد ح سنبله ط	میزان یو	عقرب ط قوس مشتری ح

مح واین چهل وهشت سالست
بر بخشیدیم بر مابین درجه نهم
ودهم که بد چندین **۲۶** یعنی
بیست وشش برفت چندین
اما بتقریب واین یکسال
ودو ماه وشش روز است
زیادت کردیم بر چهار سال که ثلث صغری مشتری است بر آمد پنج سال
ودو ماه وشش روز واین آن عطیه است که زیادت همیکند تا شود
شصت ودو سال ودو ماه وشش روز وجمله برین کردار باشد که نمودیم

واین جدول بنهادیم تا آسان باشد **باب بیست یکم** در معرفت تیر
اقلایم وهیلاجات تیر از بهر عمر بد رجاها قاطعان سه جزء باشد
جزء هیلاج وجزء کدخداه وجزء طالع را ورانند این تیر اند ونوع با خ
نوعی آن بود که درجه مقصود که هیلاج است ودرجه قاطع معلوم
باشد ور وزکار مجهول ودوم آن بود که درجه مقصود وروزکار معلوم
باشد ودرجه قاطع نامعلوم وهر دو طریق یاد کنیم واکر هیلاج بر درجه
دهم طالع یا چهارم بود تسییر بمطالع خط الاستواء فلك المستقیم باشد
وکر بر درجه طالع بود یا خود درجه طالع را بود تسییر راندن بمطالع بلد
باشد وکر بر درجه غارب بود تسییر بمطالع بلد غارب باشد وکر در میانه
وتد بها بود عمل بمطالع بود که بر خیزد از مطالع خط الاستواء وبمطالع بلد
وانرا مطالع حسب موضع هیلاج او قاطع خوانیم واز بهر شناختن
این مطالع حسب موضع باید که ساعات بعد اوتاد چهار کانه بشناخته
باشیم وآن اینست که بعد ازین یاد خواهیم کردن تا آسان شود بر مردم
مبتدی ان شاء الله **باب بیست دوم** در معرفت ساعات بعد اوتاد
نکاه کنیم تا بر هیلاج او کدخداه اندر کدام ربع است اکر در میان
دهم وطالع بود بکاهانیم مطالع خط الاستواء درجه دهم از مطالع
خط الاستواء درجه کوکب وکر برابر این ربع بود بکاهانیم مطالع
خط الاستواء درجه چهارم از مطالع خط الاستواء درجه هیلاج او کدخداه

آنچه بماند بعد درجه مقصود بود وکر هیلاج یا کدخداه میان وتد
طالع وچهارم بود بکاهانیم مطالع خط الاستواء درجه هیلاج یا کدخداه
از مطالع درجه خط الاستواء وتد چهارم واکر برابر این ربع بود بکاهانیم
مطالع خط الاستواء درجه هفتم طالع او مطالع خط الاستواء درجه
هیلاج او کدخداه آنچه بماند بعد درجه مقصود پس بخشیم بعد درجه
مقصود را بر اجزاء ساعات آن درجه هیلاج او کدخداه اکر بالای
زمین بود واکر زیر زمین بود بخشیم بر اجزاء ساعات برابر درجه
هیلاج وکدخداه آنچه برود ساعات بعد بود از وتد دهم یا چهارم
ساعتها زمانی چون ساعات بعد را از شش ساعات بکاهانیم آنچه
بماند ساعات بعد باشد از وتد طالع یا هفتم ساعات زمانی
مثال چنانکه طالع ولادت برج اسد بود بچندین **لح** ودهم
طالع چندین از برج ثور **ح کح** وآفتاب در برج جوزا بچندین
ح کح واو هیلاج است خواستیم که ساعات بعد اوتاد بدانیم
میان دهم وطالع بود پس مطالع خط استواء درجه بود چندین
لر کر ودهم از مطالع خط الاستواء درجه هیلاج بود چندین
عو نر بکاهانیم بماند چندین **مط ك** این بعد درجه مقصود است
یعنی هیلاج این را بر اجزاء ساعات درجه آفتاب که بد چندین
یح کح بخشیدیم برفت چندین **سما** این ساعات بعد درجه هیلاج است

از وتد دهم او را از شش ساعات بکاستیم بماند چند ین ح مط این ساعات بعد است از وتد طالع بساعتهای زمانی و جمله برین کردار باشد که یاد کردیم باب بیست و سیوم در استخراج تسییرات درجه معلوم بدرجه نامعلوم تسییر که برانی از دو گونه است یا تسییر درجه معلوم بدرجه نامعلوم یا تسییر درجه نامعلوم است بدرجه معلوم اما تسییر درجه معلوم چنان که روزگارش معلوم بود پس اگر درجه معلوم دهم باشد یا چهارم بود یا آن دلیل که تسییرش همی دانیم بدان درجها باشد فراز گیریم مطالع خط استوا آن درجه و بر وی افزاییم بعدد آن سالهای معلوم هر سالی را درجه و هر شش روز را دقیقه از جمله بر آید مطالع آن درجه بود که تسییر بدو خواهد رسیدن درجه سوا او بدانیم بمطالع خط استوا آنچه بود از درجه سوی آن درجه باشد که تسییر بدو خواهد رسیدن مثال طالع برج جدی بچندین ب ع و دهم طالع میزان بچندین کح ع و افتاب در میزان بچندین ح ع بدرجه دهم و هیلاج او بود و خواستیم که تسییر را بدانیم درجه او را و بدانستیم که تسییر درجه او کجا رسد بمدت هفتده سال پنجاه و دوازده روز فراز گیریم مطالع استوا درجه دهم چندین داو بود هفتده سال را هفتده درجه بر وی زیادت کردیم پنجاه را بیست و پنج دقیقه و دوازده روز دو دقیقه باشد چندین دی ح اینم طالع خط استواء آن درجه است

که تسییر بدو رسیده باشد اندر آن مدت که گفتیم و از وی درجه سوا بیرون آوردیم چندین ما ی بمطالع خط استوا از برج عقرب این آن درجه است که تسییر بدو رسیده است و چون اگر دلیل بر درجه طالع و هفتم بود و گر هیلاج بر درجه طالع یا بر هفتم طالع باشد تا خود آن درجه را تسییر دانیم فراز گیریم از جمله درجه طالع و هفتم طالع و مطالع بلد درجه طالع و بعدد این روزگار معلوم هر سالی را درجه بر وی فزاییم و هر دقیقه شش روز آنچه بر آید درجه سوا او بدانیم بمطالع بلد آنچه بود آن درجه بود که تسییر بود که درجه طالع بدو یا

مثال چنانکه طالع برج جدی بچند ین ـ ه و افتاب در سرطان چندین مـ ع ماه و نه روز بکدام درجه است فراز گرفتیم مطالع درجه طالع چند ین وص ع بمطالع بلد و نه درجه بر وی فزودیم نه سال را و هفت ماه و نه روز را سی و شش دقیقه و سی ثوانی تا جمله شد چندین شرع بلا ل این را در جدول مطالع بروج با بلد مقوس بکردیم برفت چندین ما ما از برج جدی این را درجه سوا است و تسییر آفتاب معلوم که ببرج سرطان شد که هفتم طالع است بچندین ما ما و اگر آفتاب بد و درجه طالع بودی تسییر درجه وی ببرج جدی بودی بچندین که معلوم کردیم و چون آن که درجه معلوم یا درجه هیلاج اندر میان وتدها و اگر درجه هیلاج یا آن درجه که تسییری خواهیم راندن

اندر میان وتدها باشد چهارگانه فراز کردیم مطالع خط استوا و مطالع بلد آن درجه و بعدد هر سالی درجه بر آن هر دو مطالع افزاییم و هر شش روزی را دقیقه بر آن مطالع بیفزوده درجه سوا ایشان بدانیم بجدول مطالعها ایشان پس نگاه کنیم اندر هر دو درجه اگر هر دو در یک برج و یک درجه و یک دقیقه باشد آن درجه بود که تسییر بدو خواهد رسیدن و گر مخالف یابیم فراز گیریم آن فصل که میانشان بود و اندر ساعات بعد ان وتد زنیم که پیش اندر درجه هیلاج و درجه معلوم باشد چنانکه اگر میان دهم و طالع و چهارم بود و در ساعات نصف وتد دهم ضرب کنیم و اگر میان طالع و چهارم بود در ساعات بعد وتد طالع ضرب کنیم و گر میان چهارم و هفتم و دهم بود در ساعات وتد هفتم آنچه بر آید بر شش بخشیم آنچه بود تعدیل باشد پس اگر فصل درجه سوا مطالع خط استوا بکاهانیم و اگر نه او را بود بر وی فزاییم و گر درجه معلوم میان وتد طالع و چهارم بود یا برابر آن ربع بود فصل درجه سواء مطالع بلد را این تعدیل از وی بکاهانیم اگر نزاو را بود بر وی افزاییم آنچه بماند یا بیفزاید و آن درجه بود که تسییر بدو خواهد بودن و گر هفتم را بود نظیر درجه باشد مثال این چنانکه طالع برج اسد بود بچندین ل ه و دهم طالع برج ثور بچندین ـ ه و افتاب در برج جوزا بچندین ع ع و ساعات بعد افتاب از وتد دهم چندین ـ ا بر خواستیم

وگر درجه معلوم میان وتد طالع و چهارم بود یا برابر آن ربع بود فصل درجه سوا مطالع بلد با تعدیل ان [illegible]

که تسییر درجه آفتاب بدانیم که پنجاه و هفت سال و نه ماه و هر ده روز بکدام درجه رسد مطالع خط استوا درجه افتاب فراز گرفتیم چندین عو ید پنجاه و هفت سال را پنجاه و هفت درجه بر وی افزودیم و نه ماه را چهل و پنج دقیقه و هر ده روز را سه دقیقه جمله چندین قاند ع بمطالع خط استوا درجه سوا آفتاب بیرون آوردیم چندین سـ ح از برج اسد و مطالع بلد درجه آفتاب فراز گرفتیم چندین فنو ع درجه سوا او بیرون آوردیم بود چندین ح ما از برج اسد هر دو مخالف بودند فصلشان فراز گرفتیم چندین د ـ اندر ساعات بعد درجه آفتاب که بد چندین ـ ما ضرب کردیم برفت چندین ح ع کـ این را ضرب کردیم بر شش بخشیدیم برفت چندین ا ح د فصل درجه سوا مطالع خط استوا را بود بکاستیم از درجه سوا مطالع خط استوا که بد چندین سـ ح بماند چندین ـ ه ل و از برج اسد اندر درجه است که تسییر بدو خواهد بودن و جمله برین کردار باشد که گفتیم

باب بیست و چهارم در استخراجات معلوم بدرجه معلوم اما تسییر که میان درجه معلوم را بدرجه معلوم برین کردار باشد که باز خواهیم کردن اگر درجه معلوم بدرجه هیلاج بود درجه وتد دهم یا چهارم بود بکاهانیم مطالع خط استوا آن درجه از مطالع خط استوا درجه قاطع یا آن درجه که تسییر بدان خواهیم راندن آنچه بماند هر درجه را

[illegible] پنجاه و هفت [illegible] ع ح

سالی شماریم و مریخ دقیقه را ماهی شماریم و هر دقیقه را شش روز
آنچه بر آید مدت آن باشد که تسییر بدان مدت خواهد رسیدن
مثال چنانکه خواستیم که تسییر دهم برانیم بجد زحل طالع بر اسد بود یلیع
و دهم طالع ثور ے ع و زحل در برج ثور بچندین کطع فرا گرفتیم مطالع
خط استوا درجه دهم چندین لولد بکاستیم از مطالع خط استوا درجه
زحل که بد چندین ومه بماند چندین نطک هر درجه سالی شمردیم
و مریخ دقیقه را ماهی برامد نوزده سال و ده ماه برین کردار باشد
هر چه ازین نوع بود وجه آنچه درجه معلوم بود درجه طالع یا هفتم
بود چون هیلاج بود درجه هفتم یا طالع باشد یا خود آن درجه را تسییر
همی خواهیم بکاهانیم مطالع بلد درجه طالع از مطالع بلد درجه آن قاطع یا
آن درجه که تسییر بدان میرانیم و اگر هفتم را بود از نظیرش آنچه بماند و
هر درجه شماریم و مریخ دقیقه ماهی و هر دقیقه شش روز مثال چنانکه
طالع اسد بچندین یلع و مریخ در حوت بچندین سع و آفتاب در
دلو بچندین ... و هفتم طالع هیلاج بود خواستیم که تسییر او بدانیم که
بچندین روزگار بدرجه مریخ رسد فرا گرفتیم مطالع بلد درجه که بد
چندین وکری بکاستیم او را مطالع بلد درجه هفتم مریخ که هست از
برج سنبله بچندین سع و مطالعش بچندین قیح بماند چندین
اے لب هر درجه سالی شمردیم و مریخ دقیقه را ماهی بر آمد یکسال

و ده ماه و دوازده روز برین کردار باشد هر چه ازین نوع بود که اینجا یاد
کردیم وجه آنکه درجه معلوم یا درجه هیلاج میان دهم و طالع بود یا
میان چهارم و هفتم که برابر این ربع است اگر درجه هیلاج یا درجه
معلوم که تسییر او همی دانیم بدرجه قاطع یا درجه معلوم دیگر میان
دهم و طالع بود یا برابر این ربع فرا گیریم مطالع خط استوا آن درجه
و مطالع بلد است اگر هر دو بهم راست یابیم از مطالع خط استوا درجه
هیلاج او درجه معلوم مطالع درجه حسب او بود و اگر مخالف یابیم
فضلشان فرا گیریم و اندر ساعت بعد آن وتد ضرب کنیم که پیش
هیلاج یا آن درجه بود چنانکه اگر میان دهم و طالع بود در ساعت
بعد دهم ضرب کنیم و اگر میان چهارم و هفتم بود در ساعات بعد دهم
دهم آنچه بر آید بر شش قسمت کنیم آنچه بود تعدیل بود آن تعدیل را
از مطالع خط استوا این درجه بکاهانیم اگر آن فضل مطالع خط استوا
درجه را بوده باشد و گرنه او را بود بر وی فزاییم آنچه بماند یا بر آید او
مطالع خط استوا آن هیلاج او درجه بود بحسب موضعش و همچنین
مطالع خط استوا درجه قاطع یا آن درجه که تسییر بدوی بریم فرا
گیریم و مطالع بلد را اگر هر دو بهم راست باشند از مطالع خط استوا
او درجه او مطالع حسب او بود اگر با هیلاج اندرین ربع باشند
و اگر در ربع دوم بود که میان طالع و چهارم بود مطالع بلد درجه او حسب او بود

و اگر مخالف بود فضلشان فرا گیریم و در ساعات بعد درجه هیلاج
آن وتد دهم یا چهارم ضرب کنیم آنچه بر آید بر شش بر بخشیم آنچه بر وز
تعدیل باشد این تعدیل را از مطالع خط استوا آن درجه بکاهانیم اگر
فضل او را بود و اگر نه او را بود بر وی فزاییم اگر درجه قاطع هیلاج اندرین
ربع باشد که میان دهم و طالع بود یا میان چهارم و هفتم و اگر نه درین
ربع بود که هیلاج باشد یا میان طالع و چهارم یا میان هفتم و دهم
آن تعدیل از مطالع بلد درجه قاطع بکاهانیم اگر فضل او را بود
و گرنه او را بود بر وی افزاییم آنچه بماند یا بیفزاید مطالع حسب موضع
او باشد مثال چنانکه طالع برج اسد باشد بچندین سع و دهم طالع
ثور باشد بچندین ے ع و آفتاب هیلاج بود در جوزا بچندین
ے ع و مریخ بسرطان بچندین سع خواستیم که معلوم کنیم که تسییر
درجه آفتاب که او درجه معلومست بدرجه جسد مریخ که او درجه
بچندین بدو رسد ساعات بعد آن وتد دهیم بیرون آوردیم
چندین ـ ا پس مطالع خط استوا درجه فرا گرفتیم چندین عوه
و مطالع بلد درجه وی و چندین ے نه فضل هر دو چندین لح ع
درجه ساعات بعد وتد دهیم که پیش آفتاب بود ضرب کردیم بر آمد
چندین نطح ع این را بر شش بخشیدیم بر رفت چندین وح این تعدیل
و درجه آفتاب میان دهم و طالع بود و فضل مطالع خط استوا درجه

آفتاب را بود بکاهانیم تعدیل را از مطالع خط استوا بماند چندین ع کـ این مطالع
درجه آفتاب بحسب موضع وی نگاه داشتیم پس فرا گرفتیم مطالع خط
استوا درجه مریخ چندین مح مطالع بلد درجه او چندین قه و فضل
هر دو فرا گرفتیم چندین لح ع و در ساعت بعد درجه آفتاب ضرب
کردیم که بد چندین سیا بر آمد چندین نطح بر شش بر بخشیدیم بر رفت
چندین وح این تعدیل است نگاه کردیم یافتیم مریخ را که میان دهم
و طالع بود و فضل مطالع خط استوا را بود بکاستیم تعدیل از مطالع
خط استوا بماند چندین صول این مطالع درجه مریخ است بر حسب
موضع او پس بکاستیم مطالع حسب موضع آفتاب از مطالع حسب
موضع مریخ بماند چندین عول هر درجه را سالی شمردیم و هر دقیقه را
شش روز بر آمد چت و شش سال و دو ماه و بیست بدین مدت تسییر
درجه آفتاب بدرجه مریخ والله اعلم وجه آنکه درجه هیلاج یا درجه
معلوم میان طالع و چهارم طالع باشد یا برابر این ربع اگر هیلاج اندر
ربع دوم بود و یعنی میان طالع و چهارم یا برابر این ربع فرا گیریم مطالع
بلد درجه او و مطالع بلد خط استوا نظیر درجه او و مطالع بلد نظیر
او فرا گیریم و اگر بهم راست باشند مطالع بلد درجه مطالع حسب
موضع او بود و اگر مخالف باشند فضلشان فرا گیریم و ضرب کنیم
در ساعات بعد وتد طالع اگر هیلاج میان طالع و چهارم بود و اگر

میان هفتم ودهم بود درساعات بعد وتد وهفتم آنچه برآید بر شش بخشیم
آنچه برود تعدیل باشد اگر درجه قاطع یا هیلاج اندر میان وتد طالع وچهارم
بود یا میان هفتم ودهم بود فضل مطالع بلد را باشد آن تعدیل از وی بکاهیم
وگرنه او را بود بروی فزاییم واگر در ربع سوم باشد درجه قاطع هیلاج یعنی
میان چهارم وهفتم یا میان دهم وطالع وفضل مطالع خط استوا بود آن
تعدیل از وی بکاهیم واگرنه او را بود بروی افزاییم آنچه حاصل آید
مطالع حسب موضع درجه باشد پس مطالع حسب موضع هیلاج بکاهیم
از مطالع حسب درجه قاطع آنچه بماند هر درجه سالی شماریم وهر پنج دقیقه
ماهی وهر دقیقه شش روز آنچه حاصل شود آن مدت بود مثال این چنانکه
طالع برج اسد بود بچندین یح ودهم طالع بچندین ح ع از برج ثور وهیلاج
آفتاب اندر برج حمل بچندین ح ع وهیلاج بود وزحل اندر جوزا بچندین
مه ع وساعات بعد بچندین آک از وتد دهم چندین دک از وتد هفتم
خواستیم که تسییر درجه آفتاب بیابیم بدرجه زحل پس فراز گرفتیم مطالع خط
استوا نظیر آفتاب چندین فصول ومطالع بلد نظیر درجه او چندین
رالح مختلف بودند فضلشان فراز گرفتیم چندین ه س وفضل مطالع
بلد را بود وضرب کردیم در اجزاء ساعات بعد وتد هفتم که بد چندین
دل برآمد چندین یح له این را بر شش بخشیدیم برفت چندین ح مد این
تعدیل است فضل مطالع بلد راست تعدیل را بر مطالع بلد درجه وی فزودیم

که بد چندین د ر این مطالع حسب موضع درجه هیلاج است پس
مطالع نظیر درجه زحل که درجه قاطع است خط استوا فراز گرفتیم
چندین رح کد ومطالع نظیر درجه زحل بمطالع بلد چندین
رعاک فضل هردو فراز گرفتیم بد چندین ه س ودر ساعات
بعد آفتاب از وتد هفتم که بد چندین دل ضرب کردیم برآمد
چندین عط لط این را بر شش بخشیدیم برفت چندین یح سوا
این تعدیل است از مطالع بلد وی بکاستیم بماند چندین رح ح
این مطالع نظیر زحل است بحسب موضع وی کم از پیش بکاستیم
بماند چندین س ما واین پنجاه دو سال است ودو ماه وشش
روز برسد وجمله برین کردار باشد که گفتیم واین کفایت است

باب بیست وپنجم در معرفت درجهاء قاطع بر هیلاجات

از دو گانه است یکی آنست که وقت مولود ها برفتند ودیگر
آنست که جز وقت مولود افتاده باشد وانکه وقت مولود افتد
یا درجات اتصال ستارگان سیار است یا درجات مواضع کواکب
ثابته سحابی است یا مواضع جوزهر است یا ذوات افتاب یا درجات
بروج دوازده است یا درجات افتادن سهمهاست وانکه جز
وقت مولود باشد جزو ماه اجتماع یا استقبال است واین قراینها
که میان ایشان باشد وطالعهاء آن وقتها چنانکه هریک شرح کنیم

بنمایی بعد از این در شناختن درجهاء قاطع از ستارگان سیارات
اولها درجات تسدیس وتربیع وتثلیث ومقابله ومقارنه زحل و
مریخ است ودرجات تربیع ومقابله ومقارنه آفتاب وماه راست
ودرجات مقارنه ومقابله وتثلیث وتربیع وتسدیس عطارد اندر
خانه نحس باشد یا در حد نحس یا از نحسی برگردیده بود وبه سعدی
بپیوندد یا خود نحسی متصل خواهد شدن واگر در خانه سعدی بود
یا در حد سعدی یا از سعدی برگردیده باشد که نحسی بپیوندد یا
بسعدی پیوسته بود انگه نه مقابله ونه مقارنه ونه تربیع وتثلیث
وتسدیس قطع نکند واگر در خانه خویش باشد یا در حد خویش یا
یا در مثلثه خویش اندر آن خانه واز هیچ سعدی برنگردیده بود و
بهیچ نحسی نه پیوندد آن بود که بر طبیعت خاص خویش باشد
انگه بمقابله وتربیع قطع کند ونحس باشد وبتثلیث وتسدیس سعد
باشد وهم نحس شناختن درجاهاء جوزهرات وذوات الاذناب
که قاطع است بر هیلاج وادلاء عمر درجات ذنب است وقطع کند
بر همه ادلاء عمر ودرجات راس است که قطع کند بر جزو اجتماع
وسهم سعادت چون هردو هیلاج باشد وقطع نکند بر درجه آفتاب
وماه قطع وموضع کند آنست وموضع ذوات الذوائب است وموضع
عطیط است وموضع عزیم وموضع سرهوش است وموضع کلاب است

وموضع لحیانی است وسیر ایشان بیک سال دو درجه وسی دقیقه است
مقلوب چون تسییر راس وموضع هریک پیدا کردیم در اول چهارصد
عطیط ب نه مه عزیم ح د لا سرهوش ح لح
کلاب مات ل ذوات الذوایب ا ح الحیانی یا س مس کند اکطه
واین برج ودرجه ودقایق است که پیدا کردیم اما ستارگان ثوابت
سحابی انگه از ایشان قاطع تر اند نخستین راس الغول است کوکب
برساوش است عین الثور هست که او را دبران گویند راس جبار است
اقل مرطان است صدر سرطان است هامه اسد است قلب الاسد است
قلب العقرب بقیع شوله است زج الرامی است رکبه دجاجه است
منکب الفرس است اینان جمله بر طبیعت زحل ومریخ اند چون تسییر
هیلاج وادلاء عمر بدین درجهاء ایشان رسد قطع کند جز و ستارگان
نظر کند وگر تسییر بدرجه ایشان قریب چهار سال یا کمتر نزدیک عطیه
کدخدا رسد قطع کند بهمه حال اگر شعاع سعد نظر دارد وگر بیان
دو باقی دیگر ستارگان ثابته قاطع چون تسییر هیلاج وادلاء عمر بدر
جاتشان رسد قطع نکند مگر بیماری وعلت اندکی که عطیه کدخدا
تمام شده باشد وسالی یا دو سال مانده باشد پس قطع کند مگر نظر
ستارگان سعد آنجا باشد وادلاء عمر تحویل همه سعد شده باشند
در شناختن درجهاء قاطع از اجزاء بروج جزو طالع قاطع است چون

مولود لیلی باشد و هیلاج سهم السعادت بود و درجه سهم سعادت قاطع
چون هیلاج جزو طالع بود بر جزو طالع و درجه آفتاب قاطع است کی مولود
لیلی باشد و سهم سعادت هیلاج بر سهم سعادت و کی مولود بروز باشد
آفتاب قطع نکند مر جزو سهم سعادت را و اگر سهم سعادت بود دقیقه طالع
قطع نکند طالع را لیکن طالع قطع کند او را اگر لیلی بود و کی میانشان
فرق بود هر دو مر یکدیگر را قطع کنند و کی زادن بروز باشد و سهم سعادت
و طالع مر یکدیگر را قطع کند چون بر هم باشند و درجه چهارم طالع و ششم و
هشتم و دوازدهم قاطع است قطع کند بر درجات هیلاج و ادلاء عمر و صعبتر
درجه هفتم است که قطع کند بهمه حال اگر درجه شعاع سعدی اصلی
یابی یا اینجا باشد و همچنین درجه هشتم اما ششم و دوازدهم و چهارم
چون در حدها نحس افتد قطع کند بلا خلاف کی شعاع سعدی اصل
برو نباشد و اگر آن باشد که در حد و سعد باشد و اگر دوازدهم بود
نباشد در اول نیمه ثور یا در اول نیمه سرطان قطع کند بر قمر اگر
هیلاج بود بر سهم سعادت لیلی و اگر ششم و چهارم بود اندر حد سعد
باشند هر دو قطع کند بر جزو اجتماع و استقبال و مقابله هیلاجات
پنجگانه قاطع باشند و مقابله سهم سعادت قاطع باشد اگر جزو استقبال
هیلاج اگر آن سهم هیلاج بود یا هیلاج نباشد در شناختن آن
درجات قاطع بود و چون قران زحل مولود افتاده باشد گفته شد که

جزو اجتماع یا استقبال که پیش از مولود بوده باشد قاطع بود بر همه
دلیلان و درجه مقابلشان همچنین قاطع بود و چون قران زحل و مریخ
بود یا قران زحل و آفتاب یا قران مریخ و آفتاب در ساعت مولود
یا میان آن اجتماع و استقبال که مولود را زاده باشد و استقبال یا آن
اجتماع و استقبال که آن مولود را زاده باشند از درجه و دقیقه
قاطع باشند و هیلاجات و ادلاء احکام و همچنین درجه مقابله و
تربیعهاشان هر چهار قران را قاطع باشند **مثال** این چنانکه طالع ولادت
میزان بود بیست درجه و بعد اجتماع بود بیست روز و قران آفتاب و مریخ
بوده اند در بیست و پنج درجه میزان و بعد اجتماع بیست روز و گاه ولادت
آفتاب در ثور بود و مریخ هم در ثور بود آفتاب چندین ۰ و مریخ
چندین ۱ پس معلوم شد که بیست و پنج درجه از میزان قاطع است که
قران بر آن درجه بوده است و تربیع آن درجه جانب سرطان چون
بیست و پنج درجه و جانبی چون بیست و پنج درجه جدی هر دو جایگاه
قاطع باشند و پنج درجه اسد قاطع که تربیع آفتاب بر واست و یک درجه
عقرب قاطع و یک درجه دلو قاطع و از اسد بمقارنه و تربیع مریخ
و پنج درجه بود و یک درجه بود هر دو قاطع مقابله آفتاب و مریخ را
و اینست قاطع که بنمودیم و چون مشتری و زهره کرداند پیش از
مولود میان اجتماع و استقبال همچنین که مکان سعد است آن

[illegible]

شعاعها نحس باطل کند اندرین جایگاه هر جا چنانکه قطع نتواند کرد بیان
درجات و سعادتی و قوتی تمام بدهند و همچنین وسط السماء

قوس ی / عقرب ی شمس ه / مریخ ا	میزان ی / درجه قران کر	سنبله ط / اسد ... / تربیع ... / تربیع شمس ه
جدی ... / تربیع درجه قران کر		سرطان ... / تربیع درجه قران کر
دلو ط / تربیع ... / حوت ط	حمل ی مقابله درجه قران کر	جوزا ... / ثور ی مقابله مریخ ا / مقابله شمس ه

اجتماع که پیش از مولود باشد قاطع است و طالع استقبال که پیش
از مولود باشد قاطعست و درجه وسط السماء هم قاطع است و
مقابله جزو اجتماع و جزو استقبال و قاطع است و قاطع کسوف
پیش از مولود اند را اجتماع و استقبال قاطع و بر کسوف همچنین
و درجه چهارم کسوف نیز قاطع است و استقبال تیسیر درجات
هیلاج از حد نحس قاطعست اگر شعاع سعد اینجا باشد و اول
هر برجی که حد نحس است اگر شعاع سعد بر وی نباشد و سهم الموت
قاطع است و سهم سنه الحفظ قاطع است و از همه عظیمتر سهمها
که او قاطع است آن سهم است که فرا گیرند از مریخ و زحل نیست
آن زحل بمریخ اینست درجاتها قاطع که یاد کردیم و این تمام است
اندرین معنی و سهم الحفظ فرا گیرند از درجه زحل وقت تحویل

سال عالم تا درجه اجتماع که پیش از اجتماع تحویل یا پس از تحویل باشد
و از طالع بیفکنند بشب از درجه اجتماع تا درجه زحل و این تمام
باشد اندرین معنی که گفتیم **باب بیست و ششم** در بیرون
آوردن اجزاء ساعات حسب موضع ستارگان از بهر شعاع مطرح
ستارگان بر حسب موضعشان است و زدودی است تا بدرجه
سوا است تا بدرجه مطالع و انکه بدرجه سوا است خود معلوم است
و انکه بدرجه مطالع است شناختن وی بدید کردیم اندرین
جاوه آن چنانست که اول باید که اجزاء ساعات حسب موضع
درجه آن ستاره که مطرح او همی شناسیم و بتثلیث و تسدیس
و تربیع چون چنین خواهیم نگاه کنیم تا آن ستاره را کجا یابیم
اگر بر درجه دهم طالع یا چهارم باشد اجزاء ساعات حسب موضع
آن ستاره مادام بر پانزده درجه باشد و اگر بر درجه طالع بود
اجزاء ساعات درجه طالع اجزاء ساعات درجه هفتم طالع اجزاء
ساعات حسب موضع او باشد و اگر میان وتدها باشد فرا گیریم
فضل میان پانزده و اجزاء ساعات درجه آن ستاره و او را
ضرب کنیم در ساعات بعد وتد دهم طالع یا چهارم و آنچه بر آید
برشش به بخشیم آنچه برون تعدیل خوانیم و بکاهانیم از پانزده
اگر فضل پانزده را بود باشد چون ستاره میان دهم طالع یا برابر این

ربع باشد واگر فضل او را نباشد و پانزده فزاییم آنچه بیفزاید یا بماند اجزاء
ساعات درجه آن ستاره بود حسب موضعش و اگر درجه ستاره میان
وتد طالع و چهارم یا برابر این ربع بود و فضل ساعات درجه ستاره را
بود و بکاهانیم آن تعدیل از آن اجزاء ساعات درجه بر ستاره و اگر
او را نباشد بر وی فزاییم آنچه بیفزاید یا بماند اجزاء ساعات درجه ستاره
بوده باشد بکاهانیم از آن اجزاء ساعات درجه ستاره و اگر او را نبا[شد]
بر وی فزاییم آنچه بیفزاید یا بماند اجزاء ساعات درجه آن ستاره بود بحسب
موضعش مثال این چنانکه طالع وقت برج اسد است بچندین بو ع
و هم برج ثور بچندین ح ع و هم درجه ستاره چندین ح ع از برج جوزا این
دهم طالع و ساعات بعد وتد و هم چندین ب اع از اجزاء ساعات
درجه ستاره چندین ح ع فضل بر پانزده چندین ح ع ضرب کردیم
در ساعات بعد دهم بر آمد چندین و کا بر شش برنخشیدیم برفت چندین
اه ک این تعدیل است ستاره میان دهم و طالع ثور فضل اجزاء
ساعات را بود تعدیل بر پانزده فزودیم گرد آمد چندین بو ه ک
این اجزاء ساعات درجه ستاره است بر حسب موضعش و جمله برین
کردار باشد که یاد کردیم باب بیست و هفتم در بیرون آوردن
مطرح شعاع ستارگان چون خواهیم که درجات شعاع ستارگان بدانیم
از تسدیس و تثلیث و تربیع ضرب کنیم اجزاء ساعات درجه حسب

موضع آن ستاره را در چهار و آنچه بر آید بکاهانیم از مطالع خط استوا درجه
آن کواکب و آنچه بماند قوس او کنیم بر اینم بجدول مطالع خط استوا
آنچه بیرون آن قوس وی موضع تسدیس آن ستاره بود و نظیر یعنی
مقابل بعینه موضع تثلیث این بود باز ضرب کنیم اجزاء ساعات درجه
حسب موضع ستاره را همچنین اندرشش و آنچه بر آید بکاهانیم از
مطالع خط استوا درجه ستاره آنچه بماند در مطالع استوا قوسش
برانیم آنچه بیرون بود از قوس او تربیع ایسر درجه آن ستاره بود و نظیرش
تربیع ایمن بود پس بکاهانیم اجزاء ساعات حسب موضع آن ستاره را
از سی درجه و آنچه بماند نظیر اجزاء ساعات خوانیم و ضرب کنیم
او را در چهار و آنچه بر آید بر افزاییم بدرجه مطالع خط استوا درجه
آن کواکب آن مبلغ را قوس بشناسیم آنچه بیرون از قوس او موضع
تسدیس ایمن آن ستاره بود و نظیرش تثلیث پس باشد و جمله برین
کردار بود و درجه مقابله و مقارنه بعینه مانند یکدیگر باشند
مثال این چنانکه مطالع خط استوا درجه کوکب بود چندین عو م
و اجزاء ساعات بود چندین بو ه ک ضرب کردیم اجزاء ساعات
درجه ستاره را در چهار بر آمد چندین سد ل بکاستیم او را از آن
مطالع خط استوا درین باب بماند چندین   این مطالع
تسدیس ایسر است قوس بیافتیم برفت چندین اندر درجه تسدیس است

و برابرش چندین لا لح م این تثلیث ایمن است و موضع کوکب در
جوزا چندین ضرب کردیم اجزاء ساعات درجه او را بحسب موضع
درخشش تا بر آمد چندین ح ع بکاهانیم از مطالع خط استوا درجه
ستاره بماند چندین صو ح این مطالع خط استوا تربیع مقدم است
پس درجه سوا بیرون آوردیم چندین شم لب و بر آن شش شعاع
تربیع موخر چندین یا ح مه و بکاستیم اجزاء ساعات حسب موضع
او را از سی درجه بماند چندین لح بد ل این را در چهار ضرب
کردیم بر آمد چندین مه ح بر مطالع خط استوا درجه ستاره فزودیم
بر آمد چندین ل ب ح این را قوس بدانیم مطالع خط استوا برفت
چندین د ح ه این موضع تسدیس موخر است و نظیرش چندین
ه ح ح این موضع مقدم است و درجه مقابله کوکب چندین
ک ح ه از قوس و جمله برین کردار باشد باب بیست و هشتم در دلائل
مرگ که بیفتند در وقت تحویل ادلاء مرگ تحویلی اندر حال مردم
ده چیزست موضع هیلاج و درجه طالع و تسییر درجه هیلاج
و آن کدخداه و درجه برج انتها است و متولی بر وی یعنی سال
کدخداه درجه طالع تحویل و متولی بر وی و انتهاء تسییر درجه
طالع و خداوند وی یعنی متولی چون گاه تحویل این دلیلان را
چنین نشان منحوس کردند و ضعیف حال کردند دلیل باشد

تباهی خداوند مولود در بیماری و هلاک وی و اگر مسعود و قوی
شوند دلیل باشد بر نیکوئی و سلامت حال نفس وی دیگر چون
مولودی باشد و عطیه کدخداه او حاصل شود بعد فیادت سعدان
و نقصان نحسان و انتها سالی و مولود در برجی باشد که آن برج
ضلعی بود از اضلاع اصل عطیه کدخداه و در آن برج زحل و مریخ
بوده باشد در وقت مولود و وقت تحویل آن نحس با نحس دیگر
در وی آید تا نظر کند از آن درخانه یکی از تربیع و مقابله و هیچ
سعدی نظر نکند گاه تحویل بد و در نه مطالع اصل و نه بدان موضع
که تسییر هیلاج بود و شعاع سعد اصلی و قمر تنها شده بود در اوتاد
و طالع اصل تا در اوتاد برج انتها علامت مرگ باشد دیگر چون
طالع تحویل و موضع انتهاء و طالع اصل هر یک که باشد گاه تحویل
سال و هیچ سعدی بد و نظر نکند اندر و یا اند را و تاد هایش گاه
تحویل نحس بود و خداوندی از وی ساقط بود یعنی نظر نکند یا خود
خداوندش کوکبی نحس بود یا منحوس شده باشد بهمه حال خداوند تحویل را
اندر این سال مرگ باشد بلا خلاف دیگر و اگر این هر سه برج مختلف باشند
یعنی طالع اصل و تحویل و موضع انتهاء هر یک برجی دیگر باشند و در
هر برجی از ایشان نحسی بود و هیچ سعدی اندر ایشان نباشد یا خدا
وندشان منحوس و راجع بود اند و یا ساقط بود از ایشان آن دلیل بود

بر علامت مرگ بهمه حال دیگر اگر هیلاج مسعود باشد در وقت انتهاء
تسییر و آن انتهاء سال در برجی باشد که اندران برج قمر تباه بود و در اصل
مولود با آفتاب منحوس شده باشد اندر اصل وگاه تحویل منحوس باشد
با آفتاب و نظر ایشان اینجا بود و طالع اصل سعد نباشد و انتهاء تسییر
همچنان سعد نباشد چون چنین بود آن دلیل باشد بر علامت مرگ دیگر
و اگر انتهاء سال در برج چهارم اصل بود و خداوند وی که سال کدخدا
است در هفتم طالع اصل باشد و خداوند طالع اصل منحوس باشد
آن دلیل بود بر علامت مرگ اندران سال اگر سعدی اندر اوتاد
افتاده باشد از ابصلاح باز دارد دیگر وقت تحویل سال منحوس باشد و نظر
کند بعضی آن دلیل باشد بنزدیکی خداوند طالع اصل چون منحوس
شده باشد و خداوند طالع تحویل وقت تحویل منحوس باشد و نظر کند
بعضی آن دلیل باشد بنزدیکی مرگ وی دیگر وقت تحویل سال که خدا
طالع اصل و خداوند طالع تحویل در هشتم یا خداوند هشتم وی نحس
باشد اندر وی دلیل باشد آن بمرگ وی دیگر وقت تحویل سال مقابله
چون آفتاب و ماه در وتدی از اوتاد تحویل یا اوتادهاء اصل یا
برابر شوند همچنان زحل و مریخ و اندر برج انتهاء و طالع اصل سعدی
نباشد بهمه حال علامت مرگ وی باشد دیگر وقت تحویل سال
اگر طالع تحویل سادس اصل باشد و اندر وی بود یک نحس از جمله

دو نحس دیگر بود خداوند اصل منحوس غیر مقبول بود و هیچ سعدی
بد و نظر نکند خداوند ش بیمار شود بیماری صعب و باشد که بمیرد دیگر
چون وقت تحویل سال انتهاء اندر چهارم طالع یا هفتم یا هشتم بود و آفتاب
و زحل اندر و باشد خداوند تحویل را از بلندی در افکنند یا در چاه
او فتد و اندران بمیرد که خداوند انتها یعنی سال خداه تحت الارض
بود در برجی که اندران برج هیچ حظ نباشد و هیچ سعدی نظر نکند
بر تسییر هیلاج و اگر آن دو ستاره که در و بود آفتاب و مریخ باشد
بکشندش و اگر خداوند سال یعنی انتهاء بالا زمینی بود بیاویزندش
یا بود ار کنندش یا بر سر از بالای که هش بزنندش و وقت آن انکه باشد
که خداوند سال محترق شود یا در مقارنه مریخ باشد یا صاحب طالع
اصل همچنان محترق گردد و یا قران کند با مریخ دیگر چون وقت تحویل
سال خداوند برج هفتم باشد یا خداوند هشتم نحس گردد و خداوند
سال بر تربیع و مقابله او باشد و خداوند سال اندرو بود ضعیف
و هیچ نگرده بطالع اصل و طالع تحویل و خداوند وی دلیل باشد
بر علامت مرگ اندران سال دیگر چون تحویل باز کرده دو قمر منصرف
بود از تربیع مریخ یا مقابله اش و سال خداوند خواهد پیوستن
یا باز برج انتها خواهد شدن یا بدان درجه انتها خواهد رسیدن
و مریخ خداوند هشتم اصل یا هشتم طالع تحویل و هفتم آن بود و هیچ

سعدی بد و نظر نکند و نه بخداوند سال چون چنین بود آن دلیل بود بر
کشتن خداوند مولود یا بمردن برگ و فجاه و بیماری و علتی دیگر در وقت
تحویل چون مشتری و طالع اصل و طالع تحویل بصلاح آمده بود و خداوند
آن بدان سال بزیان آمده بود در یک برج و آن برج بزیان آمده بود
و هیچ سعدی نکرده و خداوند آن تحویل و خداوند برجش چون چنین
بود دلیل باشد بمرگ فجاه و هلاک وی جز بیماری و علت چنانکه در
اول گفتیم دیگر بوقت تحویل برج انتها بصلاح آمده بود و اندر اصل
فساد و تباه شده بود و همچنین طالع تحویل بصلاح آمده باشد و در
اصل بد و فساد بوده باشد و خداوندان ایشان در گاه تحویل بصلاح
باشد و بوقت اصل فساد و بدان دلیل بود بر بدی و تباهی حال وی
دیگر و چون وقت تحویل نحسی ازین دو نحس در طالع اصل و دیگر در
جایگاه خداوند مولود یا برسد نحسی ازان دو نحس در طالع اصل بود
و دیگر در جایگاه خداوند مولود یا برسد نحسی ازان دو نحس بطالع اصل
و بیفکند شعاع از تربیع یا از مقابله بجایگاه خداوند طالع اصل در وقت
باشد و خداوند برج انتهاء یعنی انکه شعاع افکنده باشد و نکرده بجایگاه
ازین سه جایگاه سعدی خداوند مولود را اندرین سال هلاک
آید بهمه حال و گر آن نحس مریخ باشد آن هلاک هیلاج چون آهن
و دویدن و شمشیر یا از آتش و سوختن بود و اگر زحل باشد از کلو باز گرفتن

و از بلاد عدن و شکی و زندان و مطمورها و در جایی افتادن
و مانند این دیگر وقت تحویل یا نزدیک وقت تحویل برسد تسییر
هیلاج یا تسییر درجه هیلاج بجسد نحس یا شعاع نحسی دیگر یا نحسی و نظر نحسی دیگر
دیگر بران جایگاه بود و هیچ سعد بدان جایگاه نظر نکند و آن تحویل
سال ضلعی از اضلاع عدد سال کدخداه شود ندارد قوت انتهاء
وقت خداوند سال و قوت ماه که آنمردی باشد صعب و عمروی
قطع کند و اینست ادلاء عمر تحویل بقطع که یاد کردیم باب پنجاه و نهم
در ترکیب و آمیختن مردم و دلیلهای مرگشان چون فارغ شدیم از آن
کلمی دلیلهای مرگ تحویلی و تسییری و عطیتی باز آمدیم بحال
دانستن مرگ مردم و آن بچهار چیز است و از چهار چیز توان دانست
یا از عطیه کدخداه یا از تسییرات هیلاجات یا از تسییر درجه طالع
بدرجات قاطع ادلاء تحویلی چون این چهار دلیل بیک وقت یا
بیک سال بهم افتد از مرگ باشد و دلیل بود چنانکه از ان نبرهد
و اگر سه آفت ممکن که بجهد کمتر بیشتران و اگر دو بود بعضی بجهند
و بعضی بگریزند و گر یکی دلیل
و ترکیبشان چون کودکی و جوانی و کهلی و پیری پس از کودکان
ربعی بگریزند و سه ربع بمانند و از جوانان ثلثی بمیرند و دو ثلث
بمانند و از کهلان نصفی بمیرند و نصفی بمانند و پیران همه بمیرند

چون از یکی بکی بردند هیچ نماند واین پایکاه پیری است پس چون چهار
دلیل بهم کرد آید ممکن است کر او فتد اندرو کر برهد وچون دو
بهم کرد آیند بعضی برهند وبعضی بکذرند وچون یکی باشد بیشتر تنان
برهند وکمتر تنان بکذرند پس ما باید اکردیم سببها انکه بکذرند وانکه
بماند کر چون باشد تصرف کردن اندر احکام واین کفایت
اندرین معنی **باب سیئم** در حکم کردن بر عمرها مولود و تصرف
کردن اندر روی اماد لیلهای چهارکانه اوّل تسییر درجه هیلاج است
بدان درجهاء قاطع کر یاد کردیم ودوم تسییر درجه طالع اکر هیلاج
نباشد بدان قاطعان کر کفتیم وکر هیلاج بود تسییر درجه طالع
وتسییر درجه کدخداه کر عطیه داده باشد وسوم دلیل نحوست
ادلاء تحویلی است چنانکر یاد کردیم اندر باب بیت وششم و
چهارم عطیه کدخداه وجایکاه و زیادت سعدان ونقصان نحسان
مثال این چنانکر زهره کدخداه بود وعطیه او هشتاد ودو سال بود
زحل نقصان همیکرد سی سال مشتری زیادت همی کرد دوازده
سال پس از پنجاه ودو سالکی خطر بود کر نقصان نواقص است
از عطیه کدخداه واندر شصت وچهار سالکی دیکر اندر هشتاد ودو
سالکی کر تمام عطیه کدخداه است ودیکر اندر نود وچهار سالکی کر
جایکاه زواید است بر عطیه جمله برین کردار بدانیم چون چهار دلیل

نحوس قاطع بیت جا کرد آیند یعنی جایکاه زواید ونواقص وعطیه
وادلاء تحویلی ودرجه طالع بجایکاه قاطع وتسییر درجه هیلاج همچنین
وکر سعدان همه جایکاه نظر کنند هیچ سود ندارد اختیار ومعالجه
کر آن مرکی باشد قاطع کر بهمه حال بباشد وکر سه دلیل بهم افتد
از آن چهار کر کفتیم وبیشترین نحسان نظر دارند مرك بباشد وهیچ
معالجه سود ندارد وکر سعدان بهر سه جایکاه نظر دارند احتیاج و
معالجه فایده کند وکر نه سعدان ونه نحسان نظر دارند بهمه حال
مرکی بود قاطع وکر دو دلیل بهم افتد وبهر دو جایکاه سعدان نظر
کنند معالجه واحتراز هم سود ندارد واکر یک دلیل افتد وسعدان
نظر کنند وقوت دهند در اصل تحویل احتراز کردن وناکردن
سود دارد وکر نحسان نظر کنند ومنحوس کرداند احتراز کردن
سود نکند قطع باشد بهمه حال اینست حال کر یاد کردیم وچون حکم
رانند کسانی راکر تصرف کنند در احکام نجوم والله اعلم **باب**
علامت مولود یعش ام لایموت اعلم انّ الصّبی اذا ولد الحمل و
المیزان وساعات الشمس لم یعش واذا ولد بالثور والعقرب و
ساعة الزهرة لم یعش واذا ولد بالاسد والدلو وساعة الزحل
لم یعش واذا ولد بالسنبله والحوت وساعة المشتری لم یعش **باب**
انی المولید لبطلیموس قال مولود **یو** ورب السّاعات **س** ومریخ فی

و لایحیا مولود **ا** ورب السّاعات **ه** ومریخ فی **ر** قوس لایحیا مولود
ب ورب السّاعات **و** ومریخ فی لایحیا مولود ورب السّاعات
و ومریخ فی **ط** لایحیا مولود **د** ورب السّاعات **ل** ومریخ فی **ے** لایحیا
مولود **ه** ورب السّاعات **ے** ومریخ فی **یا** لایحیا مولود **و** ورب السّاعات
س ومریخ فی **ع** لایحیا مولود **ر** ورب السّاعات **ه** ومریخ فی **ا** لایحیا
مولود **ح** ورب السّاعة **د** ومریخ فی **د** لایحیا مولود **ط** ورب السّاعة
ل ومریخ فی **ح** لایحیا مولود **ے** ورب السّاعات **ل** ومریخ فی **د** لایحیا
مولود **یا** معرفت حال المولود فی ایّام حیوة والله اعلم بالصواب

والیك المرجع والیك المآب

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثنا آفريد كاري را كه افلاك دوايرو نجوم سوايربيافريد وشكر وسپاس واجب الوجودي را كه آفرينش ذره ايست از ذراير صنايع او وكون مكان نقطه از نقاط بدايع او زحل هندو چون پاسبان جادو بربام ايوان هفتم داشته اقضاي قضاي او مشتري كاهن چون قاضي دامن در مسند صدر ششم مقتضاي ارادت او مريخ خونريز با خنجر تير در ميدان پنجم جلاد سياست او شمس انور با تاج وافسر بر تخت چهارم نور بخش عنايت او زهره زهرا چون مطرب رعنا در خلوت خانه سيوم حامي حمايت او عطارد واقف چون دبير كافي بر طاق درگاه دوم كاتب اوراق او قمر مضي چون بريد مرتضي در منازل فلك اول بيك اشاره او همه از دو همه بد وفتبارك الله احسن الخالقين وصد هزاران تحف تحيات وسار صلوات بعدد كواكب ثوابت وسيار بر مرقد منور وروضه مطهر سيد انبيا محمد مصطفى صلى الله عليه وآله واشياع واتباع او باد وسلم تسليما كثيرا **امّا بعد** اين مختصريست در معرفت احكام

اتصالات كواكب بايكديكر وتحويلات ايشان از برجي ببرجي وشرف وهبوط ايشان ومجاسدات وخسوفات وكسوفات وآنچه در روي تقويم واقع ميشود وازكلي وجزوي وفوايد ديكر كه بعضي متعلق بطالع مولود ومحرم نامه وزوايد تقويمي بحسب اصطلاح مرقومي كه ازكتب مختار رسل مجمل وادبع كوشيار وتفهيم ابوريحان وروضه المنجمين وكفايه التعليم واشجار واثمار العبد المذنب الراجي الى رحمة الله الملك الغفار محمد بن محمد الملقب باختيار انتخاب كرده تا طالبان اين فن را بسهولت مطلوب حاصل شود وقرانات واحتراقات بمثلثات وديكر چنانچه عادت قلمي شد ماءمول كه مستفيدان اين فن جمع آورند واين مختصر را بفاتحه ودعاء خير ياد كنند يا ناظرا فيه سل بالله مرحمة على المصنف واستغفر لصاحبه واطلب لنفسك من خير تريد بها من بعد ذلك غفرانا لكاتبه پيش از شروع در مقصود مقدمه معلوم بايد كرد در تعريف قرانات وشمه از احكام آن بدانكه بقول اكثر اصحاب قرانات را اثري عظيم است ومؤثرترين قرانها قران مشتري وزحل است وقران اين دو كوكب بر چهار نوع بود اعظم اكبر اوسط اصغر وبعضي اكبر را يكي كرند امّا قران اعظم آن بود كه اين دو كوكب قران كنند در حمل ومثلثات وي دوازده بار ودر ثور ومثلثات وي سيزده بار ودر جوزا ومثلثات وي دوازده بار

ودر سرطان ومثلثات وي سيزده بار وهمچنين در دوازده برج چون قران كنند صد وپنجاه قران بود در مدت دو هزار وهشتصد وهشتاد سال امّا قران اكبر آن بود كه در چهار مثلثه قران كنند در مدت نهصد وشصت سال امّا قران اوسط آن بود كه در مثلثه قران كنند دوازده نوبت يا سيزده نوبت در مدت دويست وچهل سال تقريبا امّا قران اصغر آن بود كه چون قران كنند مدت بيست سال بود بيشتر يا كمتر تقريبا ودر تعيين سالهاء اين قرانات اختلافي هست وتفصيلي دارد كه اين مختصر اقتضاء آن نميكند **احكام قرانات چهارگانه** تاثير قران اعظم آن بود كه طوفاني واقع شود كه احوال عالم بيكبارگي از حال خود بگردد ومتغير شود وملتها ودولتها ديگر گون شود وگرمسيري سردسيري وسردسيري گرمسيري شود ودرياها بيابان وبيابانها درياها شود وعجايب ونوادر در عالم بديد آيد وآباداني‌ها ويران گردد وويرانها آبادان شود وصورت مردم از حالي بحالي گردد وهمچنين زبان مردم وخط وصنعت ورسم وآيين وخلقت وخورش ايشان متغير گردد واز حال خود بگردد ودر چهارپا ووحوش وطيور هم تغيري پيدا شود مناسب صورت طالع قران وكوكب مستعلي وپادشاهان جبار شوند ودعويهاي بزرگ كنند وكارهاي قوي بر دست ايشان برآيد واثر اين قران در عالم بماند تا قران اعظم ديگر كه آن بقولي دو هزار و

هشتصد وهشتاد سال است وبقولي دو هزار ونهصد وچهل سال شمسي تقريبا **تاثير** قران اكبر آنست كه بعضي از احوال عالم تغير وتبديل پذيرد وجمعي دعوي پيغمبري كنند ودين وشريعت نو نهند وچون قرار گيرد آن ملت وشريعت بماند تا قران ديگر وبيشتر اقاليم منقاد شوند وتقويت كنند وبعضي از رسوم قواعد قران اعظم را بكار دارند وهمچنين تغير وتبديل سلاطين وحكام واقع شود وملك ودولت منتقل شود از خانداني بخانداني وخرابها آبادان شود وآبادانها خراب گردد وصورت ولباس وخورش مردمان متغير شود واحوال واوضاع مجدد پيدا شود وبعضي گويند كه اثر اين قران نصف قران اعظم بود وبعضي گويند ثلث آن بود ومدت تاثير اين قران نيز تا قراني ديگر بود كه بقولي نهصد وهشتاد سال است وبقولي نهصد وشصت سال تقريبا ودرين مدت چهل وهشت نفر سلطنت كنند **تاثير** قران اوسط آن بود كه دولتها بگردد ودر ملتها نيز تعقيد وتجديدي وتغيري شود وملك ودولت از خانداني بخانداني منتقل شود واغلب مردمان بر دين وملت صاحب قران اكبر روند امّا رسوم سلطنت وپادشاهي بمقتضاي قران اوسط وكوكب مستعلي بود ودرين قران نيز صور تهار عجيب وغريب روي نمايد ومردم انتقال وتحويل وجلاء وطن بسيار واقع شود ودر البسه واطعمه معتادي تغيري پيدا شود چنانچه بعضي گفته‌اند

منسوخ شود وبعضی مستعمل ومشهور کردد واین قران اثاثیه نیمه قران اکبر
بود ومدت تاثیرش دویست وچهل سال بود وبقولی دویست وچهل و
پنجاه سال ودرین مدت دوازده نفر یا سیزده نفر پادشاهی کنند والله اعلم
وتاثیر قران اصغر آنست که دولت وحکمت ومملکت منتقل شود اما از میان
پدران وپسران وخویشان بیرون نرود ومحتمل که دولت از خانه دانی بخانه
دانی دیگر نقل کنند بشرطی که این محل اقتضای نسخ آن نمیکند وتغیر
وتبدیل در بعض احوال واقع شود ومحاربه ومقاتله بسیار واقع شود
ولشکریان در اطراف جمع شوند وعزل ونصب امرا ووزرا وارباب
مناصب بسیار واقع شود ودر سال اول مردم بغایت متفرق وپریشان
احوال باشند وگرانی وقحط در بعض اقالیم واقع شود که منسوب باشد
باین دو کوکب وطالع قران وبرج قران وموت بندگان نیز باشد ودر
بعض مواضع ارزانی باشد وظلم وتعدی که از پیش بوده باشد کم شود
واین تاثیرات وتغیرات بحسب کوکب مستعلی بود ومدت تاثیر این
قران بیست سال بود تقریبا والله اعلم احکام قرانات کواکب با زحل
در مثلثه آتشی که آن ۴۰ برج است قران مشتری وزحل دلیل است
بر خروج کسانی که در دین وملت سخن کویند وانتقال دولت از
خاندان بخاندانی وفرو رفتن مردم سفله وفرومایه وتفرقه وتشویش
حکام واکابر واشراف وبدی هوا وتفاوت نرخ وبیماریهای ملون

وتغیر وتبدیل بعض عادات وپیدا شدن سلاطین وحکام عادل وعمورت
مساجد ومدارس وفتنه وتشویش در اکثر بلاد وبیشتر این تاثیرات در جهة
مشرق وبعضی از اقلیم اول ودوم بفعل آید قران مریخ وزحل دلیلست
بر فتنه وتشویش لشکریان وبسیاری محاربه وبزرگ شدن دونان و
ساختن اسلحه وسوختن مواضع وموت اکابر وملال صحرانشینان
وغارت وشبیخون خاصه در کوهپایها ومیان احشام ونقصان
بارندگی وفندن وورم قلب وملال خاطر سلاطین وامرا وارکان
دولت وظلم حکام وداد وغمکان وکدورت وتغیر هوا وبیماری
وخوف وهراس در خلایق خاصه در روستا وده ها وقبض وفساد خون
در امزجه واکثر این تاثیر در طرف مشرق وبعضی از اقلیم اول وسوم
بظهور آید قران زهره وزحل دلیلست بر سرما در وقت خود وبیماری
زنان ودختران وملال اهل طرب وبستن نکاحها بی رغبت ودشوار
وضع حمل وخصومت ازواج وتفرقه وتشویش خلایق خاصه اهل
اسلام وملال وپریشانی ندیمان وتفاوت نرخها وپیدا شدن ابرهای
تیره وفساد اشجار واثمار ولهو وطرب در مشایخ وارباب خانقاهها
قدیم وصحرانشینان وکسادی بازار اقمشه والبسه وتغیر هوا وآمدن
کاروانها وآوردن برده وعقاقیر قران عطارد وزحل دلیلست
بر عفونت هوا وفساد حال دبیران واهل قلم ونوشتن مثالها تیز

وکثرت اراجیف وزدن فلوس ورنج وزحمت محترقه وآمدن
کاروانها وملال تجار وبازارگان بی نفع ومحاسبه ومناظره و
تفرقه میان متصرفان وعمال ومزارعان وناراستی عدول وملازمان
قضاة وباد وباران ورعد وبرق در وقت خود وفساد کشت وزرع
وتفاوت نرخها وبیماری از هر نوع خاصه صرع ومالیخولیا وامراض
دماغی احکام قرانات کواکب در مثلثه خاکی اما قران
مشتری وزحل دلیلست بر ترفه حال ارباب خاندانهای
قدیم وخداوندان صناع وعقار وقوت حال مشایخ وسعادت
روسا وصحرانشینان وفراخی اطعمه وبسیاری زراعت وعمارت
وانتقال ملک ودولت وخسف وزلزله وتوسط بارندگی
وفساد بعض نباتات واختلاف هوا وسرما در وقت وبیماریها
دراز کشیدن وپیدا شدن ریمها وآبلهها بجدد واغلب این تاثیرات
میان مشرق وجنوب واقلیم اول بود قران مریخ وزحل دلیلست
بر سرکردانی وبدحالی لشکریان وامرا واهل سلاح وانگیختن فتنه
وبسیاری ظلم وقوت کرفتن سفلگان وگرفتاری دزدان وملال
راهداران وبیماریهای مخوف وجراحت وبریدن اعضا وقتل
ناحق وفتنه وشبیخون وحرب ومصادره توانگران وموت اکابر
وخوف وهراس در صحرانشینان واهل قلاع وجبال وکمی باران

وفساد اشجار واثمار ونباتات وبیم زلزله وبدید آمدن ملخ وبیشتر
این اثر در اقلیم اول وسوم از قوت بفعل آید قران زهره وزحل
دلیلست بر رنج ومشقت خاتونان وبدحالی خادمان ونارواجی
مطربان ودشواری وضع حمل وناسازگاری ازواج ورغبت مشایخ
بنکاح در وقت وفرح پیران وزاهدان وفساد میوه ونبات و
ریاحین وسرما در وقت وابر وتاریکی هوا ونقصان بارندگی و
کسادی بازار عطریات وارزانی اقمشه والبسه واندوه خلایق و
عفونت آب وهوا واغلب این اثر در اقلیم پنجم وآذربایجان ودشت
عرب بود قران عطارد وزحل دلیلست بر تفرقه وتشویش وبیماری
اهل قلم واصحاب دیوان وخطا در معالجات اطبا واحکام نجومی
وزحمت تجار ووکلا وتفرقه محترقه وفتنه وحرب ومکر در بعض
مواضع وکثرت اراجیف وتهمت ودروغ ونا ایمنی راهها
ووهم کاروانیان وخرید وفروخت ضیاع وعقار وبیماری
اطفال وفساد کشت وزرع وکسادی بازار کتاب وتغیر هوا وسرما
وباد وباران در وقت ناگاه وگرفتاری دزدان واکثر این اثر در
اقلیم اول وششم بود احکام قرانات کواکب با زحل در مثلثه
بادی قران مشتری وزحل دلیلست بر قوت حال ارباب دین ب‌ود
ومباحثه ومناظره در علوم ظاهر واگر در برج میزان [جوزا] بود مردمان

علم طب وخط وحکمت وریاضیة ورزند وشعر وموسیقی راغب باشند
واگر در برج میزان بود قحط وتنگی در اکثر مواضع پیدا شود ومردم شریف
ذلیل شوند وباران باعتدال آید وپادشاهان عادل ظهور کنند و
خاندانهای قدیم رونق پذیرد خاصه در جانب مغرب قران مریخ وزحل
دلیلت بر محاربه ومقاتله واراجیف وبدی هوا وبیماری از غلبه
خون وسودا وخطا در معالجات اطبا وخوات وظلم بر رعایا وقتل
معارف وکمی باران وپیدا شدن آتش درگلها وفساد اشجار وخرابی
مواضع وبدحالی دهقانان وبدکاری بدکاران وسستی مردم در کار
دین هوا وسرما در وقت خود وتفاوت نرخها وکسادی بازارها وملال
وزحمت بر روسا واهل قلاع وجبال از لشکریان وتفرقه عامه و
قتلهای نهانی وموت پیران وغارت وشبیخون در کوه پایها وبیشتر
این آثار در مغرب زمین واقلیم سوم بظهور آید قران زهره وزحل
دلیلت بر زحمت خاتونان ونکبت خادمان وملال افغانکران
ومخالفت ازواج وبدحالی عطاران وبزازان وپیدا شدن ابرهای
سیاه وباران وسرما در وقت خود وآفت زنان حامله ووقوع سوء
در روستاق ومیل مشایخ بنکاح وعشق بازی وملال وبی رونقی اهل
طرب وبسیاری انکحه وبیماری وموت دختران وبیشتر این تاثیر در اقلیم
پنجم وجهت مغرب بود قران عطارد وزحل دلیلت بر بیماری بندگان

وعلما وتجار ومحاسبه عمال ووکلا وملال اطبا واهل تنجیم وکثرت اراجیف
وگواهیهای دروغ وکسادی بازارها ورسیدن کاروانها وفساد نباتات
ومیل مردم بعلوم دقیق وبیماری اطفال از ترس وسودا وزحمت وتنگدستی
محرره ودعویهای باطل ورنجهای پایان ومکر وحیل میان خلایق ود
بیشتر این آثار در بلاد هند واقلیم ششم بظهور آید احکام قرانات
کواکب با زحل در مثلثه آبی قران مشتری وزحل دلیلت بر رفعت
ومنزلت یافتن فرومایگان وانتقال ملک ودولت بمردم عوام ودون
ومخالفت میان ملوک وحکام وخروج قومی وسلاطین وبسیاری
آبها وتفاوت نرخها وبدحالی مسافران دریا وآفت کشتیها وسرما
وباد وباران در وقت خود وخرابی مواضع بواسطه زیادتی آب
وپیدا شدن سلطان عادل واغلب این آثار در جانب شمال ظاهر شود
قران مریخ وزحل دلیلت بر فتنه وتشویش ومخالفت قومی با بزرگان
خود وخبث مردم سفله وقتل بزرگان وخرابی مواضع ونکبت خاینان
ودزدان وفساد مسافران دریا وبدحالی لشکریان وخروج مدعیان
سفله وقوت لشکر بیگانه وزحمت خاندانهای قدیم وصحرانشینان
وتفرقه علما ووزرا وقضات وبارانهای مخرب ووهم وتفرقه در
اهل قلاع وجبال وبیماریهای مخوف وزیان مزروعات واغلب
این تاثیر در اقلیم سوم وطرف شمال بود قران زهره وزحل دلیلت

بر بسیاری باران وزیاده شدن آبها وشکستن کوهها وزیان میوهها وگلها
ونباتها وبیماری از سردی وبلغم وپیدا شدن علت در زبان ومرض در زنان
ودختران وبسیاری کشت وزرع وفراخی اطعمه واشربه ونشاط در پیران وتوبه
مطربان وفساد حال زنان بدکار وخلاصی محبوسان ومیل مردم بسفر دریا
قران عطارد وزحل دلیلت بر ابر وباران وسرما وتگرگ در وقت خود وزیان
نباتات وبدحالی مسافران وآمدن کاروانها وکسادی بازارها واراجیف
وردونق آب کاریزها وشراب داران وقوت حال دهاقین وصحرانشینان
وبیماری اهل قلم وتجار وزحمت وفروماندگی اهل محکمه ونیز گفته اند که
در بعض ممالک خشک سال بود ونرخها گران گردد ودلیلت بر نوشتن
خطوط دروغ وگواهیهای ناحق احکام قرانات کواکب با مشتری در
مثلثه آتشی قران مریخ ومشتری دلیلت بر قوت حال ارباب سلاح وامرا
وجمع آمدن عساکر خاصه در طرف مشرق وملال وزحمت وزرا وائمه
واشراف از امرا وارباب سلاح ومصادره توانگران وقتلها بوجه قصاص
وعدل در سلاطین وحکام وزدن برهم وفراخی اطعمه وگرمی هوا وبیماری
از غلبه خون وصفرا وحرارت وحدت در مزاج خلایق ومخالفت میان
امرا ووزرا واکثر این آثار در طرف مشرق وخراسان وعراق واقلیم دوم
وسوم ظاهر شود قران زهره ومشتری دلیلت بر جمعیت ورفاهیت
خلایق وعفت وصلاح زنان وتوبه اهل طرب وبسیاری مناکحات ومواصلات

وامانت ودیانت در مردم وقوت دین اسلام ومیل بزرگان واشراف
بزینت ونکاح وشادی علما وفضلا وتوانگران وراستی میان مردم
وداد حکام واجابت دعاها واعتدال هوا وتن درستی خلایق وفراخی
اطعمه ومیل بخیرات وصدقات ورسیدن مسافران از اطراف
قران عطارد ومشتری دلیلت بر رونق کار رضاعان ومحترمه ودبیران
ومتصرفان وتجار وراستی وامانت در عدول وآمدن کاروانها و
بسیاری بیع وشری ومعاملات با منفعت وارزانی وفراخی اطعمه
وراست آمدن معالجات اطبا واحکام نجومی وگفتن سخنان
حق ورونق اسلام وآمدن اخبار راست واعتدال هوا ورونق
کار نقاشان احکام قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی
قران مریخ ومشتری دلیلت بر فتنه وتفرقه میان بزرگان وملال
ونکبت معارف وائمه قضاة ووزرا واراجیف وفساد اشجار
وبدی هوا وآفت مزروعات خاصه از ملخ وبیماری از گرمی و
خشکی وقوت ارباب سلاح وملال وزرا وتوانگران از امرا و
لشکریان وفساد نباتات وبی رونقی دار الاحتساب واغلب
این احوال در اقلیم دوم وسوم ظاهر شود قران زهره ومشتری
دلیلت بر نیکویی حال اهل طرب وزینت وتکلف علما وفقها و
میل سادات وقضاة وبزرگان بمناکحه ومواصلت وبسیاری

ضیافتها وجمعیتها واجابت ادعیه وفراخی اطعمه وشیرینی واجابت ادعیه
ورواج بازار اقمشه وابریشمینه واعتدال هوا وصحت بیماران وایمنی وتندرستی
وصلاح کشت وزرع وبسیاری عمارت وراستی وانصاف خلایق ورونق
دار الشرع **قران عطارد ومشتری** دلیلست بر روایی بازارها وفراخی
وارزانی حیوانات ونباتات وسعادت حال وزرا وائمه وقضاة
وقوت حال اطبا ومنجمان وشعرا وروایی محترفه وبازرکانی ومعاملات
بامنفعة ورواج کتاب وخوشحالی اهل قلم وآمدن اخبار راست
ودوستی میان وزرا ونویسندکان وراستی وامانت عدول
وایمنی وتن درستی وبارانهای معتدل در وقت خود وجستن بادها
واعتدال هوا **احکام قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی**
قران مریخ ومشتری دلیلست بر فتنه وآشوب واراجیف وخصومت
میان بزرکان وامرا ووزرا وزحمت قضاة واشراف از لشکریان وارباب
سلاح وبدی هوا وجستن بادهای کرم ومضرت از حمره وسرخ باد وبیماری
از غلبه خون وصفرا وحصبه وآبله ودمل وجراحت وظهور آتش در
هوا وتوسط یان وفتویهای ناحق **قران زهره ومشتری** دلیلست بر قوت
دین اسلام وجمعیتهای خیر ورفتن مردم بمزارات وزیارات واجابت
دعاها وامانت ودیانت وخیرات وطاعات ونشاط وطرب در بزرکان
وقیمت کرفتن عطریات وملبوسات واعتدال هوا وجستن بادها

خوش وتن درستی خلایق وایمنی اشجار واثمار از آفات سماوی وبر
راست رفتن احکام شرع وتوبه مفسدان وبدکاران وبسیاری مناکحات
ومواصلات وآسانی معیشت وایمنی وتندرستی خلایق وصحة
بیماران وموافقت ازواج **قران عطارد ومشتری** دلیلست بر سعادت
حال وزرا واهل قلم ومستوفیان ومتصرفان وعمال وتجار واهل بازار
ومباحثه ومناظره میان علما ورونق متکلمان وآمدن کاروانها
وآوردن برده ورسیدن اخبار راست واعتدال هوا وصحة بیماران خاصه
کودکان وسلامتی اشجار واثمار وفراخی اطعمه وراست آمدن احکام
نجومی ومعالجات اطبا وراستی در رعدول ورواج بازار کتاب
ادما **احکام قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آبی قران مریخ ومشتری**
دلیلست بر بدی سفر دریا وقصد امرا ولشکریان با وزرا وائمه وقضاة
ونقصان توانکران واکر در عقرب بود قوت حال لشکریان وراهداران
بود واکر در سرطان واقع شود دلیلست بر خلاصی محبوسان وقوت
سفلکان واکر در حوت واقع شود دلیلست بر تفرقه وتشویش وزرا وسادات
وقضاة ومنهزم بودن توانکران از اهل سلاح وآشوب وفتنه خاصه
در اقلیم دوم وسوم وخراسانات **قران زهره ومشتری** دلیلست بر قوت
حال وزرا وسادات وقضاة وائمه وتجار وجمعیت خواتین وصلاح
حال خادمان وباران نافع در وقت خود واعتدال هوا وصحة بیماران

وامن ورفاهیت خلایق وفراخی وارزانی وخوبی سفر دریا وبسیاری
نباتات ومیوه واطعمه وشیرینی واکر در برج حوت بود دلیلست بر ترقی
حال وزرا ونیک حالی خواتین بزرک وعدل حکام ونیک حالی عامه
وفاید در سفر دریا **قران عطارد ومشتری** دلیلست بر خوشحالی اهل
قلاع وترتیب یافتن این طایفه از وزرا ونیک حالی مسافران دریا
وپیشه وران وبیع وشری ونباتات وجواهر آبی وآلات کتابت و
ادویه ورونق کار اطبا ومنجمان وباران در وقت وارزانی نرخها و
خرید وفروخت باغ واملاک واجتماع بندکان جهة صلاح کارها
وبودن بحث ومناظره زهاد وفقها بر ریاضیات ومیل مردم بشعر وموسیقی
وآمدن اخبار راست **احکام قرانات کواکب با مریخ در مثلثه آتشی** ٤ کح
قران زهره ومریخ دلیلست بر فساد حال زنان وبی باکی ایشان ومحاربه
ومقاتله در بعض مواضع وکثرت فسق وفجور ورغبت مردم در کارهای
ستوده وآشکارا شدن فواحش وبیماری از غلبه خون وصفرا خاصه
در خاتونان ودختران وخادمان ونکاحها فاسد وناستوده ودلیری
زنان بدکار ونقصان بارندکی وبدی هوا وغلبه کردن دزدان
وزنان خانه ومیل امرا ولشکریان بزنان وبسیاری لهو ولعب وفساد نباتات
وبی باکی در خلایق **قران عطارد ومریخ** دلیلست بر ساختن آلات
حرب وحرکت لشکریان وغضب وحدت در مزاج علما وملال ورنجش

اهل قلم وعمال وتجار واهل بازار وغم وتهمت وخیانت میان خلایق
ومحاسبه وکیلان ومستوفیان ومتصرفان وکثرت اراجیف
واخبار مخوفه وفتنه وغوغا در اقلیم سوم وششم وشهرها که
بمریخ وعطارد منسوب بود وزدن فلوس درهم قلب وظهور
طراران وکیمیاکران وداغ دواب وبیماری اطفال وعفونت
هوا وکرفتاری دزدان **احکام قرانات کواکب با مریخ در مثلثه**
خاکی قران زهره ومریخ دلیلست بر دلیری دزدان وکثرت فسق اه ط
وفجور وفاش کشتن لهو ولعب وفساد نباتات وبدی هوا
وتفاوت نرخها وبیماری زنان ودختران وناسازکاری ازواج
وطلاق وفراق بسبب عاشقی واکر در برج جدی باشد دلیلست
بر قوت حال امرا ولشکریان وبدست آوردن ولایات واکر
در برج سنبله بود دلیلست بر فساد حال بازارکانان وعطاران
ونقاشان وخیاطان وتفرقه حال اطبا ومنجمان **قران عطارد**
ومریخ دلیلست بر خروج فضولان ونا ایمنی راهها وغلبه کردن
دزدان وطراران ونقصان باندکانان وملال وزحمت دبیران
ومتصرفان وخرابی مزرعها ونقصان بعض حیوانات ورسیدن
کاروانها وکثرت اراجیف وبدحالی متصرفان ووکیلان
وآفت دواب ونقصان باران وخوف اهل قلم وارباب دیوان

از امرا و لشکریان و اکر در سنبله بود دلیلست بر طلب و خواست و ظلم
بر رعایا و فساد نباتات **احکام قران کواکب با مریخ در مثلثه بادی**
قران زهره و مریخ دلیلست بر فساد حال مغنیان و مطربان و کثرت
فسق و فجور و خصومت ازواج و آفت اشجار و بیماری و اسقاط
اجنه و نکاحهای بزور و اشکارا شدن فواحش و دلیری زنان
بدکار و تباه شدن میوها و آفت ریاحین و ارزانی اقمشه و البسه
و اکر این قران در برج میزان واقع شود فساد کمتر باشد و رونق
مطربان و ندیمان بود و بادهای معتدل وزد و اکر در برج دلو بود
دلیلست بر ملال مشایخ و ارباب خانه اهای قدیم **قران عطارد و**
مریخ دلیلست بر زحمت و مشقت دبیران و مستوفیان و عمال و تجار
و اهل بازار و غضب امرا بر اهل قلم و بیداد و ظلم از لشکریان و ملال
شعراوندما و فضلا و کفتن هجاها و کثرت اراجیف و بیع برده
و دواب و بیماری از کرمی و خشکی و غلبه خون در امزجه و سرسام
باد و صرع و مالیخولیا و بی رواجی بازار کتاب و کتابت و خطا
در معالجات اطبا و احکام نجومی و بقید افتادن دزدان و خاینان
و فاش شدن خیانت **احکام قران کواکب با مریخ در مثلثه آبی**
قران زهره و مریخ دلیلست بر فساد آبها و حیوانات آبی و بد حالی
زنان بدکار و موت کودکان و نکاحهای بی بنیاد و سرما و بارندکی

در وقت و اختلاف هوا و آفت نباتات و عفونت آبها و کرفتاری و بی
باکی در اهل فسق و فجور و بدنامی زنان بزرکان و اکر این قران در
برج سرطان واقع شود دلیلست بر خلاصی محبوسان و اکر در برج سرطان
یا عقرب واقع شود ملال و زحمت مسافران دریا و بدکاران بود
قران عطارد و مریخ دلیلست بر غرق شدن کشتیها و ملال مسافران
دریا و زحمت متصرفان و عمال و تجار و شراب داران و بدی آب و هوا
و کثرت اراجیف و پیدا شدن بخار و تاریکی در هوا و پیدا شدن
سستی در اعضا و کندی زبان و ظلم و طلب و خواست از رعایا و تهمت
و تهمت بر مردم و اکر این قران در برج حوت واقع شود بدتر باشد
خاصه سفر دریا و اکر در عقرب واقع شود بقدر سلامتی کشتیها بود
و اکر در سرطان بود دلیلست بر بیاری دزدان و ضایع‌ها **احکام قران**
عطارد و زهره در مثلثات در مثلثه آتشی دلیلست بر رونق
کار عطرفروشان و عطاران و بزازان و اهل بازار و بسیاری جواهر
و برده و اعتدال هوا و ابر و تاریکی و نم و رعد و برق در وقت خود
و افتادن عداوتها و عشقبازی میان دختران و پسران و ارزانی
و فراخی مطعومات و ماکولات خاصه کوشت و شیرینی و نشاط
اهل قلم و رسیدن اخبار راست و خوشحالی عامه **در مثلثه خاکی**
دلیلست بر بسیاری بیع و شری اطعمه و حبوبات و اقمشه و البسه و

و سلامتی نباتات از آفات سماوی و بسیاری غله و ارزانی و فراخی
و آمد شد کاروانها و کثرت اخبار و رونق متعبدان و بانی کاران
و کم باران و سرما خشک در وقت خود و نشاط دبیران و اهل قلم و مایل
بودن اینطایفه بزراعت و عمارت و بدست آوردن املاک و اسباب
و اکر در برج سنبله باشد اطعمه و اشربه بسیار بود و اکر در برج ثور بود انبار
نهند **در مثلثه بادی** دلیلست بر رواج و رونق مستوفیان و دبیران
و عمال و تجار و متصرفان و مباحثه علما و تیزی بازار برده و حیوانات
و عطرها و لباسها و رواج کار شعرا و ندما و جمعیت زنان و قوت و صحت
کودکان و نوشتن عشق نامها و سلامتی اشجار و اثمار از آفات و جستن
بادهای معتدل و سرما در وقت و آمدن کاروانها و رونق دین اسلام
و بسیاری سرودها و کثرت اخبار **در مثلثه آبی** دلیلست بر رسیدن مسافران
دریا و بسیاری بیع جواهر آبی و معموری باغها و بستانها و بسیاری آبها و
بارندکی و سرما در وقت خود و رونق کار شراب داران و لهو و طرب
در عامه و اکر در برج عقرب واقع شود دلیلست بر لواطه و فواحش بسیار
بود و اکر در برج حوت واقع شود صلاح حال ملاحان و سلامتی کشتیها بود
احکام تثلیثات و تسدیسات کواکب با یکدیکر تثلیث و تسدیس
مشتری و زحل دلیلست بر الفت و محبت میان اکابر و ملوک و ارکان
دولت و اعیان مملکت و شفقت و وزرا بر روسا و صحرانشینان و اهل قلاع

و جبال و صلاح پذیرفتن کارها و کوشیدن حکام و سروران بعدل
و داد و رعیت پروری و میل مردم بخیرات و طاعات و ایمنی و رعایت
مشایخ و توسط نرخها و بسیاری عمارت و زراعت و این احکام در تثلیث
زیاده باشد **تثلیث و تسدیس مریخ و زحل** دلیلست بر توهم ملوک و
حکام و امرا و اکابر بر زیردستان و ضعفا و رعایا و فقرا و رونق کار
احتساب و خوف بی باکان و بسیاری امر و نهی و پدید آمدن حق
از باطل و عمارت یافتن حصنها و قلاع و دوستی و موافقت میان امرا
و لشکریان و صحرانشینان و مشایخ و ساخته شدن مهمات روسا و التماس
از امرا و لشکریان و خشکی هوا و توسط مال مطعومات و ماکولات
تثلیث و تسدیس آفتاب و زحل دلیلست بر بزرکی و ریاست یافتن
فرومایکان و صحرانشینان و رونق خاندانهای قدیم و نیک حالی
مزارعان و تربیت یافتن روستا و احشام و اهل قلاع و جبال از سلاطین
و سروران و کم شدن جور و ستم و ترحم حکام بر رعایا و زیردستان
و قوت پیران و تربیت یافتن صوفیان و کوشه نشینان از سلاطین
و موافقت در بزرکان و این اثر در تثلیث زیاده باشد **تثلیث و تسدیس**
زهره و زحل دلیلست بر موافقت و الفت میان زنان و شوهران و فرح
مشایخ و زهاد و میل پیران و خاندانهای قدیم بنکاح و عشرت و نشاط
در اینطایفه و بسیاری عقد و زفاف و بیع برده و دواب و فراخی

وارزانی اطعمه والبسه واعتدال هوا در تابستان و سرما و باران در زمستان
وبودن سعدها در احشام و دوستاق و نشاط اهل قلاع و جبال تثلیث
وتسدیس عطارد و زحل دلیلست بر قرار گرفتن کارها و نوشتن عهد
نامها و رونق اهل بازار و پیشه کاران و بیع املاک و برده و رواج
کار حکما و علما و تغیر هوا و شکستن گرما در تابستان و سرما و بارندگی در
زمستان و جستن بادها خنک و نوشتن قبالها و شفقت دیوانیان
برروستا و صحرا نشینان و بسیاری اعمال و اشتغال وکیلان در میدان
اخبار تثلیث و تسدیس مریخ و مشتری دلیلست بر موافقت و دوستی
میان امرا و وزرا و تربیت یافتن از امرا و لشکریان و قوت و دوستی
میان اهل سلاح و امرا و رغبت نمودن این طایفه بخیرات و صدقات
و ایمنی و رفاهیت در آمدن قصاصها و ارزانی نرخها و گرمی هوا
در تابستان و شکستن سرما در زمستان و عزت گوشت و چربی و تربیت
ارباب مناصب از امرا و توبه پاکان و شریران و این احکام در
تثلیث زیاده باشد تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری دلیلست بر قوت
حال ملوک و سروران هر قومی و افزونی جاه و حرمت وزرا و اعیان
و مقربان ملوک و جاه و تربیت یافتن ائمه و اشراف و تجار و سادات
و قصد و تربیت یافتن این طایفه از سلاطین و داد و عدل پادشاهان
و دادن و غکان و روایی نقود و بسیاری میراث و صدقات و فراخی

وارزانی و گرمی هوا در تابستان و کم شدن سرما در زمستان تثلیث
وتسدیس زهره و مشتری دلیلست بر رونق اهل ادیان و فرح
درویشان و ائمه و قضاة و توانگران و اشراف و توبه اهل طرب و
سعادت حال زنان و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و
عطریات و گرانی برده و خوشی معیشت خلایق و ارزانی نرخها
واعتدال هوا در وقت خود و صحت خلایق و باران نافع در وقت
وموافقت و راستی میان ازواج و شرکا و دعوتها و ضیافتها و
بسیاری مناکحات و مواصلات تثلیث و تسدیس عطارد و
مشتری دلیلست بر رونق اهل فضل و علما و متکلمان و فقها
وشعرا و قوت حال دبیران و مستوفیان و متصرفان و بازرگانان
وتربیت یافتن این طایفه از وزرا و بزرگان و امانت و راستی میان
مردم و تیزی بازارها و خرید و فروخت با نفع و ایمنی راهها و خبرهای
راست و رونق مساجد و مدارس و راست آمدن معالجات اطبا
واحکام نجومی و ارزانی و اعتدال هوا و رواج بازار کتاب
تثلیث و تسدیس آفتاب و مریخ دلیلست بر قوت حال امرا و
لشکریان و اهل سلاح و تربیت یافتن این طایفه از سلاطین
وحکام و ساختن کار عساکر و عزت آلت حرب و ایمنی خلایق
وگرمی هوا در وقت خود و شکستن سرما در زمستان و حرارت

و بیوست در امزجه خاصه در مزاج حکام و سروران و فراخی اطعمه
و رونق دار الضرب و رواج کار آتش کاران قیمت گرفتن گوشت و
چربی و ادویه گرم تثلیث و تسدیس زهره و مریخ دلیلست بر بسیاری
نکاحها و شرکتها و میل امرا و لشکریان بعشرت و نشاط و دوستی و شفقت
ایشان با خواتین و اهل طرب و بسیاری زینتها و ضیافتها و لهو و لعب
و فسق و فجور و شکستن توبها و عشقبازی میان مردمان و زنان و
موافقت ازواج و تغیر هوا و نم و باران در وقت و عزت لحوم و دسومات
و شیرینی و ارزانی دیگر مطعومات و بسیاری میوه و بیماری از غلبه
خون و صفرا تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ دلیلست بر رونق
دواوین و ترقی حال عمال و متصرفان و ظهور کیمیاگران و ساختن آلات
حرب و کثرت و قوت حال راه داران و تیزی بازارها و تجار و تیزی
بازارها خاصه بازار اسلحه و دواب و برده سفید پوست و بی باکی
علما و فضلا و شعرا و روایی حرفه و قوت حال اطبا و اهل تنجیم و تربیت
یافتن اهل قلم و مستوفیان از امرا و داروغکان و گرمی و خشکی هوا
در تابستان و این اثرها در تثلیث زیاده باشد تثلیث و تسدیس
عطارد و زهره دلیلست بر نشاط و خرمی درویشان و اصحاب دیوان
و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطریات و اقمشه و پشمینه
و دوستی و عشقبازی میان پسران و دختران و رونق کار مزامیر

واهل ساز و موسیقی و خوشحالی شعرا و ندما و رونق مطربان
وفرح اطبا و منجمان و صحت بیماران خاصه طفلان و اعتدال
هوا و رسیدن اخبار احکام تربیعات و مقابلات کواکب
بایکدیگر تربیع و مقابله مشتری و زحل دلیلست بر مخالفت میان
علما و مشایخ و عداوت قضاة و وزرا و اشراف و توانگران و خطا
وزرا با روستا و مردم خاندانهای قدیم و خوف صحرا نشینان
وقلعه داران و ظلم و جور بر رعایا و بیماری و ملال معارف
وتجار عظام و تنزل حال خاندان قدیم و خرابی مواضع و فتنه
خاصه در اقلیم اول و تغیر حال ملوک و ممالک و تفاوت
نرخها مایل بگرانی و بدی هوا و این اثرها در مقابله زیادت
باشد تربیع و مقابله مریخ و زحل دلیلست بر فتنه و آشوب
ومحاربه و مقاتله و افتادن عداوتها و ناایمنی خلایق و بدحالی
دزدان و ملال صحرا نشینان و مزارعان و شبیخون و غارت
خاصه در کوه پایها و تفرقه و سرگردانی قلعه داران و امرا و
لشکریان و بیماری مهلک خاصه در بزرگان و آفت پیران
وخرابی مواضع و مزار و ظلم بر رعایا و نکبت حکام و ظاهر شدن
عداوتها و تفرقه اکثر خلایق و فاش شدن خیانتها تربیع و مقابله
آفتاب و زحل دلالت کند بر آشوب و تفرقه و فتنه خاصه در

اقلیم اول وچهارم وغضب ملوک وحکام بر دوسا واهل قلاع وجبال
وظلم وطلب از رعایا وانگیختن عداوتها وخصومتها ورسوا شدن
دشمنان ملوک وسختی وبیماری وخوف در ملوک وسلاطین
وسروران هر قومی وحیرت وپشیمانی وتعویق در مهمات خاصه
در امور سلطنت ورنج وتفرقه رعایا وتغیر هوا وسرما وبرف وباران
نامناسب وقت واین احکام در مقابله زیاده باشد تربیع ومقابله زهره
وزحل دلیلست بر مخالفت ازواج وبیماری وموت زنان ودختران
ودشواری وضع حمل وفاش شدن اسرارها وخیانتها وافتادن
عداوتها وقبض وکدورت خاندانهای قدیم وفتنه در بعض مواضع
که از منسوبات زهره بود واقلیم پنجم وبیاری امر معروف وملال
اهل طرب ونهی وکسادی بازار اقمشه والبسه ورواج ستور وبرده
تربیع ومقابله عطارد وزحل دلیلست بر گفت وگوی ودعویهای
باطل ونوشتن خطها ومثالهاء دروغ بتزویر وگواهی ناحق وفاش
شدن خیانتها وزحمت وملال دیوانیان واهل قلم وناراستی
عدول وتفرقه بازاریان ومحترفه وکسادی بازار کتابت وعقاقیر
وملال اهل زراعت از دیوانیان ونویسندگان وکثرت اراجیف
وزحمت وترس در کودکان وخشکی هوا وضعف دماغ وسودا
وبادو سرما وباران مناسب وقت تربیع ومقابله مشتری ومریخ دلیلست

بر ملال وتشویش امرا ووزرا وحکام ولشکریان وخایف بودن توانگران و
اشراف واعیان از حکام وداروغگان وتهمت بر وزرا وسادات وقضاة
ونقصان تجار وتوانگران وقید وبند وتغییر وتبدیل در بعض مواضع وفتنه
وحرب در اقلیم دوم وسوم وجانب خراسان ودشت عرب وخواست اعطا
تربیع ومقابله آفتاب ومشتری دلیلست بر خشم وغضب ملوک
وسلاطین بر وزرا ومعارف ومصادره توانگران واندوه علما وخوف
وزحمت سادات وقضاة ومخاطب شدن بزرگان واعیان وحیرت اکابر
وتفاوت نرخها وفساد دار الضرب وخواست از رعایا وگرمی در وقت و
شکستن سرما در زمستان وظلم در صورت عدل ومیل حبوبات بگرانی و
معزولی ارباب مناصب وتغیر وتبدیل دار القضا ومحاسبه صرافان و
ضرابان وبیماری از صفرا وخون وزحمت آتشکاران تربیع ومقابله زهره
ومشتری دلیلست بر آشفتگی ازواج ورغبت علما واهل ورع بطرب وزینت
وطلب کردن حقوق شرعی وفاش شدن راز پارسایان وتهمت بر ائمه
ووزرا وسادات وقضاة وافتادن مصیبتها وتفاوت نرخها واعتدال
هوا وبسیاری میوه وشیرینی وبودن مجالس وعظ ونصیحة وبیم در فاسقان
وبی باکی ومریدو فرحت اقمشه والبسه ونکاحهای بی رغبت تربیع ومقابله
عطارد ومشتری دلیلست بر بحث ومناظره میان علما وتعصب اهل
ادیان وحیلت ونفاق در موالی وبزرگان ونوشتن حجتها وفتویها

بتزویر وتغیر نرخها وخیانت متصرفان وجستن بادها ونم باران وتغیر
هوا نامناسب وقت وناراستی در قضاة واهل محکمه وخطاب وزرا وصدور
باعمال ومتصرفان ومباشران ومناظره وتفرقه در میان دیوانیان ورسیدن
اخبار ناموافق تربیع ومقابله آفتاب ومریخ دلیلست بر مخالفت و
عداوت میان امرا ولشکریان وغضب ملوک بر ایشان وغدر ومکر
ایشان با ملوک وظهور فتنها وعداوتها وحیرت مفسدان وخاینان
وقتلهای ناحق وفاش شدن اسرار مخالفان سلاطین وقتل دزدان
وشریران وحرب متقابل واراجیف وهراس در مردم ودزدیها
وزدن راهها وخرابی مواضع وخوف وتزلزل حال سلاطین و
نکبت ملوک وبیماری وموت اکابر تربیع ومقابله زهره ومریخ
دلیلست بر رسوا شدن اهل فسق وتهمت وغمز بر امردان وزنان
وطلاق وفراق ازواج واسقاط حمل وبیماری وفرومانده گی خواتین
واهل طرب ونقصان وبی غرضی بر اینطایفه از امرا ومریخیان و
تغیر هوا وجستن بادهای مضطرب وقبض خواطر وخوف در مردم
وکسادی بازار اقمشه والبسه وابریشمینه وفتنه در اقلیم پنجم وطرف
کرمان تربیع ومقابله عطارد ومریخ دلیلست بر مخالفت وعداوت
میان امرا ودیوانیان واهل قلم ومخاطب شدن عمال ومباشران
دیوان وطلب آلت حرب وظلم بر رعایا وپیشه کاران وخیانت متصرفان

وکارکنان دیوان ومحکمه وقید وبند اینطایفه وسیاست یافتن ایشان وزدن
راهها وخطا در معالجات اطبا وفساد حال آتشکاران واراجیف واندوه
فضلا وعفونت وبیماری کودکان والله اعلم احکام احتراقات کواکب
در مثلثات احتراق زحل در مثلثه آتشی دلیلست بر آفت ونکبت ملوک
قدیم خاصه در جانب مشرق واقلیم اول وچهارم وکشته شدن بزرگان
ورنج اکابر وزحمت خاندانهای قدیم وتفرقه مزارعان وبیماریهای دراز
وتغیر هوا وبرف وسرما در وقت خود واگر مشتری آنجا بود با ناظر باشد
اطعمه فراخ شود واگر مریخ باشد مخالفت میان لشکریان وملوک پیدا شود
واگر زهره آنجا بود بیماری وموت زنان بود واگر عطارد بود ملال وزحمت
اهل قلم باشد واگر قمر بود بدحالی وتفرقه عامه باشد احتراق زحل در
مثلثه خاکی دلیلست بر فساد حال ملوک وسروران واکابر خاصه در
جانب جنوب وخراسان وتباهی نباتات ومزروعات وخوردنیها
وسرما وتغیر هوا وبرف وباران واگر مشتری آنجا بود خشک سال بود
وکاریزها خراب شود واگر زهره بود بیماری زنان وناسازگاری ازواج
باشد واگر عطارد آنجا بود زحمت اهل قلم باشد واز ملخ بیم بود واگر قمر بود
بارندگی ورنج مسافران باشد احتراق زحل در مثلثه بادی دلیلست
بر فتنه وتشویش میان ملوک وامرا ولشکریان واکابر در جانب مغرب و
عفونت هوا وبیماری خلایق وبرف وسرما وبادهاء خشک در وقت خود

واكر مشتري انجا بود يا ناظر باشد بادهاى خوش وزد وميوه واطعمه نيكو باشد
واكر مريخ انجا بود درجانب اهل مغرب واقليم سيوم فتنه وآشوب باشد واكر
زهره انجا بود درعلوم دقيق كوشند واكر قمر بود باردكى وسرما وتفرقه عامه باشد
احتراق زحل درمثلثه آبي دليلست بربيمارى ورنج ملوك وسلاطين دد
طرف شمال واقليم چهارم وفسادحال مسافران دريا وباران وسرما دروقت
خود وآفت بيران واكر مشترى آنجا بود يا ناظر باشد سفر دريا بهتر باشد وبازار
كالى نفع باشد واكر مريخ انجا بود بيم فتنه وتشويش باشد وقيد وبند بزركان
واقع شود واكر زهره انجا بود باردكى وسرما بود درموسم خود ومرضها پيدا
شود وازباد وبلغم واكر عطارد انجا بود كاروانها رسد وتيزى بازارها بود
واكر قمر بود سيلهاى خراب كنند آيد وتفرقه عامه باشد **احتراق مشترى
درمثلثه آتشى** دليلست برقوت حال ملوك وسلاطين خاصه درجانب
مشرق وزمين خراسان ونكبت وزرا وقضاة وائمه وآفتها وقتلها پوشيده
وعزت نقره وكرمى هوا دروقت وشكسته شدن سرما وفراخى اطعمه واكر
مريخ انجا بود يا ناظر باشد قتلها وحربها درجانب مشرق وخراسانات واقع شود
وغضب وتندى برمزاج بزركان ظاهر شود وآتش جوب عزيز كردد واكر
زهره انجا بود هوا معتدل شود وميوه نيكو باشد واكر عطارد انجا بود وتيزى
بازار دواب وصرافان واكر قمر انجا بود ابرها ونمها بود **احتراق مشترى در
مثلثه خاكى** دليلست برقوت حال ملوك وسلاطين خاصه درجانب جنوب

اهل مغرب و تتار زيان رسد و آفت [illegible]

وداد وعدل ايشان وفراخى اطعمه وشيرينى واكر مريخ انجا بود يا ناظر باشد خيانت
وظلم وخواست بازديد آورد وخشكى هوا وفساد اطعمه وحركت عساكر واكر
زهره انجا بود اطعمه فراخ كردد وسرما دروقت بشود واكر عطارد انجا بود
يا ناظر باشد هوا متغير كردد واراجيف بسيار كويند واكر قمر انجا بود باردكى
دروقت آيد وتفرقه وپريشانى عامه باشد **احتراق مشتري درمثلثه
بادي** دليلست برتوسط حال ملوك وناموس ميان مردم وفراخى اطعمه
ونيكى اشجار واثمار وصحت خلايق وميل كردن بخيرات وطاعات وحرارت
هوا واكر مريخ انجا بود يا ناظر باشد بيمارى پيدا شود ازباد كرم وغلبه
خون ونهب وعلامات سماوى ظاهر شود واكر زهره انجا بود برآمدن
نكاحها وارزانى ميوه وتغير هوا واكر عطارد انجا بود بادهاء سخت وزد
وتيزى بازارها بود واكر قمر انجا بود باردكى بوقت آيد **احتراق مشترى
درمثلثه آبي** دليلست برنيكى حال ملوك درجانب شمال واعتدال هوا
وسلامتى مسافران دريا وبسيارى آبها وفراخى معيشت واكر مريخ انجا بود
يا ناظر باشد بارانهاى بسيار آيد وآبها زيادت كردد وابرهاى سياه ظاهر كردد
واكر عطارد انجا بود بيع وشرى بسيار واقع شود وكاروانها آيد واكر قمر
انجا بود سيلهاء خراب كنند دروقت خود آيد **احتراق مريخ درمثلثه
آتشى** دليلست برغضب وتندى برمزاج ملوك وبزركان وافتادن
محاربه ومقاتله درجانب مشرق وبعضى ازاقليم سيوم وچهارم ونكبت

اكابر وقتلها نهانى ومخالفت لشكريان ومرك حيوانات وفساد جواهر واكر
زهره انجا بود يا ناظر باشد اعتدال هوا وارزانى نرخها بود وفرح دربزركان
واكر عطارد انجا بود بخارها ونمها بود وبيع زجاج **احتراق مريخ درمثلثه خاكى**
دليلست برآفت ملوك وحكام واكابر خاصه درجانب جنوب وفرود رفتن
قومى ومخالفت لشكريان باملوك وخيانتها ودزدى وخرابى مواضع ومزارع
ومقامهاى عالى واكر زهره انجا بود يا ناظر باشد ميوه بسيار ونيك بود وبازار
پنبه وكتان وملبوسات نيك باشد وسرما پيدا شود دروقت واكر عطارد
انجا بود دليل بود برسرماى خشك ومردن بهايم وبسيارى بيع وشرى برده واكر
قمر انجا بود باران وسرما بود وقوت نباتات وآمد شد مسافران **احتراق
مريخ درمثلثه بادي** دليل بربيمارى وقتل درميان سلاطين وحكام
وبزركان درجانب مغرب وافتادن تفرقه وتشويش واراجيف وبيمارى
ازغلبه خون وسرخ باد وبدحالى لشكريان ومخالفان ملوك وفرود رفتن
شريران ونكبت دزدان واكر زهره انجا بود يا ناظر باشد دليلست بروزيدن
بادهاى خوش وباران وفراخى وارزانى اطعمه واليه واكر عطارد انجا بود
اراجيف بسيار كويند واكر قمر انجا بود نم وباران باشد **احتراق مريخ درمثلثه
آبي** دليلست برفتنه ومخالفت حكام درجانب شمال وقوت كرفتن سفلكان
وفرومايكان وغارت شبخون وعفونت وفساد آبها ونكبت دزدان وغاصبان
واكر زهره انجا بود بدحالى مسافران بود وهوا متغير كردد وبازارها كاسد شود

واكر قمر انجا بود يا ناظر باشد درزمستان سيلهاى خراب كننده آيد وآبها
زيادت كردد وتفرقه عامه باشد **احتراق زهره درمثلثه آتشى** دليلست
برملال وبيمارى زنان ومطربان وخادمان وفتنه وتشويش دراقليم پنجم
ومواضعى كه بزهره منسوب بود وظهور تهمت ونكاحهاى بى رغبت و
قيمت كرفتن بعض ملبوسات واعتدال هوا وعشرت ونشاط ميان
سلاطين وحكام وخطاب نمودن باخادمان وبيمارى دختران ازصفرا
وحرارت واكر عطارد انجا بود دليلست بر زدن سكه وبسيارى بيع جواهر
واكر قمر انجا بود اختلاف هوا ونم وسرما دروقت بود **احتراق زهره
درمثلثه خاكى** دليل برفساد نباتات ورنج وتفرقه خواتين وطرب خاصه
درجانب جنوب واقليم پنجم وبسيارى نكاحها وبيمارى اطفال ورنج
كاو وكوسفند وفساد اطعمه وشكوفه وميوه وسرما دروقت واكر عطارد
انجا بود دليلست برفتنه وتشويش واراجيف وتفاوت نرخها وتغير وتبدل
حال عامه واهل بازار واكر قمر انجا بود باران بسيار آيد وسرما دروقت
باشد واطعمه فراخ وبسيار باشد **احتراق زهره درمثلثه بادى** دليلست
برملال وبيمارى خواتين وزحمت وتفرقه زنان وخادمان خاصه در
جانب مشرق ونقصان وفساد برده وجستن بادهاى خوش وكثرت نكاحها
واكر عطارد انجا بود يا ناظر باشد دليلست بربيع وشرى جامهاى باقيمت
ورونق ندما وشعرا ومغنيان واكر قمر انجا بود يا ناظر باشد سرما بود

وجنبیدن آبها ودیدن سافران وغوغامیان عامه ورسولان احتراق زهره در مثلثه آبی دلیلست بر کثرت توالد وتناسل واگر در برج عقرب بود فساد حال زنان بدکار بود وتفرقه زنان حامله ویارندگی واگر دربرج سرطان بود دلیل بود برارزانی جواهر آبی وعشرت وطرب در عامه واگر دربرج حوت بود دلالت کند بر نیکی سفر دریا وقوت وجمعیت خواتین خاصه در ناحیت شمال واگر عطارد انجا بود بارندگی وآمد شد سافران باشد واگر قمر بود بسیاری ابرها وخرابی کاریزها باشد احتراق عطارد در مثلثه آتشی دلیلست بر رونق دواوین وبها دن خراج وخواست از رعایا وطرف مشرق ورنج متصرفان وعمال وبیماری اطبا ومنجمان ونوشتن مثالهاء دیوانی وبیع جواهر آبی ومرصعات و انذوه تجار وپیشه کاران ومحاسبه وکیلان واگر قمر انجا بود یا ناظر باشد نم وبخار وکدورت هوا پیدا شود وکاروانها برسد وبیع جواهر قیمتی و خبرها در یا بادر واقع شود احتراق عطارد در مثلثه خاکی دلیلست بر فساد نباتات ورنج کاروانیان وتجار وسرما در وقت وبیماری حیوانات سم شکافته وزحمت ارباب قلم ومتصرفان وخشکی هوا خاصه در جانب جنوب وبسیاری بیع ضیاع وعقار واگر قمر انجا بود یا ناظر باشد سرما بود وتفرقه عامه وفساد حیوانات آبی ورسیدن اخبار متلون وبدحالی وبی نفعی ووهم سافران احتراق عطارد در مثلثه بادی دلیلست

بحرارت در مزاج ارباب قلم ووزرا ومتصرفان ومستوفیان وعمال وتجار وآمد شد کاروانها وبیع برده ودواب ونوشتن مثلها وظلم بر اهل دیوان وجستن بادهاء خوش خاصه کر در برج جوزا بود واگر در برج میزان بود دلیلست بر بزمها ونکاحها وبیع جواهر وچیزهای قیمتی واگر دلو بود مردم مایل باشند بحکمیات وعلم نجوم واسطرلاب واگر قمر انجا بود آمد شد رسولان بود ونوشتن مثلها به تزویر احتراق عطارد در مثلثه آبی دلیلست بر آفت وفساد کشتیها ومسافران دریا وبسیاری آبها وبیع جواهر آبی وآفت میوه وباران در وقت واگر قمر انجا بود یا ناظر باشد سیلهای مخرب آید وآبها زیادت کردد وزراعت ونباتات نیکو بود ومردم را سفر دریا بسیار واقع شود وعمارت باغ وبستان وجوی وکاریز کوشند واحوال عامه متوسط کذرد احکام مجاسدات مجاسده زحل باراس دلیلست بر قوت حال مشایخ وخاندانهای قدیم وافزونی عز وجاه ومرتبه این طایفه وتازه شدن دولتهای قدیم وفراخی معیشت ورونق صوامع وزاویها وزهد وناموس ورزیدن مردمان خاصه اهل روستاق وپیران وخوش حالی کوشه نشینان ورفتن مردم بزیارات ومواضع متبرک وقوت حال احشام ومزارعان وبسیاری زراعت وغله زحل باذنب دلیلست بر اضداد انچه در احکام راس کفته شد وبیماری ومردن دواب بارکش وبند وزحمت قلعه داران واحشام وبیماری وامراض مزمنه

درازکش ومبوستان زهر وحقنه کردن ورنج وترس کودکان از وهم وزدن دیو وپری وهراس مردم ورسیدن زحمت ومشقت از فرومایکان مشتری باراس دلیلست بر بسیاری خیرات وطاعات وصدقات وقوت حال اهل ادیان ورفتن مردم بزیارت وخانه کعبه واجابت ادعیه وداد وعدل حکام وسلاطین وراستی در دار القضات ورونق کار وزراد سادات وتوانکران ومساجد ومدارس وفراخی وایمنی خاصه در جانب خراسان واقلیم دوم ودشت عرب مشتری باذنب دلیلست بر اضداد انچه دراحکام راس کفته شد وبدی هوا وخیانت در مردم وبیماری اکابر واشراف ونفاق در بزرکان ونقصان توانکران وناراستی در اهل محکمه وباطل کردن حقوق شرعی ومحروم شدن مستحقان مریخ باراس دلیلست بر توبه بدکاران ومفسدان وشریران وغاصبان وظهور پارسایان بعمل ومردم زراق ورواج ورونق کار لشکریان وصحت بیماران وآمد شد عساکر در اطراف خاصه در اقلیم سوم مریخ باذنب دلیلست بر خلاف آنچه باراس کفته شد وقصد وغدر میان امرا ولشکریان وقید وقتل بعضی ازین طایفه وبیماریهای مهلک وصرع وافتادن مردم از بلندیها وقتلهاء ناحق ونا ایمنی وسرکردانی لشکریان وکسادی آلت حرب آفتاب باراس دلیلست بر داد وعدل ملوک وسروران ودرخیر وصلاح کوشیدن ایشان وافزونی ممالک وخزاین وسروران وپیروزی

آمدن جواهر با قیمت از کانها ومیل مردم بصدقات وزیادتی جاه وعز بزرکان وتن درستی خلایق واکثر این آثار در اقلیم چهارم ظاهر شود آفتاب باذنب دلیلست بر عکس آنچه در احکام راس کفته شد وبیماری وفوت سلاطین وحکام وقید وبند داروغکان وملال معارف از مردم سفله معیوب ودرد چشم ونقصان معادن وچشمها وبیماری از صرع وسودا وآفت دل ودماغ وفساد وتلف خریدکان ونقصان صرافان زهره باراس دلیلست بر عزت وحرمت وحکومت خاتونان ونشاط وترفه خادمان وتوبه اهل طرب وفاسقان ورونق دین اسلام ورواج بازار جواهر خاصه مروارید وکرانی امتعه والبسه وبرده وجستن بادهای خوش وفراخی معیشت ونیکی اشجار واثمار واجابت ادعیه زهره باذنب دلیلست بر اضداد آنچه در راس کفته شد وسقوط اجنه وبیماری وموت زنان ساحره وملال اهل طرب وبید ولق دین اسلام ونقصان میوه وشکوفه ونباتات عطارد باراس دلیلست بر قوت حال اصحاب دیوان ومتصرفان وتوانکران وعلما وفضلا وشعرا وندما ومحررین وظهور بلغا وفصحا وراست آمدن معالجات اطبا واحکام منجمین وعزت کتب وآلات کتابت ونوشتن عهدنامها ومثلها وخبرهاء راست عطارد باذنب دلیلست بر اضداد انچه دراحکام راس کفته شد وظهور منافقان ودروغ کویان وکفتن هجاها وصرع ودیوانکی وامراض دماغی وبیماری

وترس در کودکان ونوشتن خطهای دروغ وار اجیف وکسادی بازارها
وخیانت عمال وعدول وعفونت هوا وبیم وتنگی محترفه ونقصان وملال
تجار **احکام قران قمر باکواکب ششگانه در بروج قران قمر با زحل**
در برج حمل دلیلست بر تغیر هوا وبخارها وسرما وباران در وقت وفساد
حیوانات وتفرقه عامه وتردد لشکریان **در ثور** دلیل است بر اندوه ونفرت
اکابر وبزرگ زادگان وزنان محترم وفساد مزروعات ودواب وسرما
در وقت واندوه عامه **در جوزا** دلیلست بر جستن بادهای مضطرب
وملال فضلا واهل قلم ورنج مسافران وزحمت عامه وسستی بازارها
وتیرگی هوا **در سرطان** دلیلست بر سرما وباران در وقت وکراهیت عامه
ومحترفه وزحمت مسافران دریا وبادهای مختلف وآفت حیوانات آبی
ونقصان تجار وکدورت هوا **در اسد** دلیلست بر فروبستن کارهای
عامه وقبض خاطر بزرگان وبدحالی مسافران وسرگردانی رسولان وجاسوسان
در سنبله دلیلست بر نکبت مسافران وزحمت متصرفان وسرما در زمستان
وفساد طعمه ونباتات واراجیف **در میزان** دلیلست بر جستن بادهای
مختلف وآمد شد رسولان جهت نکاح بزرگان وبیع برده وتغیر هوا نیز
در وقت **در عقرب** دلیلست بر فروماندن مسافران ودرماندن جاسوسان
وبیکاران وباران وسرما در زمستان وگرفتاری بدکاران **در قوس**
دلیلست بر بیماری خلایق وبزرگان وآفت حیوانات وملال وتفرقه

سادات وقضاة وابر وبخار وتاریکی هوا وزحمت آتش کاران **در جدی**
دلیلست بر بدحالی مسافران ورسولان وپیکان وآفت کشت وزرع وسرما با فراط
در وقت وتفرقه عامه **در دلو** دلیلست بر جستن بادهای مضطرب وقبض
خاطر بزرگان وتفرقه حکما ومشایخ وسرما وباران در وقت وصاعقه وهراس
در مردم **در حوت** دلیلست بر ابر وبخار وباران در وقت با فایده وفساد
حال مسافران خاصه در جانب دریا وملال علما ووزرا واشراف وزحمت
تجار **قران قمر با مشتری در بروج در حمل** دلیلست بر گشادگی هوا وگرمی
در تابستان ونیکی حال مسافران دریا وامن ورفاهیت وخرید وفروخت
حیوانات وزینت وآرایش وساختن زرینه **در ثور** دلیلست بر قوت و
جمعیت عامه وبزرگ زادگان وایمنی راهها ورسیدن کارها واتمام آوردن
برده **در جوزا** دلیلست بر رسیدن خبرهای خوش واجتماع خلایق جهت
مهمات خیر واعتدال هوا ونوشتن خطها ومثالها وجستن بادهای خوش
در سرطان دلیلست بر نیک حالی عامه ومحترفه وفرح بزرگان وبیع جواهر
آبی وآمد شد مسافران ونفع وفایده در سفر وتجارت **در اسد** دلیلست
بر عزت وبزرگی طلبیدن عامه وخرید وفروخت جواهر وروایی بازار
صرافان وساختن پیرایه وزینت وگرمی هوا **در سنبله** دلیلست بر قوت
حال وجمعیت بزرگان وترقی دیوانیان ووزرا وزیاده شدن مرتبه علما
واشراف ونیکی کشت وزرع وخرید وفروخت حیوانات **در میزان**

دلیلست بر وزیدن بادهای خوش وسلامتی اشجار واثمار ورسیدن
خبرهای راست واجتماع علما واشراف وقوت حال خواتین **در عقرب**
دلیلست بر بسیاری باران در وقت وتوبه بدکاران وفروماندن مسافران
وحرکت عساکر در جانب شمال وتفرقه عامه **در قوس** دلیلست بر جمعیت
حال ائمه واشراف ورفتن مردم بدار القضاء ونزد حکام وبیع شری دواب
وبرده وگرمی هوا در وقت ومیل مردم بعلوم **در جدی** دلیلست بر ایمنی
راهها ونیکحالی مسافران واعتدال هوا وجمعیت عامه وگرد آمدن خلایق
بضرورت چون مصیبت وامثال آن **در دلو** دلیلست بر جستن بادها و
جمعیت مشایخ وگوشه نشینان وحکما وساختن طلسمات وخواندن عزایم
وعلامات سماوی **در حوت** دلیلست بر منصب یافتن عامه واجتماع
خیر وطلب حاجات از وزرا وقضاة ورسیدن مسافران دریا وبارندگی
در وقت وقوت تجار **قران قمر با مریخ در بروج در حمل** دلیلست بر حرارت
هوا در وقت وخصومت وتفرقه میان عامه ولشکریان وبیماری از غلبه خون
وفساد حیوانات **در ثور** دلیلست بر غلبه عامه ولشکری وفروماندن
خاینان وملال ونقصان مسافران از دزدان وراه زنان وظلم بر رعایا
ومحترفه **در جوزا** دلیلست بر اخبار دروغ وفتنه وتفرقه میان عامه واهل
فضل وارباب قلم وبازرگانان ووزیدن بادهای خوش **در سرطان**
دلیلست بر غوغا وکفت وگوی عامه وفساد حال بدکاران وزحمت ومشقت

دریا ونم وباران در وقت وکدورت هوا ورعد وبرق **در اسد** دلیلست
بر آمد شد رسولان وجاسوسان وگرمی هوا ومردن سباع وخوف و
اندوه ملوک وسروران وزحمت صرافان **در سنبله** دلیلست بر رسیدن
اخبار دروغ وظلم از دیوانیان ورنج تجار وزحمت عامه ومحترفه از
امرا ولشکریان وبیماری دختران **در میزان** دلیلست بر زحمت وبخاطر
مسافران ورنج زنان واهل طرب وجستن بادها وناسازگاری انواع
وبیماری از غلبه خون واثر هوا **در عقرب** دلیلست بر خوف وتفرقه
مسافران خاصه در طرف دریا وقید وبند جاسوسان وعفونت آبها
وپیدا شدن بخارها وکدورت هوا **در قوس** دلیلست بر حرارت و
خشکی هوا در وقت خود وداغ دواب وکارهای آتشی کردن و
خصومت میان اکابر وسستی مردم در کار دین **در جدی** دلیلست
بر گرفتاری پیکان وجاسوسان وزحمت وتفرقه عامه وخوف مردم
از لشکریان وخصومت وقتل میان خلایق **در دلو** دلیلست بر جستن
بادهای گرم وبیماری وموت مشایخ وعفونت هوا وتوقف مسافران
در سفر وساختن طلسمات وفرو بستگی کارها **در حوت** دلیلست
بر آفت کشتیها ومردن حیوانات آبی ومسافران دریا واندوه عامه
وملال ونقصان اشراف وتجار **قران قمر با شمس در بروج در حمل**
دلیلست بر تغیر هوا مناسب وقت واندوه ملوک وامرا وتفرقه عامه

وغضب امرا ولشکریان بر زیردستان ورعایا وآفت کوسفندان **در ثور** دلیلت
بر نقصان وفساد مزروعات ونباتات ومردن حیوانات سم شکافته وزحمت
مسافران وبنای نو نهادن وملال اهل طرب **در جوزا** دلیلت بر جستن بادها
ونوشتن مثالها واحکام سلاطین وآفت اشجار واثمار وکرمی هوا واندکی
اهل قلم ورسیدن اخبار **در سرطان** دلیلت بر بزرکی جستن عامه وابر
وکدورت هوا وباران در وقت ورسیدن مسافران دریا وخرید وفروخت
جواهر آبی **در اسد** دلیلت بر مجالست واجتماع ملوک واکابر وفاش شدن
اسرارها وکرمی هوای تابستان ورسیدن مسافران وقاصدان از جانب
ملوک **در سنبله** دلیلت بر جمعیت دیوانیان ورسیدن نامها از جانب حکام
وبزرکان ونوشتن فرمانها ونشانها وسرکردانی عامه **در میزان** دلیلت
بر اندوه ملوک وسلاطین ورسیدن ایلچیان وبادها وبستن نکاحها وغم وتاریکی
وکدورت هوا ونشاط در عامه **در عقرب** دلیلت بر باریدن کی ورسرما در وقت
خود وفرو ماندن جاسوسان وپیکان وتعلل وتوقف در کار مسافران
وفساد آبها وتیرکی هوا **در قوس** دلیلت بر اختلاف وکرمی در تابستان
وقبض خاطر بزرکان وزحمت علما وقضاة واشراف وکثرت بیع وشری
برده ودواب **در جدی** دلیلت بر بیماری از خشکی وحرارت میانه عامه
ودرماندن جاسوسان وقاصدان وآفت حیوانات واندوه خلایق
در دلو دلیلت بر رنج وتفرقه ملوک واکابر وبادهای سرد ونم باران قدعه

دبرق بوقت وبدحالی مسافران وخوف ونا ایمنی راهها **در حوت** دلیلت
بر بسیاری باران در وقت خود وبدحالی مسافران واجتماع وصحبت میان
وزرا وعلما واشراف واعیان **قران قمر با زهره در بروج در حمل** دلیلت
بر بسیاری باران در وقت خود وبدحالی مسافران واجتماع وصحبت
میان وزرا وعلما واشراف واعیان بر خرید وفروخت جواهر وبی‌آبه
وتوبینه وبسیاری عقد وزفاف ومعاشرت وارزانی کوشت وبرنج
وابر وکدورت هوا **در ثور** دلیلت بر قوت حال بزرکان وبزرکزادکان
وعزت خاتونان ورواج مطربان وندیمان واجتماع زنان وعروسیها
ودعوتها ورسیدن مسافران **در جوزا** دلیلت بر جستن بادهای خوش
ورسیدن خبرهای راست ونوشتن عهدنامها ومیل بشعر وخط ونقاشی و
کارهای باریک ونیک حالی اهل قلم **در سرطان** دلیلت بر بسیاری جواهر
آبی ومنفعت وفایده یافتن از سفر دریا وعزت وفتنا طادر میان خلایق
وباران نافع وقوت حال قاصدان **در اسد** دلیلت بر بسیاری مناکحات
ومواصلات وعیش وطرب در ملوک وسروران وزدن سکه ودرهم
وقوت حال خواتین بزرک وآتش کاران **در سنبله** دلیلت بر نیکحالی
مسافران وپیکان وجاسوسان ونکاحهای بزور وطرب در وزرا وارباب
قلم ورسیدن اخبار وبیع برده ودواب **در میزان** دلیلت بر رواج
ورونق خواتین واهل طرب وبسیاری مناکحات ومواصلات ودعوتها

وضیافتها وخوشی واعتدال هوا وصحت بیماران وقوت حال دختران
در عقرب دلیلت بر ابر وباران در وقت وفرو ماندن مسافران
وقاصدان وقبض خاطر زنان وبیماری اهل طرب ونا ایمنی مسافران
وقاصدان وراهها وفرو ماندکی عامه **در قوس** دلیلت بر عزت
ونشاط میان علما ووزرا وسادات وقضاة ومیل مردم بخیرات و
اظهار صلاح وبیع برده ودواب بر درهم وزدن سکه واجتماع
مردم در مجلس قضاة **در جدی** دلیلت بر زحمت وملال مسافران
وآمد شد قافلها ونیکحالی کشت وزرع وخشکی هوا وبیع برده وستور
وانقلاب حال عامه **در دلو** دلیلت بر باد ورعد وبرف وباران در وقت
ومیل مشایخ بعزت وقوت حال خاندانهای قدیم وبرآمدن نکاحهای
خوب وبسیاری لهو ولعب وکثرت اخبار **در حوت** دلیلت
بر قوت سرمای مفرط وآمدن سیل در وقت خود وصحت زنان
وخادمان وعیش وطرب بزرکان وفایده ونفع مسافران خاصه
سفر دریا **احکام مجاسدات قمر بعقده راس** دلیلت بر قوت و
صلاح عامه ومایل شدن بزهد وپرهیز وخیرات وصدقات
وترتیب وشفقت یافتن زیردستان ورعایا از حکام وداروغکان
واکابر واشراف وخبرهای راست وایمنی راهها وصلاح حال
مسافران واجابت ادعیه **ودر عقده ذنب** دلیلت بر اضداد آنچه

دراحکام راس کفته شد وبیماری وملال خاصه در زنان وطفلان
واراجیف ونقصان وملال عامه وفساد میوها وعفونت آبها وتفرقه
مسافران ودرد چشم وترس کودکان وافتادن از بلندیها **قمر با کید**
دلیلت بر ملال وتفرقه وقبض خاطر خلایق وسرکردانی پیکان ورسولان
ونا ایمنی راهها واخبار دروغ وخوف ووهم در مردم امانی بنیاد
وبی اعتبار باشد ومرض در اطفال خاصه در دختران **جدول**
احکام تثلیث وتسدیس قمر با کواکب سته با زحل دلیلت
بر موافقت ازواج وخرمی زنان ومردان از عمارت وزراعت و
محبت وموافقت میان پدران وفرزندان وتغیر سرما در زمستان
ونیکحالی احشام واهل صحرا وقوت خاندانهای قدیم ودهاقین
وسعادت حال صیادان **با مشتری** دلیلت بر خیرات وطاعات
وصدقات میان خلایق ونیک حالی مسافران وعدالت وامانت
وراستی در مردم وایمنی وفراخی وبرآمدن حاجات از وزرا وقضات
باسانی وتردد مردم پیش اکابر وعلما وقوت حال مسافران وتجار
وسلامتی طفلان **با مریخ** دلیلت بر کرمی وحرارت هوا وحرکت لشکریان
وفرح در مردم اوباش وسواری وصید شکار امرا ولشکریان ومناکحت
ومواصلت وبکار داشتن انواع اسلحه وخلاصی محبوسان وجراحات
رسولان وپیکان وجاسوسان ودوستی اهل سلاح بارعلیا **با آفتاب**

دلیلست بر داد و عدل در ملوك و حکام و ترحم فرمودن در باره رعایا و عامه
و عنایت بزرگان با زیردستان و گرمی هوا و موافقت میان پدران و فرزندان
و سلاطین و داروغگان و زنان و شوهران و آمد شد رسولان میان سلاطین
و نیك حالی رعیت **بازهره** دلیلست بر تیزی بازارها خاصه بازار اقمشه و
البسه و بیع کنیزان ترك و بسیاری فرح و خرمی و عقد و نکاح و مهمانیها
و بر آمدن حاجات از خواتین و قوت حال مطربان و خادمان و مسافران
و عامه و اعتدال هوا و ارزانی نرخها و سلامتی شکوفه و میوه و قوت
حال قاصدان **باعطارد** دلیلست بر رواج و رونق بازارها و بیع برده
و دواب و خرید و فروخت کاغذ و کتاب و نوشتن خطها و مثالها
و فرستادن رسولان و رسیدن نامها و خبرهای راست و راست آمدن
معالجات اطبا و احکام نجومی و فرح عمال و متصرفان و خوشحالی بازارگانان
احکام مقابله و تربیع قمر با کواکب سته بازحل دلیلست بر خصومت
و عداوت و تفرقه عامه و رنج و شدت در مسافران و ناایمنی راهها
و قید پیکان و جاسوسان و مخالفت میان پدران و فرزندان و
گفتگوی زنان و شوهران و بیماریها مختلف و ترس در طفلان و نقصان
نرخها **بامشتري** دلیلست بر کراهت و ملال ائمه و قضاة و بزرگان و غضب
وزرا و حکام بر زیردستان و دعایا و دعوی شرعی و خصومتها و مجادله
و معاوضه و اندوه توانگران و اشراف و سفرهای ضروری بغیر اختیار و نقصان

در بازرگانها **بامریخ** دلیلست بر زحمت و ملال و خوف در رعایا و ظلم و جور
امرا و لشکریان بر عامه و زیردستان و قصد کردن مردمان یکدیگر را و
غیبت کردن و بیماری خاصه در کودکان از غلبه خون و جراحت و شکافتن
و شق کردن و ناایمنی راهها **باآفتاب** دلیلست بر غضب ملوك و قهر
و سیاست بر رعایا و فاش شدن اسرار خلایق و تغیر هوا و شکستن سرما
و گفت و گوی در مهمات سلطانی و تغیر امزجه و مخاطب شدن پیکان
و جاسوسان و نقصان آبها **بازهره** دلیلست بر تیزی بازار عطریات
و ملال و زحمت زنان و مطربان و ناسازگاری زنان و فاش شدن
خیانت و اسرار خازنان و خادمان و زحمت کودکان و خنکی و باران
در زمستان و اعتدال هوای تابستان **باعطارد** دلیلست بر کسادی
بازارها و قبض خاطر محترفه و اراجیف و تهمت و دروغ میان مردم
و خیانت رسولان و مجادله و مناظره میان عامه و محاسبه و کیلان
و متصرفان و اندوه فضلا و علما **احکام خسوف قمر در بروج اثنی
عشر در حمل** دلیلست بر ظلم و جور بر رعایا از جانب حکام و لشکریان و ترس
و بیم خلایق و معزولی وزرا و ارباب مناصب و تنزل حال بزرگان
و خوار گشتن اشراف و معارف و بیماری و ملال گوسفندان و شتران
و آفت حکام در جانب مشرق و اقلیم سوم **در ثور** دلیلست بر نقصان
آبها و آفت نباتات و مرگ شتر و کم شدن عصیر و شراب و تنگی و دزدی

خلایق و زحمت دهقان و آفت زراعت و بیماری زنان و دختران
و زحمت مطربان و بیم زلزله و دشواری وضع حمل **در جوزا** دلیلست
بر عفونت و تیرگی هوا و جستن بادهای سخت و ظلم و جور بر بازرگانان
زیان کار و ظهور علامات سماوی و مردن مرغان و قران زنان آبستن
و بیماری در اهل قلم و زحمت اطفال و اراجیف **در سرطان** دلیلست
بر ابر و گرد و کمی باران و دشواری و زحمت در سفر و مسافران
و تنگی و خوف در مردم و آفت کشتیها و مردن حیوانات آبی و زحمت
ملاحان و بی‌منفعتی صیادان و عفونت آبها **در اسد** دلیلست بر بیماری
و نکبت ملوکان و داروغگان و اشراف و اعیان و مطالب سلاطین
با بزرگان و رعایا اما زود صلاح پذیر شود و آفت صرافان و ضرابان
و دلیلست بر بیماری و موت میان عامه و بسیاری فسق و فجور و
ملال و سرگردانی اهل قلم و خطا در معالجات اطبا و زحمت حکام
و اهل نجوم و آفت کشت و زرع و اراجیف **در میزان** دلیلست بر بیماری
و هلاك بزرگان و قضات و خیانت مردم خاصه در کیل و ترازو
و گریختن زنان از مردم و طلاق و فراق میان ازواج و گریختن بندگان
و مرگ مرغان و ظلم و جور سلطان بر رعایا و عفونت هوا و بدحالی مطربان
و فتنه در اقلیم پنجم **در عقرب** دلیلست بر خشکی سال و قحط و تنگی در بعض
مواضع خاصه در بادیه عرب و علت در رحم زنان و آفت حیوانات

آبی و بی‌نفعی در سفر دریا و زحمت و ملال مسافران و پیکان و تفرقه
عامه و بیماری و موت در زنان و دختران و سرکردانی و ضعف امرا
و لشکریان و عفونت آبها **در قوس** دلیلست بر مرگ چهارپایان و خوف
و نقصان مردم از لشکریان و جرات دزدان و راه‌زنان و فساد حال
بازرگانان و نجاة و وبا در بعض مواضع و مکر و حیل و دروغ میان
خلایق و بی‌رونقی روی و آهن و ادزین و زحمت وزرا و قضاة و اشراف
در جدی دلیلست بر خرابی عمارات و ویرانی زمینها و خشك شدن گیاه
و نباتات و کمی کشت و زرع و مرگ گوسفندان خاصه شاخ‌دار و بسیاری
دزدان و راه‌زنان و غربت گزیدن مردم و بی‌نفعی در صید و صیادان
و ملال خاندانهای قدیم و زحمت عامه و آفت روسا و احشام **در دلو**
دلیلست بر بیماری و مرگ میان مردم و عفونت و رطوبت هوا و فتنه در
جانب خراسان و نواحی شرق و زحمت دهاقین و صحرانشینان و جستن
بادهای مختلف و زحمت اهل قلاع و جبال و اندوه عامه و فرو بستگی
کارها و بیمار بماند دراز کش **در حوت** دلیلست بر ضعف حال اهل ادیان
و بی‌باکی مردم و آشکارا شدن فسق و فجور و حرام را حلال پنداشتن
و بنکاهای بزور و تزویر و ویران شدن جویها و عفونت آبها و دروغی
و بی‌چارگی عامه و تفرقه و ناایمنی وزرا و قضاة و اشراف و نقصان توانگران
احکام کسوف آفتاب در بروج در حمل دلیلست بر مردن گوسفندان

وخوار شدن زر و سیم وخوف وآفت سلاطین وحکام وفتنه وتشویش وتغیر
وتبدیل در جانب مشرق وغارت در اطراف ونقصان وتلف اموال وسرکردان
لشکریان وبیماری از غلبه خون وصفرا در ثور دلیلست بر آفت چهارپایان
خاصه گاو وشتر وسوخته شدن حبوبات وآفت نباتات وتباهی وفساد
میوه ودرخت وخرابی ابنیه وغم واندیشه در خلایق وقبض وکدورت
اهل طرب وبیماری زنان وفتنه در بعض مواضع ونکبت حکام وسروران
در جوزا دلیلست بر عفونت وتیرگی هوا وجستن بادها مضطرب وبیماری
ومرگ میان خلایق خاصه در اطفال ونقصان وزحمت تجار وتفرقه اهل قلم
ونقاشان واراجیف وتفرقه تجار ونقصان عامه ومحترفه در سرطان
دلیلست بر مردن حیوانات آبی وجستن بادها وبسیاری آبها ونقصان
خربزه وبادرنگ وآنچه بدان ماند وتفرقه وزحمت عامه وبدی حال
مسافران دریا وزحمت وفتنه در اکثر مواضع وآفت حکام وعفونت در آب
در اسد دلیلست بر بدخویی وتندخویی وغضب سلاطین بر رعایا وآفت
حکام ومرگ در سباع خاصه شیر وبلا وفتنه در جانب روم واقلیم چهارم
وجنگ وحصار در خراسان وظلم وجور در عالم وآفت آتش کاران و
ونقصان معدنیات در سنبله دلیلست بر بیماری ومرگ اهل قلم ودختران
بکر وآفت کشت وزرع وکمی جو وگندم وبرنج وجراحتها وبریدن اعضا
وتنگدستی ودرویشی عامه وملال ونکبت وزرا ودیوانیان واراجیف

وآشوب وفتنه در بعضی مواضع در میزان چون آفتاب در میزان
منکسف شود دلیل باشد بر بسیاری بیماری ووبا در بعض بلاد وعفونت بادها
از دریاها وتفرقه وملال خواتین معظمه وآفت مرغان وبیماری ذی سردبان وعفونت
هوا وآفت حکام وسروران وجستن بادهاء مضطرب در عقرب دلیلست
بر آفت حیوانات آبی وغرقه شدن کشتیها وتنگی در جزیره عرب وفراخی
در مواضع خاصه حبشه وبدید آمدن سلخ وسرکردانی امرا ولشکریان وتنزل
حال ملوک خاصه در جانب شمال در قوس دلیلست بر بدوایی بازار
ستوران وبیماری در مردم خاصه در وزرا وقضاة واشراف وشکستن
قیمت زر وجواهر وجرات دزدان وفتنه وتشویش خاصه در ارمنیه واصفهان
ونقصان آتش کاران در جدی دلیلست بر مرگ گوسفندان وبزان کوهی
وآفت گیاه وسبزه وسوخته شدن زرع وکشت وفتنه وتشویش در جانب
هندوستان وبعضی از فارس وآفت ملوک وحکام وخرابی ابنیه و
دستنگی میان خلایق وخوف وتفرقه صحرانشینان وزحمت قلعه داران
در دلو دلیلست بر مرگ میان مردم ومرغان وبسیاری بیماری از غلبه خون
وسهوه وطاعون وعفونت وتیرگی هوا ورعد وبرق ومکر وحیله در مردم
وجستن بادهای سخت وباران وبرق وصاعقه وزلزله وبرف وعلامات
سماوی وآفت پدران وتنزل حال ملوک قدیم وفتنه در اقلیم اول
در حوت دلیلست بر غرقه شدن کشتیها وملال وزحمت مسافران دریا

وبارانهای زیان کار ومرگی میان زاهدان وعابدان وخواری ومذلت
بزرگان وخوف وتفرقه وزرا وقضاة وتجار عظام وارباب مناصب و
آفت حیوانات آبی وتفرقه وتشویش وآفت حکام در جانب شمال احکام
تحویل زحل در بروج در حمل چون زحل نقل برج حمل کند دلیلست بر آنکه
سلطانی متوجه شود بعزم محاربه ومقاتله وخونریزی بسیار واقع شود
خاصه در جانب مشرق ودشمنی میان ملوک وبزرگان بود وباران
بسیار آید در ثور وچون بثور آید دلالت کند بر فتنه وحرب میان
سلاطین وحکام وترس وبیم در خلایق وآفت یکی از ملوک ونقصان
گاو وگوسفند وحیوانات سم شکافته ومردن اسبان وزحمت خواتین
وبیماری از خشکی وآفت نباتات در جوزا وچون بجوزا آید دلیلست بر
خشکی هوا وجستن بادهای سرد وعزت اطعمه ومیوه وآفت اشجار وطیور
وکمی باران وفتنه وخونریزی در بعض مواضع وکدورت خاطر اهل
قلم وبیماری وترس کودکان در سرطان وچون بسرطان آید دلیلست بر
کمی باران ونقصان آبها وآفت صحرانشینان وفتنه در زمین بلخ وسمرقند
وفرغانه وکاشغر وآمد شد عساکر وزحمت پیران وملال خاندانهای
قدیم اسد وچون باسد آید دلیلست بر فراخی اطعمه ونقصان زر
وسیم وخشکی هوا وفتنه وآشوب در جانب مشرق وآفت سباع وزحمت
آتش کاران ونقصان معدنیات وتفرقه سلاطین وسروران قدیم

سنبله وچون بسنبله آید دلیلست بر گرمی تابستان وسردی زمستان ووبا
وطاعون در بادیه عرب وفتنه ومحاربه در جانب فارس وخراسان ومرگ
گاو وگوسفند وقبض وملال اهل قلم میزان وچون بمیزان آید دلیلست
بر آنکه یکی از ملوک بمیرد یا کشته شود وتوانگران فریاد خواهند از درویشان
وملال وتفرقه خواتین بود وفتنهای بیا نماید عقرب وچون بعقرب
آید دلیلست بر آنکه آبها چشمه کم شود وسرما بافراط بود در فصل
زمستان وخشکی در سه فصل ومکر وبیماری وتفرقه در جانب خراسان
روی نماید وسرگردانی امرا ولشکریان بود قوس وچون بقوس آید
دلیلست بر آنکه سلطانی از جهة دفع دشمن از رعیت خویش یاری طلبد
ودر جانب مشرق فتنه وتشویش باز دید شود وجنگ وحصار روی
نماید ودر میان بزرگان بیم وفزع بود جدی وچون بجدی آید دلیلست
بر آنکه زمستان در آن سال سخت بود ودر ولایت هند تفرقه چند
روی نماید اما بزودی بگذرد وباران بسیار آید وبیم دیوانگی وصرع باشد
وقوت خاندانهای قدیم بود دلو وچون بدلو آید دلیلست بر آنکه
در میان عامه بیماری دراز کش پیدا شود وزنان بسیار میرند و
چهارپایان را آفت رسد وباد ورعد وصاعقه آید وقوت حال صحرانشینان
باشد ورواج بازار ستوران بود حوت وچون بحوت آید دلیلست
بر غزو وفتح ملوک وفتنه وآشوب میان عامه ونقصان آبها وبیماری

ومرك بزركان وخواتين ونا ايمنى وتفرقه درطرف طبرستان وكوكان
احكام مشتري دربروج حمل وچون مشتري ببرج حمل آيد دليلت
بربلا وفتنه درزمين خراسان وحرارت درهوا وباران مناسب
دروقت وبسياري كوسفندان وتربيه حال امرا ولشكريان وعمال
حكام وسرداران ثور وچون بثور آيد دليلت برفراخى اطعمه و
ماكولات ورواج بازار ستور وبسياري كشت وزرع وارزانى غله
وقوت حال زنان وتوبه مطربان واهل ساز جوزا وچون بجوزا
آيد دليلت برتن درستى وفراخ دستى عامه ومنفعت وداد
وستد ميان خلايق وقوت حال اهل قلم وتجار واعتدال هوا
وضعف حال قضاة ووزرا وسادات سرطان وچون بسرطان
آيد دليلت برنيكويى حال وزرا وقضاة واعيان وصحت وايمنى
وجمعيت خلايق وفراخى نعمت ونيك حالى وزرا وقضاة مسافران
دريا وسلامتى كشتيها وبسياري جواهر آبي اسد وچون باسد آيد
دليلت برقوت حال ملوك وسرداران وحرارت هوا در تابستان
ونا ايمنى وظلم وجور حكام بررعايا ونيك حالى صرافان وضرابان
وبسيارى زر وسيم وزينت وآرايش سنبله وچون بسنبله آيد دليلت
براعتدال هوا ونيك حالى عامه واهل قلم ورواج بازارها وتندرستى
خلايق وميل مردم بكسب علوم وبسيارى كشت وزرع وقوت حال اطبا ومنجمان

ميزان وچون بميزان آيد دليلت براعتدال هوا ونا ايمنى راهها
وجستن بادها وجور وستم از ملوك وعزت اطعمه وقوت حال خواتين
وتندرستى خلايق ورواج بازار البسه عقرب وچون ببرج عقرب آيد
جنك وعداوت ميان مردم بزرك پيدا شود وبيداد از ملوك وسروران
هر قومى وجور بر رعايا وبدست آمدن مال لشكريان وسلامتى كشتيها
وقوت اعراب قوس وچون بقوس آيد دليلت براعتدال
هوا وخوشدلى عامه ورغبت مردم بصلاح وپرهيزكارى
وكارهاي خير وقوت اهل وزرا واشراف وتجار عظام وفتنه در
ميان لشكريان واهل سلاح ورواج زر وسيم جدي وچون بجدى
آيد دليلت برنيكحالى رعايا وسلامتى زنان حامله وقوت حال
مزارعان ونيكى كشت وزرع وضعف حال وزرا وسادات وتوانكران
وقوت پيران وكوشه نشينان دلو وچون بدلو آيد دليلت برنيكى
حال ستوران وفراخى اطعمه وارزانى نرخها وكشاده شدن كارهاى
وموافقت وسازكاري ازواج ونيكى حال مزارعان وقوت خاندانهاى
قديم حوت وچون بحوت آيد دليلت برخنكى هوا وباران
بانفع وقوت حال وزرا وقضاة واشراف وتندرستى عامه و
نقصان از ملخ وخرابى در زمين طبرستان وسلامتى مسافران
ومنفعت در سفر دريا احكام مريخ در بروج در حمل چون مريخ بحمل آيد

دليلت برارزانى اطعمه وقوت حال امرا ولشكريان ونيكحالى ستوران
وبرده وعزت اسلحه وهجوم ودسوم وعنايت سلاطين با امرا
ورواج آتش كاران ثور وچون بثور آيد دليلت برضعف حال
امرا ولشكريان وحكام وقتل بسيارى ميان ايشان وناسازكاري
ازواج وبيداد وجور از سلاطين وبى باكى خواتين وفساد حال
زنان حامله جوزا وچون بجوزا آيد دليلت برزحمت وتفرقه
عامه وناراستى وعنايت در ديوانيان وحرارت هوا ونقصان
رعايا ومتصرفان از لشكريان وبيمارى از غلبه خون سرطان وچون
بسرطان آيد دليلت برفتنه وآشوب واراجيف بسيار وميل
حكام بسفر وبيدادي وجور وخواست از رعايا ومركى فرغانه
ونقصان آبها وضعف حال لشكريان ونا ايمنى مسافران خاصه
درطرف دريا اسد وچون باسد آيد دليلت برحرارت وخشكى
هوا وقوت حال ملوك ولشكريان وتندرستى خلايق وبارانهاى
بانفع وعزت آلت حرب ومرك سباع ورواج كار آتش كاران
وحدت وتندي بزركان سنبله وچون بسنبله آيد دليلت
برتغير هوا وتفرقه خلايق وزحمت محترفه ومشقت كاروانيان
ونقصان تجار ونا ايمنى راهها واراجيف وآفت كشت وزرع
ونقصان ونكبت متصرفان ومستوفيان ميزان وچون بميزان

آيد دليلت برنيكحالى عامه وارزانى نرخها وحرارت هوا وجستن
بادهاى كرم وملال وزحمت اهل طرب وخوف ونقصان
از لشكريان وناراستى توانكران عقرب وچون بعقرب آيد دليلت
برجنك وعداوت ميان مردم وجور وستم بر رعايا وفسق وفجور
وجراحتها وزحمت مقعد ومثانه وكمى باران وقوت حال امرا
ولشكريان ورواج بازار اسلحه وبرده قوس وچون بقوس آيد
دليلت برجور وستم وخواست از رعايا وحرارت هوا وبيمارى
از غلبه خون وصفرا وزحمت وزرا وقضاة وتفرقه تجار از لشكريان
وآفت چهارپايان جدي وچون بجدى آيد دليلت برقوت
حال امرا ولشكريان وعزت آلت حرب وكوشت وچربى وآفت
كوسفندان كوهى ونقصان كشت وزرع وزحمت مزارعان
از لشكريان وبيمارى مشايخ دلو وچون بدلو آيد دليلت برعفونت
آبها وپيدا شدن علامات سماوى وباران دروقت بانفع
وبيماري مزارعان وارباب خاندانهاى قديم وتفرقه صحرانشينان
از لشكريان واخبار مختلف حوت وچون بحوت آيد دليلت
برفساد آبها وتفرقه وزرا وقضاة ونقصان توانكران وبسيارى
فسق وفجور وملال ومرض در معارف وخصومت ميان امرا
ووزرا ونقصان مسافران احكام تحويلات آفتاب بحمل چون آفتاب

بحمل آید دلیلت بر اعتدال هوا و باران و رعد و برق و ابر و تاریکی
در هوا و داد و عدل احکام و سروران و ترتیب یافتن از امرا و لشکریان
از سلاطین و قوت ملوک و حکام و مایل بودن بسواری و ملک
گرفتن **ثور** و چون بثور آید دلیلت بر تغیر هوا مایل باعتدال و باد
و باران و کسادی بازارها و عزت حبوبات و نیکحالی نیکوکار و خرید
و فروخت چهارپایان و قوت حال زنان و روایی مطربان **جوزا** و چون
بجوزا آید دلیلت بر قوت آبها و میل هوا بگرمی و بیماری
عامه و اطفال از حرارت و صفرا و حصبه و آبله و قوت حال
ملوک و رونق دیوانها و نوشتن مثالهاء سلطانی **سرطان** و چون
بسرطان آید دلیلت بر قوت حال ملوک و سروران و نیکحالی مسافران
و منفعت در صید **اسد** و چون باسد آید دلیلت بر قوت حال
ملوک و سروران در داد و رحمت کوشیدن و کسادی بازارها و قوت
کوها و سلامتی کشتها و ارزانی نرخها و حرارت و صفرا و غلبه خون
در امزجه و قوت حال صرافان و ضرابان و حرارت هوا **سنبله** و چون
بسنبله آید دلیلت بر قوت حال علما و باذکاوتان و رغبت بزرگان
در کسب علوم و دلمشغولی عامه و ارزانی و فراخی حبوبات و خوشی
اهل قلم از سلاطین و رغبت مردم در اعمال و اشغال سلطان
میزان و چون بمیزان آید دلیلت بر اعتدال هوا و جستن بادها

کشتها و بیماری و ارزانی نرخها و قوت

ودوایی بازارها و بسیاری مطعومات و ماکولات و بیماری مختلف
و تفرقه آفت ملوک و سروران **عقرب** و چون بعقرب آید دلیلت
بر خنکی هوا و نم و باران و بی انصافی در خلایق و قوت مفسدان
و بسیاری میوه و شیرینی و آمد شد عساکر و تنزل حال سلاطین
و دارو غکان **قوس** و چون بقوس آید دلیلت بر خنکی و خشکی
هوا و باران و برف و قوت حال ملوک و لشکریان و بزرگان و
نا انصافی خلایق و استکی بازارها و توسط نرخها میل بگرانی **جدی**
و چون بجدی آید دلیلت بر سرماء مفرط و برف و باران و عزت
گوشت و چربی و هیزم و بیدادی ملوک و قوت حال روسا و احشام
و بیماری سروران **دلو** و چون بدلو آید دلیلت بر شدت سرما
و عزت لحوم و دسوم و تنگی و گرانی مطعومات و ماکولات و گندم
و جو و برف و باران و بسته شدن راهها و خرابی ابنیه **حوت**
و چون بحوت آید دلیلت بر تغیر هوا و شکستن سرما و ابرهای تیره
و باد و باران و تگرگ و رعد و برق و سیل و رغبت مردمان باعمال احکام
و حرارت در مزاج و وزرا و بزرگان **احکام زهره در بروج حمل** و چون
زهره بحمل آید دلیلت بر تغیر هوا و زحمت و ملال خواتین و اهل
طرب و نشاط در امرا و لشکریان و باران نافع و ابر و علامات سماوی
و کسادی بازار ابریشمینه **ثور** و چون بثور آید دلیلت بر قوت

حال زنان و رواج بازار مطربان و جستن بادها و صلاح کشت و زرع و ابر
و باران و بسیاری مناکحات و مواصلات و خرمی میان مردم **جوزا**
و چون بجوزا آید دلیلت بر رطوبت هوا و جستن بادهاء خوش و
نشاط خلایق و رواج اکابر دیوانیان و پیشه کاران و قوت حال
اطبا و منجمان و خرید و فروخت اقمشه و البسه و عطریات **سرطان**
و چون بسرطان آید دلیلت بر تغیر هوا و احتمال باران در بعض مواضع
و آفت اشجار و اثمار و زیادتی آبها و بسیاری حیوانات آبی و سلامتی
مسافران **اسد** و چون باسد رسد دلیلت بر اعتدال هوا و عیش و طرب
در سلاطین و حکام و قوت حال خواتین بزرگ و روایی بازار زرگران
و آتش کاران و عزت ستوران و گرانی اقمشه با تکلف **سنبله** و چون
بسنبله آید دلیلت بر نیکی مزروعات و نباتات و میل هوا بخنکی و
تندرستی خلایق و تفرقه زنان و خادمان و کسادی بازار مطرب و عزت
و نشاط در کاتبان و نقاشان **میزان** و چون بمیزان آید دلیلت
بر نیکحالی عامه و تندرستی خلایق و اعتدال هوا و رغبت نمودن
مردم بزنان و قوت حال اهل طرب و خواتین و بسیاری میوه و ریاحین
و خوشحالی شعرا و رواج بازاریان **عقرب** و چون بعقرب آید دلیلت
بر ضعف و دلتنگی زنان و اهل طرب و سرما و باران بی نفع و ملال
عامه و کسادی بازار اقمشه و ابریشمینه و سلامتی مسافران **قوس**

و چون بقوس آید دلیلت بر تری هوا و نشاط در وزرا و سادات و اشراف
و توانگران و ابر و برق و ظهور آتش و هوا و منفعت و فواید در بازار
کابینها و زحمت زنان **جدی** و چون بجدی آید دلیلت بر فساد حال
کشتها و نیکی کشتها و ارزانی مطعومات و ماکولات و بیماریهای
گوناگون و نشاط در روسا و احشام و قوت دهقانان **دلو** و چون بدلو
آید دلیلت بر ابرها و بارانها با قوت و بادهای خنک و بسیاری
و فراخی اطعمه و نشاط صحرانشینان و بیع برده و تگرگ و برف و رواج
بازار دواب **حوت** و چون بحوت آید دلیلت بر قوت حال علما
و اشراف و فسق و بی باکی و سلامتی مسافران دریا و بسیاری جواهر
و کثرت نکاح در اشراف و خرمی و فواید تجار و قوت حال اهل طرب
احکام عطارد در بروج حمل چون عطارد بحمل آید دلیلت بر جستن
بادهاء متفرق و کثرت اخبار متلون و تیزی بازارها خاصه بازار برده
و اسلحه و دواب و رواج آتش کاران و آمد شدن لشکریان و خوف
در اهل قلم **ثور** و چون بثور آید دلیلت بر اعتدال هوا و جستن
بادها و کدورت عام و خواص و طلب از محترفه و نیکی حال نباتات
و مزروعات و خرید و فروخت اقمشه و حیوانات سم شکافته **جوزا**
و چون بجوزا آید دلیلت بر رونق دیوانها و ترقی حال علما و فضلا
و اطبا و منجمان و مستوفیان دیوان و قوت پیشه کاران و بیاعان و اعتدال

هوا وصحت بیماران ورواج بازار کتابت ورسیدن بادها **سرطان** وچون
بسرطان آید دلیلست بر جستن بادها مضطرب وابر وکدورت هوا و
احتمال باران ورعد وبرق وغرق شدن کشتیها وملال وزحمت اهل
قلم وبیماری خاصه در طفلان **اسد** وچون باسد آید دلیلست بر
قوت گرما وجستن بادهاء گرم ورواج کار وزرا واهل قلم وتربیت
یافتن اینطایفه از سلاطین ورواج بازار آتش کاران وخرید وفروخت
موضعات **سنبله** وچون بسنبله آید دلیلست بر قوت حال علما
ودیوانیان واهل محکمه واعتدال هوا ونیکی کشت وزرع ورونق
محترفه وصحت بیماری وخوشی معیشت ورواج کتاب ورونق
شعرا وندما **میزان** وچون بمیزان آید دلیلست بر قوت حال
محترفه وبسیاری اطعمه وداد وعدل حکام وجستن بادهاء معتدل
وخرید وفروخت میان ترازوداران ورواج بازار اقمشه والبسه
ورسیدن اخبار **عقرب** وچون بعقرب آید دلیلست بر جستن
بادهاء مختلف خنک ومکر وفریب در خلایق وناراستی وخیانت
میان مردم وخرید وفروخت اسلحه ودواب واجناس دریابار
قوس وچون بقوس آید دلیلست بر بیماری مختلف ودر انصاف
خلایق وتغیر هوا ومیل مردم بکسب علوم وتنزل حال اهل قلم وعمال
وبیع برده ودواب **جدی** وچون بجدی آید دلیلست بر خنکی

هوا وبر

هوا وبرف وسرما وآهستگی بادها وعزت اطعمه وگوشت وچربی وبیع
برده ودواب ومحاسبه مزارعان **دلو** وچون بدلو آید دلیلست بر رطوبت
هوا وجستن بادهاء خراب کننده وکمی برف وباران وانقلاب حال
عامه وخرید وفروخت عقاقیر ورسیدن اخبار **حوت** وچون بحوت
آید دلیلست بر ضعف حال عمال ومتصرفان واطبا ومنجمان وخنکی
هوا وباد وباران واراجیف وخرید وفروخت اجناس دریابار **احکام
رجعت واستقامت کواکب استقامت زحل** دلیلست بر قوت
حال ارباب خاندانهای قدیم واستقامت حال روسا وانبارداران
وترقی گوشه نشینان واهل قلاع وجبال وعزت حبوبات ومزروعات
صیفی وقوت پیران **رجعت زحل** دلیلست بر ضعف حال خاندانهای
قدیم ومشایخ وزهاد ومتقین وخرابی ابنیه ونقصان در خرید وفروخت
باغ وزمین وملال روسا وصحرانشینان وتوقف وتعطل در امور
ایشان وکسادی بازارها وبیماری وموت پیران **استقامت مشتری**
دلیلست بر قوت حال وزرا وسادات وقضاة وعلما واشراف وترقی
تجار وارباب مناصب وتربیت یافتن از حکام وسلاطین ورواج
دین اسلام ورونق دار القضاة واستقامت حال برزگان وعزت
بعض ماکولات **رجعت مشتری** دلیلست بر فتور وبستگی کارها
وتوقف در امور برزگان وضعف حال سادات ووزرا واشراف

ونقصان تجار وسستی مردم در کارهای خیر وبر ونقص دار الشرع
وتنزل حال فقها ومفتیان **استقامت مریخ** دلیلست بر قوت ومنزلت
لشکریان ورواج بازار اسلحه ودواب وجرات دزدان ومفسدان
وعزت گوشت وچربی ومیل حکام بسواری وشکار ورواج کار آتش
رجعت مریخ دلیلست بر ضعف حال امرا ولشکریان وکسادی بازار
اسلحه ودواب وارزانی مس وروی وگوشت وچربی وگرفتاری
دزدان ومسوکردانی ارباب سلاح وزحمت جراحان وقصابان **استقامت
زهره** دلیلست بر صلاح حال خواتین ورواج ورونق مطربان واهل
طرب وخرمی خلایق وقوت دین اسلام ونیکی اشجار واثمار وعزت
اقمشه وابریشمینه ومناکحات ومواصلات وجمعیت خلایق **رجعت
زهره** دلیلست بر کسادی بازار اقمشه وابریشمینه وپیرایه وعطریات وبیماری
وملال زنان ومطربان ودختران وفروبستگی کارها وقبض خاطر عامه
وباران بی نفع **استقامت عطارد** دلیلست بر قوت حال عمال و
اهل دیوان وتجار ورونق پیشه کاران وراست آمدن معالجات
اطبا ورواج بازار کتابت وخیاطت وخرید وفروخت عقاقیر وادویه
وصحت وایمنی خلایق **رجعت عطارد** دلیلست بر کسادی بازارها
خاصه بازار کتاب وضعف حال اهل دیوان وعلما وشعرا واطبا وجستن
بادها وبیماری اطفال واراجیف وزحمت محترفه **احکام شرف وهبوط کواکب**

شرف زحل

شرف زحل دلیلست بر قوت حال ملوک قدیم وترقی روسا وصحرانشینان
واهل قلاع وجبال ونیکی کشت وزرع وگشاده شدن کارها وفراخی
معیشت وبسیاری اطعمه وسلامتی مشایخ وگوشه نشینان ورواج
بازار ستور وقوت پیران وارباب بیوتات قدیم **هبوط زحل** دلیلست
بر ضعف حال ملوک قدیم وتفرقه وتنزل روسا وصحرانشینان ونقصان
کشت وزرع وبیماری از سودا واعراض دراز کشنده مثل سل ودق و
هلاک ستوران وبردگان وعزت حبوبات وضعف پیران وزحمت
کاروانیان وتفرقه در اقلیم اول **شرف مشتری** دلیلست بر رفعت و
منزلت وقوت حال وزرا وقضاة واعیان وارباب مناصب و
تربیت یافتن اینطایفه از سلاطین وروایی بازارها ومنفعت تجار
وآسانی معیشت وبسیاری زر وسیم وترقی حال سادات وعلما ورونق
مساجد ومدارس وایمنی وخیرات وصدقات **هبوط مشتری**
دلیلست بر ضعف وتنزل حال اینطایفه که در شرف یاد کردیم وضعف
وتنزل حال اینطایفه که در شرف مثل وزرا وقضاة وارباب مناصب
وخیانت عدول وضعف دار الشرع ونقصان در بارگاهها وآفت
حبوبات ونوشتن فتویها به تزویر وتوقف در مهمات برزگان
وبی باکی علما وفقها **شرف مریخ** دلیلست بر قوت حال امرا ولشکریان
وداروغگان وتربیت یافتن اینطایفه از سلاطین ومیل مردم بفسق

وفجور وكارهای ناشايست وعزت كوشت وچربي وروايي بازار اسلحه ودوا
وميل حكام بسواري وجهانكيري ورواج بازار مينه وآتش كاران هبوط مريخ
دليلست بضعف حال امرا ولشكريان ووهم وهراس در مردم وعزل
داروغكان وزحمت مفسدان وكرفتاري دزدان وزحمت راهداران
وصرهنكان وكسادي بازار اسلحه ودواب وارزاني كوشت وچربي
وقتلهاي ناحق وفساد خون در امزجه شرف آفتاب دليلست بر زيادة
شدن رفعت ومنزلت وافزوني ملك ودولت سلاطين وحكام
وزيادتي خلايق ودرداد وعدل كوشيدن واعتدال هوا ورفعت
يافتن بزركان وسروران واستقامت حال خلايق وايمني ورونق
دار الضرب وجمعيت مردم در اقليم چهارم هبوط آفتاب دليلست
بر تنزل وتزلزل حال ملوك وسروران وبزركان هر قومي وكسادي
بازارها وبيدادي وجور ازحكام وخنكي هوا وارزاني اسب وكسادي
بازار صرافان وضرابان وارزاني طلا وياقوت وزحمت آتش كاران
وبيماري در معارف شرف زهره دليلست بر قوت حال خواتين
ومطربان وخوانيد سرايان وبسياري لهو ولعب وطرب در مردم وصحت
بيماران ونكاح بستن دختران ومهمانيها وسورها وسلامتي اشجار
واثمار ورواج بازار اقمشه وابريشمينه هبوط زهره دليلست بر بيماري
وتفرقه زنان ودختران ومطربان وضعف دين اسلام وبسياري فسق

وفجور وكسادي بازار اقمشه وعطريات وآفت اشجار واثمار وتنكي وقبض
ميان مردم شرف عطارد دليلست بر رونق دواوين وقوت حال مسافران
وعمال واهل قلم وعلما وفضلا ومنجمان واطبا وميل مردم بحكيات ومعقولات
ورواج بازار كتابت ورونق كار پيشه كاران وخبر خوش هبوط عطارد
دليلست بر ضعف ونكبت وزرا وديوانيان واهل قلم وبهتان وآراجيف
ومكر ودروغ در مردم وميل شعرا بهجا كردن ورسوا شدن خيانت عدول
ومتصرفان وتباهي حال مفسدان وغمازان وبدي هوا وبيماريها كوناكون
خاصه در طفلان شرف قمر دليلست بر نيكوئي حال عامه وشفقت وتربيت
از ملوك وحكام وقوت حال پيكان ورسولان ونيك برآمدن كارها
وسلامتي مسافران وخوشحالي زنان وطفلان ورواج ابكاران وشيره
فروشان هبوط قمر دليلست بر تشويش وتفرقه ميان عامه وكفت وكوي
در بازارها وفرو بستكي كارها ودرازي وزن وبيماري زنان وطفلان
وبدحالي مسافران وخرابي وفرو رفتن بي نفع وخوف از لشكريان واراجيف
وباران در زمستان احكام وبال كواكب وبال زحل دليلست بر دلتنكي
وخشكي وغمناكي ودردمندي ميان اكثر خلايق خاصه خاندانهاي
قديم ومزارعان وصحرانشينان وسركرداني احشام وقلعه داران وارزاني
حبوبات وضعف پيران وكوشه نشينان وبال مشتري دليلست
بر ضعف حال وزرا وسادات وقضاة ومعارف وتجار وبيماري بزركان

وبي رونقي دار الاحتساب وناراستي در محكمه واهل فتوي وارزاني
حبوبات وتنزل كار علما وفقها وبال مريخ دليلست بر بيماري وتنزل
حال حكام وامرا ولشكريان وسركردان اهل سلاح وكرفتاري
دزدان وشريران وفتنه وعداوت ميان امرا وقتلهاي نهاني
وظلم وبيداد از لشكريان وكسادي بازار اسلحه وبال آفتاب دليلست
بر آفت ملوك وحكام وبيماري وتنزل حال بزركان وسروران
وكسادي بازارها وظلم وجور از حكام وتغير هوا وآفت زر ومعدنيات
ومردن اسبان وزدن درهم قلب كيميا و تفرقه صرافان وضرابان
وبال زهره دليلست بر بيماري وضعف حال خواتين ومطربان وخواجه
سرايان وكسادي بازار پيرايه والبسه وابريشمينه وعطريات وآفت
اشجار واثمار وتنكدلي خلايق وارزاني پنبه وبال عطارد دليلست
بر نكبت وضعف حال عمال واهل قلم وديوانيان واخبار دروغ و
جستن بادها مختلف وخطا در معالجات وتدبيرات وبيماري
عامه وفرو بستكي كارها وناروايي پيشه كاران وبال قمر دليلست بر ملال
وبيماري عامه وفساد حيوانات آبي وسركرداني پيكان ونقصان
آبها وتفرقه مسافران وزحمت زنان ودختران احكام كواكب
سبعه در خانهاي دوازده كانه طالع مولود زحل در طالع چون
زحل در طالع مولود باشد مولود با بزركان مخالطت كند وجاه وحرمت

او فزون كردد وليكن بددل باشد وانجاي بجاي نقل كند وان
چهارپايان زيان بيند واز فرزندان دلتنكي برد ودر آخر عمر بود ودر
آخر عمر كوشه بكيرد زحل در دوم طالع چون كسي را زحل در دوم طالع
بود زراعت وتجارت كند وكاه كاه دست تنكي كشد واز سبب قرض غم برد
واز ضماني ملال يابد ودفينه نهد ومال بيموقع خرج كند وهرچند بزرگتر
كردد احوالش بهتر شود زحل در سيوم دوستان وبرادران با او
دشمني ورزند اما ظفر او را بود ونقل وتحويل كند وعلتي بوي
رسد واز خويشان غم بيند ومال خود را بهر كس نفقه كند وبر قومي
مهتري كند ودانش آموزد زحل در چهارم از احوال ناديدن ونا
شنيدن خبر دهد وكارهاي پسنديده كند ودوستان نيكوئي كويند
واز جائي كه نداند زحمتي بوي رسد واكر زحل خداوند چهارم بود ميان
او وپدر وبرادران جدائي افتد واز دفينه خرم شود زحل در پنجم
متفكر واندیشه ناك بود وبناها نهد وبناها عمارت كند ودخلش
فزون كردد واز جهة فرزندان غم برد واكثر اوقات مغبون ومقبوض
باشد واز عشق بازي وي را نقصان وملال رسد زحل در ششم در
كارها پشيماني بسيار برد وبعضي از مالش بزيان آيد ورنج بسيار
كشد واز جهة بندكان غم برد واز ضماني وسفر نقصان بيند اما
از بندكان نفع يابد زحل در هفتم درويش بود وفرزند انش اندك بود

رسد وازجانب سخنان بد شنود وکار او را ناپسندیده دارند ونکاح کم کند وانچه کند ازان ملال وزحمت بیند وبدتر آن بود که زحل دران خانه غریب بود **زحل در هشتم** منازعت بسیار کند ودشمنش بمیرد ومیان او وخویشان وحشت افتد وکارهای بد کند ودر غربت منفعت بیند واز تجارت ودوستان فایده یابد واز میراث خرم شود **زحل در نهم** در علم نجوم وفلسفه جهد نماید وخوابهای درشت بیند ومیان او وزنان خصومت افتد وسفر کند ومالش بوجهی ناپسندیده تلف شود ووهم ووسواس بر وغالب باشد **زحل در دهم** با مهتران مخالطت کند وصید دوست دارد وبدنش را از آهن زحمتی رسد یا از جایی بیفتد اما بسلامت بماند واز زراعت وعمارت نفع یابد واگر سعدی باو ناظر باشد در همه احوال ترقی کند **زحل در یازدهم** لهو وطرب دوست دارد وزمین وآب واملاک بدست آرد وتوانگر شود وجمعی دوستان بروی حسد برند ودر بند دشمنی ونقصان باشد واگر سعدی باو ناظر باشد بزرگ ومشهور گردد **زحل در دوازدهم** بر دشمن ظفر یابد واز مال وخدمتکاران زیان بیند ودروغگوی بود ودر هر کاری که شروع کند تمام نکرده دو در کارها پشیمانی برد وبا زنان مخالفت افتد ودر آخر عمر کارش نیکو بود **احکام مشتری در بیوت طالع مشتری در طالع** چون کسی را مشتری در طالع باشد زندگانی

بمراد کند راند وخوش خوی بود وبا بزرگان واشراف مخالطت کند ومال ومرتبه او زیاده شود وبا مردم غریب پیوند کند وکارهای پسندیده کند واز خویشان وبرادران بمرتبه بگذرد **مشتری در دوم طالع** بهرچه امید بندد مراد یابد واز تجارت وبنده وپرستار نفع یابد وبا وزرا وسادات واشراف مخالطت کند ومال بسیار بدست آورد وکریم وبخشنده بود واگر مشتری در بیخانه مسعود بود **مشتری در سوم** در دین وصلاح کوشد وحکیم مزاج بود وکارها نیکو کند ونیک نام بود وبا برادران وخویشان مهتری یابد وسخن حق گوید وامین وصاحب دیانت وباوقار باشد **مشتری در چهارم** از جای پنهان چیزی بوی رسد واز عمارت وزراعت وتجارت نفع یابد وکارهای نیکو کند ودر اکثر اوقات کارش بمراد باشد ومعزز ومحترم بود واز پدر واجداد نفع یابد **مشتری در پنجم** مالش بیفزاید واز فرزندان خرمی بیند واز تحفه وهدیه خرم شود اما ناگاه از جانب فرزندان زحمتی بوی رسد ودشمنان وی را آفت رسد وخبر پیغمبران وزاهدان گوید **مشتری در ششم** شوریده احوال بود واسلحه را دوست دارد واز زنان وفرزندان دلتنگ چند ومال مادر بزیان آورد واز مال پدر بهره مند گردد وزحمتی که رسد کند بخیر وآسانی بگذرد **مشتری در هفتم طالع** زنی بلند قد کند

وآبستن بسیار گردد اما فرزند کمتر بماند ودوستان زیادت کردند ودشمنان مقهور شوند وتباه شوند واگر مشتری درین خانه بود بد حال بود میان او وزنان مخالفت افتد **مشتری در هشتم** از کار مردگان ومتروکات فایده بیند واندوه وغم برد وبرادر دروغ بسیار بندد وسخن بد گوید ودروغ گوی بود ومالش بوسیله زنان وخصمان تلف شود **مشتری در نهم** سفر بسیار کند وفایده تمام یابد ودر غربت بنا نهد وبا بزرگان مخالطت کند ودرست اعتقاد ودیندار بود وسخنش مقبول بود ودر علم ظاهر کوشد واگر مشتری درین خانه غریب بود خوابهای آشفته بیند **مشتری در دهم** با بزرگان ومعارف مخالطت کند ومهتری یابد اما نقصان در مالش واقع شود وزمین واملاک واسباب بدست آورد از شرکت فایده بیند ومشهور گردد وبزرگ همت بود **مشتری در یازدهم** از دوستان خرم شود وبرادر دوست بکجهت بسیار باشد وزن کند وفرزندش آید واز هدیه وتحفه خرم شود ومال بدست آورد وبا بزرگان مخالطت کند واز بیماری زود صحت یابد **مشتری در دوازدهم** بعضی با وی دشمنی کنند وبزرگان در بند قصد او باشند اما ظفر نیابند وخرجش از دخل زیاده بود وسفر درازش واقع شود وغم بسیار برد واز صحبت معارف واشراف محترز بود **احکام مریخ در بیوت طالع مریخ در طالع** چون

کسی را مریخ در طالع بود از آتش یا از آهن آفتی بوی رسد وبا مردم بی ادبی منازعت کند وبی دیانت باشد وبا زنان خصومت کند ونقل وتحویلش واقع شود **مریخ در دوم** میان بزرگان عمر کند وخصومت اندازد ومال به بیهوده تلف کند وانده وهگین باشد که دزد بروی افتد وباعمال واشتغال حقیر قیام نماید وبا مردم لشکری شریر مخالطت کند **مریخ در سوم** بخویشتن معجب بود ومیان او وبرادران وخویشان سختی وخصومت رود وحیلت ومکر بسیار کند ونیز بی بزرگان کند وسفر کند اما فایده کمتر بیند **مریخ در چهارم** علتی یا جراحتی بوی رسد واز جایی بیفتد واز سباع زحمتی بوی رسد ومالش بزیان شود واز دوستان دلتنگی برد واز اعمال واشتغال نقصان بیند وخصومت ورزد **مریخ در پنجم** از جهه فرزندان غمی بوی رسد وعلتی از جراحت پیدا کند وفرزندانش بیماری وجراحت کند وبا اهل خویش بدی کند ودرون کار بد کند اما از تجارت سود کند **مریخ در ششم** از جایگاهی بیفتد وعلتی پیدا کند واز بنده وخدمتکار نفع یابد اما گاه گاهی از ایشان اکثر ورت بیند وبیماری سخت پیدا کند از حرارت وجراحت وغلبه خون وبا مردم مفسد صحبت دارد ومخالطت کند **مریخ در هفتم طالع** در کارها پشیمانی برد ومتفکر واندیشناک بود واز آتش بیم بود که زحمت بیند وبا زن وفرزند منازعت کند واز

دزد بیم بود و سفر کند و از دوستان نیکی بیند و از خویشان **مریخ در هشتم**
رنج و تعب بسیار کند و منازعت کند و دشمنش بسیار باشد اما ظفر او را
بود و از آتش یا آهن زیانی بوی رسد و بکارهای ناپسندیده قیام نماید
و دروغ گوید و قرآنهای صعبش روی نماید **مریخ در نهم** نقل و تحویل
بی‌فایده بسیار کند و تیز خشم و تند مزاج بود و از تجارت نفع کند
و بر دشمن فیروز گردد و با درویشان مکرمت کند و در اعتقادش
نقصان و خللی باشد **مریخ در دهم** با امرا و لشکریان مخالطت کند
و باعمال و اشتغال حکام مشغول و اهل و بیت او را مکروهی رسد و
مایل بود بصحبت زنان و کارهای ناپسندیده و خصومت بسیار
کند و معجب و متکبر بود **مریخ در یازدهم** مال بسیار بدست آورد و از
زنان خرم شود و از تجارت سود بیند و دوستی با سپاهیان کند
و باعمال سلطانی مشغول شود و از خویشان هزیمت برد و در کارها
مجد و ساعی باشند **مریخ در دوازدهم** خصومت بسیار کند و اکثر
ظفر یابد و از جهت بندگان غم برد و در طلب تربیت و شهرت بود و در
بند آید و از زحمت مردم باشد و سخت سخن باشد و در نظر مردم
با هیبت بود **احکام آفتاب در بیوت طالع آفتاب در طالع**
چون آفتاب در طالع کسی باشد بر قومی فرمان دهد و قدرش
فزون گردد و از عمل ملوک و حکام و نفع یابد و معروف و مشهور

کرده

کردد و اگر آفتاب را در آن خانه قوتی بود بنا و عمارت کند اما بروی
دروغ و تهمت بندند و تعب کشد و سفر کند **آفتاب در دوم**
طالع غماز و پر مدر بود و جراحتی و آفتی بوی رسد و در چشم یا در
شکم یا از جایی بیفتد و از بزرگان او را مکروهی رسد و مال در وجه
خیر صرف کند و شهوت دوست دارد **آفتاب در سوم طالع** مردم
سخن و قول او را بپذیرند و از جهت زنان غم برند و با بزرگان
منازعت کند و کارهای نیک بدست او بر آید و برادران و خویشان
بزرگی کند **آفتاب در چهارم طالع** عمارت بسیار کند و با بزرگان
مخالطت کند و از زن و فرزند خرم گردد و بعض خویشان او را مکروهی
رسد و کار و احوال او پسندیده بود و بلند همت بود **آفتاب در**
پنجم بزرگان او را گرامی دارند و قدرش بیفزاید و فرزندانش را مکروهی
رسد و تا آفتاب در پنجم خانه بود کارش بهتر گردد و از حکام هدیه و تحفه
یابد **آفتاب در ششم** خشم بسیار گیرد و عقلش نقصان کند و علت
در سر و دماغ آرد و قدرش بیفزاید و زنان را دوست دارد و اگر آفتاب
در ششم خانه منحوس بود علت بسیار پیدا کند و از وی دزدی کند و
اندیشه ناک بود و خصومت ورزد **آفتاب در هشتم** از بلندی
یا چهارپایی بیفتد و درد دل پیدا کند و سفر کند و در راه تفرقه
چند و آفتی بوی رسد و بیماری کند و خوف بسیار داشته باشد

آفتاب در هفتم [illegible]

و از بیماری بد رنج برد **آفتاب در نهم** بزرگان او را گرامی دارند و از
سفر و غربت فایده یابد و بنا و عمارت کند و از اقربا کراهیت بیند و
بر دشمنان ظفر یابد و درست اعتقاد بود و در کارها مجد باشد
آفتاب در دهم قدرش بیفزاید و با بزرگان دوستی کند و نیکویی
یابد و کارهای پسندیده کند و معروف و مشهور گردد و بزرگی و حکومت
طلبد و اگر آفتاب خوشحال بود بر قومی مهتری کند **آفتاب در**
یازدهم از زن و فرزند و برادر و خواهر خرم گردد و بضبط مال
و اسباب مشغول بود و از دوستان خرمی بیند و بهرچه امید بندد
حاصل شود و با وی بزرگان دوستی و شفقت نمایند **آفتاب در**
دوازدهم از جراحت و آتش مکروهی یابد و از مادر و پدر منفعت
بیند و خدمتگاری کند و از بندگان فایده بیند و از دشمنان مخوف
بود و در خصومت مغلوب بود و بزرگان قصد وی کنند **احکام**
زهره در بیوت طالع زهره در طالع چون کسی را زهره در طالع بود
خواتین بزرگ دوست وی شوند و جامها با زینت خرد و بپوشد و باده
خورد و پیوسته خرم باشد و منازعت کم کند و با مردم بلطف و مدارا گذراند
و رحیم دل بود **زهره در دوم طالع** مال خود را از زیان کند و سخاوت دوست
دارد و بتجارت مشغول شود و سخنان دروغ گوید و زنی را فریب دهد
و با مردم مختلط بود و کاری کند که با فتنه و عطریات تعلق داشته باشد

زهره در سوم قدرش فزون گردد و خرم بود و کتاب و اسباب آن
و علم نجوم دوست دارد و دوستانش بسیار بود و ضیاع و عقار بدست
آورد و از خواهران منفعت بیند **زهره در چهارم** باغ و بستان بدست
آورد و با مردم مختلط بود و از خویشان غم بیند و نقل و تحویل کند
و فرمان بردار مادر بود و عاقبت کارش پسندیده بود و پسندیده
اخلاق باشد **زهره در پنجم** از تجارت سود کند و از جانب زنان
تحفه و هدیه یابد و بفرزندان خرم شود و با غریبان مخالطت کند
و اگر زهره بد حال بود از زنان و محبوسان نقصان و ملال بیند
زهره در ششم با دوستان و اقربا منازعت کند و بنکاح راغب بود
و از جهت زنان غم برد و علتی در سر پیدا کند و با کنیزان و زیردستان
مخالطت کند و صحبت دارد **زهره در هفتم** کار زنان و فرزندانش
مختلف بود و زنش بیمار بود و بخیل بود و دروغ بسیار گوید و سوگند
بر و غالب بود و بر وی تهمت بندد و مایل بود بنکاح کردن
و از میراث نفع بیند **زهره در هشتم** جراحت بسیار کند و اندو
گین بود و مجامعت بسیار کند و با دوستان و خویشان زهد ورزد
و بد دل بود و شراب بسیار خورد و چنان نماید که باشد و از میراث
و دفینه بهره یابد اما تلف کند و رحیم دل بود و از مال زنان نفع
یابد **زهره در نهم** از جهت علم رنج و تعب برد و خوابهای گوناگون

بیند وسفر کند ومالش ضایع کردد ولیکن عاقبت نفع بیند وخوش
خلق وسبکروح ودرست اعتقاد وخوابها که بیند اغلب راست باشد
زهره در دهم قدر وعزتش بیفزاید وشهوت دوست دارد وکارهای
پسندیده کند وقومی ازوی خرم شوند وبزرکان ویرا دوست دارند
وبا اهل وبیت ودوستان نیکویی کند وازمادر خرمی وفایده بیند زهره
در یازدهم قدر وحشمت ومال ومنفعت او افزون کردد وخادمان
بسیارش باشد ودوستان صادق بدست آورد وهرچه امید بندد
باسانی بدست آید وبا هرکه منازعت کند ظفر یابد وزینت وتکلف
دوست دارد زهره در دوازدهم ازجهت مال وزن وفرزند غم برد وکار
پنهانی کند وسفر او دراز باشد وعلتی در انکشت پیدا کند واندرد
چشم در خطر باشد وبا زنان خصومت ورزد ومردم بسبب زنان بروی
دشمن شوند وازچهارپای نفع بیند احکام عطارد در بیوت طالع
عطارد در طالع با حکما وشعرا واهل قلم مصاحبت کند وازعلوم بهره
مند بود وازتجارت سود وتیز ذهن وفصیح باشد ونامه وخبر بسیار
باو رسد وعلتی در سر پیدا کند ونقل وتحویلش واقع شود وکارهای
باریک عطارد در دوم بسیار کوید وخطهای بر تزویر نویسد وازپیشه
کاری وصنعت معاش کذراند وازجهة فرزند نفع نبیند وغم برد
وبزرکان او را کرامی دارند وازخرید وفروخت نفع یابد وتجارت کند

واکر عطارد درین خانه خوشحال بود ازان نفع یابد عطارد در سوم
ازعلم احکام نجوم بهره مند باشد وازشرکت سود کند وبا بزرکان وعلما
مصاحبت کند وسخنان صواب کوید وازجایی بشنود وکس را ند
چند هوا امیدی که داشته باشد حاصل شود وبا اقربا مکر وتزویر کنند
عطارد در چهارم خصومت ورزد ومیان او وپدر وبرادران
بفساد انجامد وبیماریهای پنهانی پیدا کند وصنعتهای مختلف
آموزد وازعمارت فایده بیند وباعمال واشغال دیوانی قیام نماید
عطارد در پنجم ازهدیه وتجارت فایده یابد ونجوم وهندسه
بیاموزد وقدرش فزون کردد وبا زنان مخالطت کند وبر دشمنان
ظفر یابد وبا مادر وپدر نیکی کند وبا شعرا وندما مصاحب شود
عطارد در ششم در چشم علتی پیدا کند وازکوش وکلو زحمت بیند
وازوی دزدی کند ومعجب بود وسوکند دروغ بسیار خورد واز
خرید وفروخت نفع یابد وازخدمتکاران ملال وزحمت یابد
عطارد در هفتم قدر وعلمش فزون کردد وصاحب رای وتدبیر
بود وبا زنان منازعت کند ومخالطت با کنیزان وغلامان کند
وخشم کین بود وازان سبب زحمت بیند وازشرکت سود کند
عطارد در هشتم علت وزحمت بسیار برسد ومرض در سر ودماغ پیدا
کند ودر کارها فیروز باشد ودر سلاح کوشد وسخن مردم بازکوید

وفکر واندیشه ووهم بروی غالب بود وازچهارپای فایده بیند عطارد
در نهم میان او ومصاحبان ودوستان اکثر اوقات کفت وکوی کند
وبیشتر اوقات دست تنک بود اما محتمل که چیزی یابد وازفرزندان
نفع بیند وبا بزرکان مخالطت کند وتجارت وچیزهای نو بدست آورد
عطارد در دهم خرد وعلمش بیفزاید وازدوستان خرمی ومنفعت بیند
وعلم بی شواری آموزد وبر دشمن ظفر یابد ومجامعت بسیار کند وخوش
سخن ولطیف طبع بود وازکار دیوان فایده بیند عطارد در یازدهم
بزرکان او را کرامی دارند وسعادتمند بود ومالش فزون وازخرید
وفروخت نفع بیند وبا علما واهل قلم دوستی کند وخوش ذهن
وفصیح بود وازسفر وتجارت نفع بیند عطارد در دوازدهم
ازوی افعال بد صادر شود وبا دروغکویان ومفسدان مخالطت
کند وازخرید وفروخت زیان بیند وبا دشمنان بمکر وحیلت کذراند
وازاعمال دیوانی نقصانی بوی رسد احکام قمر در بیوت طالع
قمر در طالع ازباغ وزمین نفع یابد وازتجارت سود کند ومجادله
ومناظره بسیار کند وبا بزرکان مخالطت کند ونقل وتحویل وسفر کند
وازان منفعت بیند ودر کارها سریع ومتغلب وکارش بریک
نهج نباشد واکثر اوقات خرم بود قمر در دوم ازجهت مال وخدمتکاران
وشاکردان غم بیند وهرچه ضایع کند زود باز آید ودر کارها بدعزت

کند وازخویشان ملال بیند وازکاری که باب وزمین تعلق داشته
باشد دور نکار کذراند قمر در سوم خبرها کوید ورسولی کند وبا مردم
استهزا کند وازکشت وزرع فایده یابد وسفر وحرکت بسیار کند ودر
هرکار شروع کند بدست آورد وتجارت کردن ویرا مناسب بود و
خوابهای سهمکین بیند قمر در چهارم بیشتر اوقات اندوهکین و
غمکین بود وازمصاحبت بزرکان نفع یابد ومیان او وپدر مخالفت
افتد واحوالش هرچند روز بنوعی کذرد ونقل وتحویل بسیار کند
وآب وزمین بدست آورد قمر در پنجم ازجانب فرزندان خرم شود
وهدیه وتحفه یابد وخوابهای مختلف بیند وازتجارت وخرید وفروخت
فایده بیند وازدست رفته باز بدست آید وبا زنان واطفال مصاحبت
کند ومزاج ولهو دوست دارد قمر در ششم بخویش معجب بود ودر
بدی کردن بی باک بود ودر پایش علتی پیدا شود وازسفر سود بیند
وازبندکان وزیردستان نفع یابد وازخرید وفروخت چهارپایان
سود بیند ورطوبت مزاج در بیماری او اغلب بود قمر در هفتم میان
او وپدر مخالفت افتد وازخبرها خرم شود وخوابهای پریشان بیند واز
سفر وتجارت فایده بیند وبا هرکه خصومت کند اغلب غالب کردد
ومایل باشد بنکاح وشهوت دوست دارد قمر در هشتم خواری
ومذلت وغم بیند ومحتاج مردم بود وخبرهای خوش شنود وازخصومت

کردن پریشانی کند و کارهای قدیم طلب کند و از میراث خرم شود و قرابتهای سخت
باساتی کند رابند **قمر در نهم** خبر آورد و رسولی کند و با بزرگان مخالطت کند
و تلف شده و از دست رفته باز یابد و سفر کند و با مردم غریب عهد و پیوند
کند و بیشتر اوقات در تردد باشد و خوابهای پریشان بیند **قمر در دهم**
قدر و منزلت او افزون گردد و دولتمند بود و تجارت کند و از زنان و فرزندان
خرمی بیند و از تزویج و نکاح ترقی کند و از آمد شد و شغل و عمل بزرگان
نفع و فایده یابد و از جانب مادر تمتع و فایده بیند **قمر در یازدهم** از سفر
و تجارت نفع و فایده یابد و از جانب دوستان بیارش بود و با اکثر مردم
مختلط باشد و از دوستان و خواتین امیدش بر آید و در غربت متوطن
شود و تلف شده بزودی باز بدست آورد **قمر در دوازدهم** غم و تفرقه
بیار آورد و از دشمنان ملال و زحمت بیند و با مردم خرد و دوستان
خصومت کند و اکثر اوقات غمگین بود مادرش را مکروهی رسد و از
جانب زنان زحمت بیند و از چهار پایان نقصان یابد **احکام راس
در بیوت طالع راس در طالع** با بزرگان و مردم صالح مصاحبت
کند و از نکاح خرمی بیند و بخیرات و طاعات مایل باشد و با عمال و نشست
بندیده و اشتغال نماید و گوشه گیرد و مردم بد و معتقد گردند و از حرام خوردن
و مال شبهه محترز باشد **راس در دوم** در همه کارها صلاح کند
و ممیز باشد و نفقه بسیار کند و مال بمحل خود صرف کند و از کسب حلال

روزی مند بود و با دوستان منازعت کند و با مردم صالح فقیه مصاحب
باشد و از مال حرام محترز باشد و مال در راه حق صرف کند **راس در سوم**
بر برادران و اقربا و اهل بیت مهتری کند و ایشان را نعمت دهد و مدد
کند و کارها را بصواب دید عقل و خرد کند و در آخر عمر احوالش بهتر
باشد و از سفر نفع بیند و متقی و پرهیزکار بود و جمعی بروی حسد برند
و نیکخواه مردم باشد **راس در چهارم** قدر و منزلتش بیفزاید و نقل
و تحویلش واقع شود و از ضیاع و عقار فایده و نفع بیند و بر دشمن
ظفر یابد و مردم صالح زاهد را در مقام راه دهد و دوستی کند ولیکن
در مالش نقصان و زیانی رسد و در معموری مقام و عاقبت کارش
بصلاح باشد **راس در پنجم** دوستان بیارش پیدا شوند و بزرگی
یابد و از هدیه و تحفه و خبرهای خرم شود و جمعی با وی خصومت کنند
اما عاقبت بصلاح انجامد و صاحب فرزندان شود و اما یکی از
فرزندان او مکروهی رسد و از بی باکی و افعال بد محترز باشد
راس در ششم کارش بر بیت نهج نباشد و از حالی بحالی گردد و نقل
و تحویل کند و از بندیها بیفتد و از جانب شاگردان و خدمتکاران
زحمت بیند و از چهار پایان نفع بیند و بیماری صعب پیدا کند
اما عاقبت خیر باشد و از دفینه خرم شود **راس در هفتم** از بعض
زنان خرمی بیند و از بعض دیگر اندوهگین شود و نکاح با اهل

صلاح و مشایخ کند و از بزرگان فایده بیند و مادرش را مکروهی
رسد و در مالش نقصانی واقع شود و با خصمان مدارا کند را بند
و جمعی بروی حسد برند **راس در هشتم** سفر کند و تعب و زحمت بیار
برد و از هر نوع علت پیدا کند و از کید دشمنان کراهیت بیند و با عمال
و اشغال پسندیده اشتغال نماید و از بی باکی و کارهای ناپسندیده
مجتنب باشد و محتمل که از میراثی یا مال زنی نفع بیند **راس در نهم**
از سفر و غربت فایده یابد و خدمتکارش زیاده گردد و سخنش مقبول
بود و در کارها متوسط باشد و پاک اعتقاد و صالح بود و سفر مکرر اختیار
کند و خوابها راست بیند و در علوم ظاهر کوشد **راس در دهم**
مال و نام نیک حاصل کند و املاک بدست آورد و بکاری مشغول
شود که بر جمعی حکومت کند و بر دشمنان مظفر و منصور گردد
و با بزرگان اختلاط کند و معروف و مشهور گردد و معجب و خود
پسند باشد **راس در یازدهم** بناها نهد و ملک و زمین بدست آورد و اکثر
اوقات کارش نیک بود و با هر که منازعت کند ظفر یابد و دوستی
و مصاحبت با صلحا و فقها کند و امیدش حاصل شود و در بند نام
و ناموس بود و شهرت طلبد **راس در دوازدهم** خصومت ورزد
و با دشمنان معارضه و مجادله کند و از چهار پایان فایده یابد و عاقبت
دشمنان دوست شوند و در اعتقادش خللی و نقصانی باشد و اندیشهای

باطل در خاطر آورد و از چهار پای نفع بیند **احکام ذنب در بیوت
طالع ذنب در طالع** مال بزیان آورد و بی سببی غم برد و قومی بر
وی حسد برند و تهمت بندند و از آن نقصان و ملال بیند و
بیعرض گردد و مفسد و بد طبع و دروغگوی بود و چشمش را زحمتی
رسد و تدبیرها ناپسندیده کند و محیل و فریبنده و اندرون دار
باشد **ذنب در دوم طالع** از وی دزدی کند و مالش تلف شود
و بتحقیق باز دست آورد و ممسک بود و مال بیموقع خرج کند و با عمال
ناپسندیده قیام نماید و با مردم سفله خاین مصاحبت کند و اکثر اوقات
تنک دست بود حریص و حسود باشد و از احوال خود راضی نباشد
ذنب در سیوم از برادران و خواهران و خویشان و اتباع نقصان
و ملال بیند و از ایشان در همه احوال فروتر بود و با مردم مفسد
نشست و خواست کند و از نقل و تحویل و سفر نقصان بیند و در
کارها پشیمانی برد و بر گذشته تاسف خورد و متحیر و متفکر باشد
ذنب در چهارم بیماریهای صعب کند و اکثر اوقات بواسطه مقام
و املاک محزون و مغبون باشد و از ضیاع و عقار نقصان بیند و
از پدر دور افتد و مخالف او شود و اندیشهای باطل کند و بدگوی
و غیبت کننده باشد و کار و شغلش پریشان و تباه باشد **ذنب در
پنجم** از جانب فرزندان و دوستان مضرت بیند و خبرهای دروغ

کوید ومشتبازی کند وبدان سبب در قید وتفرقه افتد واکثر اوقات
مقبوض باشد امّا از بزرکان وشاکردان نفع یابد واز مردم دون
سفله تحقیر وصغیر رسد **ذنب در ششم** علتی درجایکاهی پیدا کند وبیماریهای
سودایی بسیار کشد وبندکان وزیردستان ازوی بکریزند ومالش ببرند
ودروغ کوی بود واز عارضه نفسانی ودشمنان زحمت بیند امّا اقرانهای
سخت باسانی کذرد **ذنب در هفتم** بازنانی بد اصل حقیر صحبت
دارد وجمع شود وازان جهت غم وتفرقه بیند وپشیمانی برد واز شرکت
نقصان وملال بیند وفرزند از آفتی رسد وانکه خدایی راضی
نباشد واز خصومت کردن زحمت وتفرقه یابد واهل بیت را آفت رسد
ذنب در هشتم آفتی رسد که بیم هلاک بود وبکار ذلیل دنی مشهور
کردد ومفسد وغمّاز بود وآنچه نماید غیر آن بود وبدخوی وبدخلق باشد
واز قید وبند مخوف ومنهزم باشد ودر مالش نقصانی واقع شود
ذنب در نهم سفر کند وملال یابد ودر راه از دزدان نقصان وزحمت
بیند ودر طاعت کاهل بود وخوابهای آشفته بیند ومذهبی خاص
داشته باشد وبی باک بود ودر کارها پشیمانی برد ومتفکر واندیشناک
بود **ذنب در دهم** مالش تلف شود وبدنام کردد وباعمال ناپسندیده
قیام نماید واز بزرکان مخوف ومنهزم بود وملال یابد از عمل بزرکان
در قید وبند افتد واعمال واشغال وی بادونان وبد اصلان بود ومفسد

طبع بود **ذنب در یازدهم** با مردم خصومت ورزد ودوستی با مردم
دون وسفله کند واز صحبت بزرکان محترز باشد وسخن چین وغمّاز
باشد وکس را برو اعتماد نباشد وبهرچه امید بندد دران نقصان
بیند ودر کارها تنزل کند **ذنب در دوازدهم** از دشمنان مکروهی رسد
ومقبوض ومغبون باشد واز چهارپایان نقصان بیند وفکر واندیشهای
باطل کند وبروی حسد برند ودشمنانش اکثر مردم مفسد وبد اصل باشند
محرم نامه روز یکشنبه اکر اول محرم باشد سال نیک بود وبادها سخت
جهد وبعض مزروعات را آفت رسد وبیماریهای مختلف بسیار بود امّا
اغلب بخیر کذرد وشیرینی متوسط بود ودر مغرب زمین میان ملوک محاربه
ومقاتله بسیار واقع شود وخلایق متفرق باشند **روز دوشنبه** اکر اول
محرم باشد دران سال نه تابستان کرم باشد ودر زمستان باران بسیار آید
وکاو وکوسفند بسیار باشد ونرخها ارزان بود ومیوه بسیار بود وازان
بود بر سلاطین خروج کنند وکیاه را آفت رسد ودد ودام در صحرا پیدا
باشد ومردم را سفر واقع شود **روز سه شنبه** اکر اول محرم باشد دران سال
برف وباران وسرما سخت بود ودرختان را آفت رسد ونرخها ارزان
بود امّا حوادث غریب روی نماید وسلطان را دشمن پیدا شود امّا غلبه
سلطان را بود ودر نواحی فارس غلّه را آفت رسد وعسل وشیرینی
کم بود وکار لشکری نیک بود **روز چهارشنبه** اکر اول باشد سالی میانه

وباران کی بسیار بود ویخ بندد ومیوه وغلّه بسیار باشد ودر آخر سال بادهای
سخت جهد وکار سلاطین باقوّت بود واراجیف بسیار کویند وبرنج ارزان
بود ودر بعض بلاد وبا پیدا کردد **پنجشنبه** اکر اول محرم باشد دران سال
میوه وشیرینی بسیار باشد ودران سال بیماریهای سخت روی نماید خاصه
تبهای محرق ودر بعض بلاد طاعون پیدا شود خاصه در طرف بابل و
باران کم آید وغلّه نقصان پذیرد **جمعه** اکر اول باشد دران سال باران
وآبها نقصان کند وغلّه کم باشد ودر صحرا وکوه پایه بیماری ومرکی
پیدا شود ودرختان را آفت رسد ودر روم وعرب فتنه وتشویش
وتردد بسیار باشد وغلبه سلطان را باشد ومردم اکثر اوقات خرم و
خوش دل باشند **شنبه** اکر اول محرم باشد دران سال سرما سخت
بود وبادها سخت جهد وجو وکندم کم باشد وبیماری درمیان
مردم بسیار بود وکودکان بسیار میرند وعسل وشیرینی کم بود ودرختان را
آفت رسد ودر میان سلاطین وحکام فتنه وتشویش روی نماید
وغلبه سلاطین بزرک را بود **معرفت بلاد اقالیم سبعه بلاد اقلیم**
اول بلاد چین وهندوستان وسند وجزیره عرب وطرف زمین
حجاز وعدن وحبشه وصنعا ویمن وقیروان وطرابلس وبربر
وکنار دریای محیط واین اقلیم بزحل تعلق دارد **بلاد اقلیم دوم**
مکه ومدینه طایف جدّه مکران هرموز افریقیه نیل مصر تا طرف

دریاء مغرب واین اقلیم بمشتری تعلق دارد **بلاد اقلیم سیم** قندهار
مولتان سیستان کرمان سیرجان دارابجرد شیراز یزد بصره
خوزستان واسط بغداد کوفه زمین شام بعض مصر دمشق طبریه
اسکندریه واین اقلیم بمریخ تعلق دارد **بلاد اقلیم چهارم** ولایات
ترکستان خجند ماوراء النهر خراسان بلخ مرو هرات طوس سرخس
نیشابور قومس طبرستان قزوین ری اصفهان قم همدان تبریز
بعض آذربایجان نهاوند موصل حلب واین اقلیم بآفتاب
تعلق دارد **بلاد اقلیم پنجم** کاشغر ختن فرغانه بعض خجند سمرقند
بخارا نسف خوارزم کیلان ارمنیه روس واین اقلیم بزهره
تعلق دارد **بلاد اقلیم ششم** بلاد یاجوج تا بدریای فغفور واطراف
ترکستان چرکس شمال روم قسطنطنیه واین اقلیم بعطارد تعلق
دارد **بلاد اقلیم هفتم** بعض ترکستان بلغار صقلاب اقصای
روم صقالبه دریای شمال واین اقلیم بقمر تعلق دارد **احکام**
ذوذابه حکما کفته اند که ذوذابه بر مثال سر آدمی بود که
ازو کیسوهای آتش پدید آمده باشد وذوذنب ستاره باشد
که او را دنبال داشته باشد واز هر طرف که دنبال او بود ازان
جانب فتنه خیزد وآن جهت خراب شود اغلب واینست صورت
دایره ذوذابه ودر اوقات صبح طالع شود ودر هر برجی

کرباشد حکمی دارد چنانکه ازین دایره ظاهر شود



احکام سکز یولدوز حکماء ترک تصور کوکبی کرده اند چون شتری مست و اورا حرکتی معین کرده اند که هر روز از روزها ترک در جهتی از جهات عالم باشد چون کسی توجه کاری کند یا بسفری رود نشاید که روی و دست راست مقابل او دارد و مبالغه تا حدی نموده اند که اگر سفر دران جهة ضرورت افتد اول پشت دران جهة باید کرد و پاره رفتن و بعد از آن متوجه طرف مقصود شدن و اگر دو لشکر مقابل هم باشند انکه روی با و داشته باشد مغلوب کردد و جای او هر روز ازین دایره معلوم کردد دایره سکز یولدوز



احکام ایام ماه مریض حکما کفته اند که چون کسی بیمار شود از روز که آغاز بیماری وی بود احوال استدلال توان کرد و توان دانست اندرازی و کوتاهی و سختی و آسانی و خوف و سلامت و بسیار تجربه کرده اند و اکثر موافق آمده و حکم آن ازین دایره معلوم شود



احکام رعد این دایره ایست که حکماء یونان وضع کرده اند و بروزکار تجربه بیاد کرده اند و حکم آن بر موضع قمر نهاده اند و کفته اند چون رعد آید در تقویم نظر کنند تا در آن روز در آن وقت قمر در کدام برج است و درین دایره آن برج را طلب کنند و احکام آن بدانند و صورت دایره اینست والله اعلم



احکام قوس و قزح حکما کفته اند که چون قوس و قزح ظاهر شود حکم بر لون غالب آن باید کرد پس در انصورت که سبزی غالب بود دلیل امن و فراخی بود و اکر سرخی غالب بود دلیل حرب و فتنه و خونریزی باشد و اکر زردی غالب بود بیماری مردم و آفت ستوران بود و هرکاه که این شکل ظاهر شود در مشرق و مغرب هر یکی حکمی دارد و آن حکم بر موضع آفتاب باشد چنانچه درین دایره ثبت شد و صورت دایره اینست



احکام فصد در روزها ماه حکما کفته اند که از جانب اختیارات نیک و بد و منفعت و مضرت فصد بزیادت و نقصان نور ماه تعلق دارد و چون ماه باجتماع رسد تا رسیدن باستقبال در هر روز مضرتی پدید آورد و از استقبال تا اجتماع هر روز منفعتی دهد و احکام آن از روز اول ماه تا آخر ماه روز بروز ضبط نموده اند بطریقی که درین دایره ثبت شد



اختیارات ایام قدیم ۱ نیکست تزویج و بیع و شری ۲ نیکست تجارت
وطلب مال ۳ مهمات را نشاید ۴ نیکست همه کارها الا سفر ۵ مهمات را
نشاید ۶ نیکست سفر و صید کردن ۷ نیکست تزویج و بنا و حرکت ۸
نیکست همه کارها الا سفر ۹ نیکست سفر و طلب حاجات ۱۰ هیچ کار
نشاید ۱۱ نیکست همه کارها الا عمارت ۱۲ جمله کارها نشاید ۱۳ مهمات را
نشاید ۱۴ مبارکست دیدار اعاظم و اکابر ۱۵ مختارست سفر و طلب حاجات
۱۶ مهمات را نشاید ۱۷ مبارکست وصلت و معاملت ۱۸ نیکست
طلب حاجات و نقل و تحویل ۱۹ مبارکست سفر و تزویج ۲۰ نیکست دیدار
ملوک و سفر ۲۱ هیچکار را نشاید ۲۲ مبارکست تزویج و سفر کردن
۲۳ مبارکست دیدار ملوک و حکام ۲۴ مهمات را نشاید ۲۵ حذر
از کارها اولی بود ۲۶ مبارکست همه کارها الا سفر ۲۷ نیکست همه
کارها خاصه تجارت ۲۸ مختارست طلب حاجات و سفر ۲۹ نیکست
سفر و طلب کم شده ۳۰ نیکست نقل و تحویل والله اعلم اختیارات
در وقت بودن قمر در منازل بیست و هشت کانه
شرطین نیکست دیدار امرا و حکام و فصد بطین نیکست فصد
و کارها آتشی ثریا نیکست بر تخت نشستن و بنا نهادن دبران
مهمات را نشاید هقعه نیکست سفر و تجارت هنعه نیکست
صید و شرکت کردن ذراع نیکست سفر و دارو خوردن جبهه

نیکست فصد و دیدار ملوک زبره نیکست ترکیب عطریات صرفه
نیکست سفر و نو بریدن و شرکت کردن عوا نیکست دیدار اعاظم و اکابر سماک
نیکست سفر و نو بریدن غفر نیکست نو بریدن و تزویج کردن زبانا
نیکست طلب مال و حاجات اکلیل چندار و خوردن نشاید قلب
نیکست دیدار امرا و موی ستردن شوله مهمات را نشاید نعایم
نیکست دیدار اعاظم و اکابر بلده نیکست سفر و نو بریدن و پوشیدن
ذابح نیکست عمارت و زراعت بلع نیکست خریدن باغ و زمین
سعود نیکست بناء مساجد و مدارس اخبیه نیکست تزویج و بنا
نهادن مقدم نیکست سفر دریا و دیدار اکابر موخر نیکست نو
پوشیدن و مسهل خوردن رشا نیکست شکار و بنیاد کارها
اختیارات در اوقات اتصالات قمر با کواکب سته سیاره
باقیه اتصال او بزحل دم فراغت بهتر بود س بنا و خریدن
املاک ع خلوت بهتر بود ث دیدار مشایخ و زراعت ل
خلوت بهتر بود اتصال او بمشتری دم نیکست دیدار وزرا
و قضات س طلب حاجات از وزرا ع عمارت و طلب حقوق
شرعی ث حاجات خواستن از وزرا ل مسهل خوردن و نو پوشیدن
اتصال او بمریخ دم نیکست ترتیب اسلحه س فصد و دیدار
امرا ع بدست همه کارها ث دیدار امرا و صید کردن ل توقف

در مهمات اولی بود اتصال او بآفتاب دم کار نهانی و دفینه نهادن
س دیدار ملوک و حاجات ع هیچکار نشاید ث حاجت از ملوک
و ابتداء کارها ل اتصال او بزهره دم طلب در مهمات و تزویج س
دیدار خواتین ع نیکست عمارت مواضع ث دیدار زنان و شرکت ل
ابتداء کارها و نکاح اتصال او بعطارد دم تعلیم و مجالست با علما س
نیکست مهمات دیوانی ع نیکست بحث و مناظره ث حاجت از بزرگان
و تعلیم ل مناظره و مجادله با اعداء اختیارات در احوال قمر در شرف
نیکست بناء مساجد و مواضع و زراعت و تزویج و بیع املاک و طلب
حاجات از حکام در هبوط هیچکار نشاید مگر هلاک دشمن و خرابی
ابنیه و دارو و مسهل خوردن مع الراس نیکست دیدار مردم صالح
عابد و مشایخ و حج و غزا و خیرات و صدقات مع الذنب هیچکار
نشاید مگر ساختن سموم و مکر و هلاک اعدا و هلاک خصمان
خالی السیر نیکست خلوت ساختن و زینت و تماشا و حمام زدن
و عمارت املاک بعید الاتصال نیکست ناخن گرفتن و گرمابه
و زینت و عمارت و خریدن املاک تحت الشعاع هیچکار نشاید
الا چیزی پنهان کردن و عقد و کمین بطی السیر بدست طلب
حاجات و تجارت و معاملات و نقل و تحویل سفر سریع السیر
نیکست تزویج و لهو و لعب و طرب و عشرت و تماشا و نقل و حرکت

طریقه محترقه هیچکار نشاید خاصه سفر کردن و قصد دشمن
و سست کردن دافع بین السعدین نیکست دیدار امرا و لهو و طرب
و عشرت و تزویج و صحبت با بزرگان و طلب حاجات محصور بین
النحسین هیچکار نشاید مگر قتل و سیاست و اظهار عداوت
منسوبات کواکب سبعه سیاره زحل نام او کیوانست نحس
بزرگست سرد و خشک از مردم سیاهان با و منسوبند و راست
از اعضا گوش راست با و منسوبست دو سال و نیم در یک برج
از جواهر آهن با و منسوبست فرح او در دوازدهم است و ترح در
ششم و از ملتها جهودی با و منسوبست مشتری نام او هرمز و سعد
بزرگ گرم و تر و روزی و راست منسوبات با و از الوان سفید و
زرد و از اعضا گوش چپ و از ملتها ترسایان و از جواهر زرد و در
برجی یکسال باشد و فرح او در یازدهم است و ترح در پنجم مریخ
نام او بهرام نحس کوچک گرم و خشک و شبی و نرست منسوبات
با و از الوان سرخ و سیاه و از اعضا جگر و شش و از ملتها ترسایان
و از جواهر طلا در برجی یکماه باشد فرح او در نهم و ترح در سیم باشد
زهره نام او ناهید سعد کوچک گرم و تر شبی و ماده است منسوبات
با و از الوان سفید و از اعضا سینه و بینی و از ملتها اسلام و از جواهر
مروارید و در برجی بیست و هفت روز باشد فرح او در پنجم و ترح در

يازدهم عطارد نام او تیر وممتزج سرد وخشك روزي وممتزجست
منسوبات باو از الوان كندم كون واز اعضا دست وزبان واز
ملتها فلسفه واز جواهر زمرداست ودر برجي پانزده روز باشد فرح
او در طالع وترح او در هفتم باشد قمر نام او ماه سعد به نظر سعود مودت
وتر وشبي است منسوبات باو از الوان سفيد واز اعضا موي
واز ملتها براهمه واز جواهر نقره در برجي دو روز ونيم باشد فرح او
در سيوم وترح در نهم باشد حظوظ كواكب در بروج زحل در ز
هبوط در ا غريب در ب حضيض در ج وبال در د وبال در ه
غريب در و شرف در ز غريب در ح اوج در ط خانه در ي خانه
در يا غريب مشتري در يب مثلثه در ا غريب در ح خانه در ط
هبوط در ي غريب در يا خانه مريخ در يب خانه سه در ا وبال در
ب غريب در ج هبوط در د اوج در ه غريب در و وبال در ز
خانه در ح محظوظ در ط شرف در ي حضيض در يا مثلثه
آفتاب در يب شرف در ا محظوظ در ب غريب در ج اوج در د
خانه در پنجم ه غريب در و هبوط در ز غريب در ح غريب
در ح غريب در ط حضيض در ي وبال در يا محظوظ زهره
در يب وبال در ا خانه در ب اوج در ج مثلثه در د غريب
در ه هبوط در و خانه در ز وبال در ح حضيض در ط

لیزد

غريب در ي غريب در يا شرف عطارد در يب غريب در ا ضعيف
در ب خانه در ج حضيض در د غريب در ه شرف در و محظوظ
در ز اوج در ح وبال در ط غريب در ي مثلثه در يا وبال قمر
در يب غريب در ا شرف در ب مثلثه در ج خانه در د غريب در ه
غريب در و طريقه در ز هبوط در ح غريب در ط وبال در ي
غريب در يا مثلثه منسوبات بروج حمل روزي است صحرا سر
شرقي آتشي بت پرستان مس ثور شبي راست بستان كرده
جنوبي خاكي اسلام جوزا جوزا روزي است كوههاي دوش
غربي بادي فلسفه ارزيز سرطان شبي كج بزمكاه سينه شمالي
آبي براهمه برنج اسد روزي كج خصيها آتش ودل شرقي
آتشي آتش پرستان ياقوت سنبله شبي كج مكتب ناف
جنوبي خاكي حكما هفت جوش ميزان روزي راست مساجد
نهار غربي بادي اسلام مرواريد عقرب شبي راست زندان
آبي شمالي عورت جهودان مس قوس روزي راست صوامع
ران شرقي آتشي ترسايان زر جدي شبي كج كوهها
زانو جنوبي خاكي بت پرستان آهن دلو روزي
كج جامها ساق غربي بادي جهودي آهن حوت
شبي كج درياها پاي شمالي آبي نصرانيان زر

جدول حدود كواكب بقول مصريان

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت
مشتري و	زهره ح	عطارد و	مريخ ز	مشتري و	عطارد ز	زحل و	مريخ ز	مشتري يب	عطارد ز	عطارد ز	زهره يب
زهره و	عطارد و	مشتري و	زهره و	زهره ه	زهره ي	عطارد ح	زهره د	زهره ه	مشتري ز	زهره و	مشتري د
عطارد ح	مشتري ح	زهره ه	عطارد و	زحل ز	مشتري د	مشتري ز	عطارد ح	عطارد د	زهره ح	مشتري ز	عطارد ج
مريخ ه	زحل ه	مريخ ز	مشتري ز	عطارد و	مريخ ز	زهره ز	مشتري ه	زحل ه	زحل د	مريخ ه	مريخ ط
زحل ه	مريخ ج	زحل و	زحل د	مريخ ه	زحل ب	مريخ ب	زحل و	مريخ د	مريخ د	زحل ه	زحل ب

جدول ساعات ايام وليالي منسوبات
بكواكب واختيارات در آن ساعات

جدول ... اينست

شنبه	چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جمعه	سه شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پنجشنبه	دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چهارشنبه	يكشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سه شنبه	شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دوشنبه	جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يكشنبه	پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
روزها	شبها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بيان وظايف رؤية اهله در بروج در حمل چون ماه
در حمل نو شود به بيند در شمع وچراغ وآتش افروخته وآلت

حرب مثل شمشیر و کارد و تیر و نیزه نظر باید کرد نشاید دیدار خواتین
و دختران و اهل طرب و کنیزان و خدمتکاران **در ثور** چون نو بیند باید
که در مواضع تره و مرقح و صحرا و سبزه نظر کند و دیدار زنان و اهل
طرب مناسب بود از حیوانات در اسب و گاو نگاه کردن نیک است
نشاید دیدن سگ و گربه و حیوانات کریه **در جوزا** چون بیند
در روی علما و حکما و شعرا و اکابر و اهل قلم و کتب حکمت و آلات
کتابت و اطفال نگاه کنند نشاید دیدار ترکان و غریبان و عامه
در سرطان چون بیند در آب روان و چیزهاء سفید و تبرکات
و تجملات و خواتین و جمیلان نظر باید کرد نشاید چیزهای سیاه
و تیره دیدن **در اسد** چون ببیند در آینه روشن و طلا و مروارید
و مواضع عالی و مقامهای رفیع و سلاطین و حکام و آتش افروخته
نظر باید کرد نشاید دیدار بندگان و خادمان و مردم سفله و فرومایه
در سنبله چون ببیند در سبزه و گیاه و مواضع تره و دلگشا و دختر
بکر و ارباب قلم و اصحاب دیوان و حکما و شعرا و کتب نظر باید کرد
نشاید دیدن چیزهاء خسیس و تیره و مردم بد اصل سفله **در میزان**
چون ببیند در آینه روشن و صورت خوب مرغوب و چیزهاء
سفید و اهل طرب و مواضع خرم نظر کنند نشاید دیدار لشکریان
و چیزهای خسیس مکروه **در عقرب** چون ببیند در زر و سیم و جواهر

و شمع و چراغ و مواضع عالی و آب روان و امرا و لشکریان و آلات
حرب نظر کنند نشاید دید ارزنشان و مواضع ظلمانی تاریک
در قوس چون ببیند در کتب و دعوات و نامه و کاغذ و جواهر
و تجملات و سادات و وزرا و علما و اشراف و اعیان و تجار و
مردم اصیل نظر کنند نشاید دیدار زنان و خادمان و بد اصلان
و زیرکان **در جدی** چون ببیند در کشت سبزه و املاک
و گوسفند و آهو و کوه نظر کنند نشاید دیدار زنان و طفلان
و خادمان **در دلو** چون ببیند در قرآن نظر کنند و آیه رحمت
خوانند و مشایخ و زهاد و عباد و گوشه نشینان و پیران ببینند
و نشاید دیدار زنان و خادمان و مطربان **در حوت** چون
ببیند در دفتر و کاغذ و نامه و نگین انگشتر و جواهر و چیزهاء
مکروه تبرک و وزرا و اشراف و قضاة نظر کنند نشاید دیدن
مردم زشت خسیس و چیزهاء مکروه **جدول معرفت غالب
و مغلوب از قول حکماء** این جدولیست که حکماء روم و بابل نهاده
اند و اعتماد تمام بران کرده اند و طریق معرفت این چنانست
که نام خود و نام خصم یا نام دو سلطان یا دو ضد که خواهند که
بدانند که کدام غالبند بحساب جمل بگیرند و نه نه ازان طرح
کنند آنچه باقی ماند از نام خویش یا نام آنکس که غلبه او مطلوبست

در سطر اول از سطور طولی در آورند و آنچه از نام خصم ماند باز
در عرض جدول برند دران سطر از سطور عرضی که ابتداء آن
خانه از سطر طولیست که باقی اسم مطلوب دران نهاده اند نظر
کنند اگر حرف باقی اسم خصم درین سطر عرضی سرخ باشد خصم
غالب شود و اگر سیاه بود خصم مغلوب گردد و اگر سبز بود صلح کند و مبدول انیست

اول	و	د	ح	ط	ب		ح	ی	
دویم	ح		ا		ح	ی	ه	و	د
سیم	ه	و	د	ح	ط	ا	ب		د
چهارم	ی	ح	ط	ا	ب	ح		ه	و
پنجم	د		و	د	ح	ط		ب	ح
ششم		د		ط	ا	ب	ح	ی	ه
هفتم	ح	د	ه	و		ح	ط	ا	ب
هشتم	ه	و		ط		ا	ب	ح	ی
نهم	ب	ح	د	ه	و	د	ح		ا

اختیارات در اوقات بودن قمر در بروج دوازده گانه

حمل چون ماه در حمل بود نیکست دیدار امرا و حکام و اهل سلاح و صید

و سواری کردن و سفر و نو بریدن و پوشیدن و حمام زدن نشاید
نکاح بستن و بنا نهادن و عمارت و زراعت **ثور** و چون در ثور
بود نیک باشد عقد و تزویج و بنا نهادن و زراعت و عهد و بیعت
و دخول بلد و کودک از شیر باز گرفتن و طلب حاجات از خواتین
نشاید حمام و سفر و نو بریدن و پوشیدن و ناخن گرفتن و حجامت
کردن **جوزا** و چون در جوزا بود نیکست ابتداء تعلیم و کتابت و
زراعت و شرکت و بیع و شری و محاسبه و معالجه و دیدار اهل قلم
و مهمات دیوانی نشاید فصد و حجامت و عمارت و زراعت و
ناخن گرفتن **سرطان** و چون در سرطان بود مختارست سفر و نو
بریدن و پوشیدن و دارو و مسهل خوردن و نامه فرستادن
و حمام زدن و کاریز و جوی کندن نشاید بنا نهادن و دخول
بلد و عقد بستن و کارهای مطلوب الثبات کردن **اسد**
و چون در اسد باشد نیک بود دیدار ملوک و حکام و عقد و تزویج
و فصد و دخول بلد و کارهای آتشی و ثابت و حمام زدن
و طلب حاجات از بزرگان نشاید سفر کردن و جامه نو بریدن
و پوشیدن **سنبله** و چون در سنبله باشد مختارست دیدار وزرا
و اشراف و اهل قلم و تعلیم و کتابت و زراعت و عمارت و نقل و تحویل
و معالجه و نو بریدن و پوشیدن نشاید مباشرت با دختر بکر و مسهل

خوردن وحمام زدن **میزان** وچون در میزان بود نیک است دیدار
خواتین واهل طرب ونو بریدن وپوشیدن وسفر کردن وخرید
وفروخت اقمشه والبسه امّا از درجه نوزدهم تا آخر هیچ کار نشاید
عقرب وچون در عقرب بود نیک است دارو ومسهل خوردن
وحمام زدن وموی ستردن وجامه نو بریدن وپوشیدن **قوس**
وچون در قوس بود مختار است طلب حاجات ودیدار سادات
ووزرا وقضاة ونو بریدن وپوشیدن وسواری وشکار نشاید
زراعت وعمارت وجوی وکاریز کندن **جدی** وچون در جدی
بود نیکست دیدار مشایخ ومزارعان وسبع برده واملاك وسفر ونو
بریدن وپوشیدن وسواری وشکار وزراعت نشاید فصد وحجامت
وکارهاء آتشی کردن

وکار بزرگ جستن و درخت نشاندن و بنا [illegible] نشاید سفر کردن

